

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اصحاب امام زمان عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى
فَرَجَهُمُ السَّيِّئَاتِ

در دوران غیبت صغری (۱)

«نواب اربعه»

نجم‌الدین طبسی

سرشناسه	طیسی، نجم الدین، ۱۳۳۴ - Tabasi, Najm al-Din
عنوان و نام پدیدآور	اصحاب امام زمان در دوران غیبت صغری (۱) "نواب اربعه" / نجم الدین طیسی؛ ویراستار محمد رضا غفوری.
مشخصات نشر	قم: حوزه علمیه قم، مرکز تخصصی مهدویت، ۱۴۰۰
مشخصات ظاهری	۲۵۳ ص: ۲۱×۱۴ س.م.
شابک	دوره: ۷۴-۵-۸۳۷۲-۶۰۰-۹۷۸-۷۵-۲-۸۳۷۲-۶۰۰-۹۷۸-۶۰۰-۸۳۷۲-۶۰۰-۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی	فیبا
یادداشت	کتابنامه: ص. ۱۹۷-۲۰۳
موضوع	نواب اربعه
موضوع	*Navab arba'ah
موضوع	محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق. --- غیبت صغری
موضوع	Muhammad ibn Hasan, Imam XII -- Occultation, Minor
موضوع	محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق. --- نیابت
موضوع	Muhammad ibn Hasan, Imam XII -- Dputy
موضوع	محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق. --- توقیعات
موضوع	Muhammad ibn Hasan, Imam XII -- Towqi'at*
موضوع	مهدویت
موضوع	Mahdism
شناسه افزوده	حوزه علمیه قم، مرکز تخصصی مهدویت
رده بندی کنگره	BP۲۲۴ / ۴
رده بندی دیویی	۲۹۷ / ۴۶۲
شماره کتابشناسی ملی	۸۱۷۱۰۰۷
وضعیت رکورد	فیبا

اصحاب امام زمان، در دوران غیبت صغری (۱) "نواب اربعه"



حوزه علمیه قم
مرکز تخصصی مهدویت

نجم الدین طیسی
محمد رضا غفوری
انتشارات مرکز تخصصی مهدویت - حوزه علمیه قم
عباس فریدی
رضا فریدی
۵۰۰ نسخه
اول / تابستان ۱۴۰۰
۹۷۸-۶۰۰-۸۳۷۲-۷۴-۵
۹۷۸-۶۰۰-۸۳۷۲-۷۵-۲
۱۰۰۰۰ تومان

مؤلف
ویراستار
ناشر
طراح جلد
صفحه آر
شمارگان
نوبت چاپ
شابک دوره
شابک
قیمت

تمامی حقوق © محفوظ است.

۰ ق: انتشارات مرکز تخصصی مهدویت/ خیابان شهدا/ کوچه آمار (۲۲)/ بن بست شهید علیان، پ ۲۴/
تلفن: ۰۲۰ و ۳۷۸۴۱۴۱۰ / ۳۷۸۳۷۷۰ (داخلی ۱۱۷) / نمابر: ۰۲۵-۳۷۸۳۷۱۶۰

0 www.mahdi313.ir
0 entesharatmarkaz@chmail.ir

دفاتر بنیاد حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه) در استان ها پاسخگوی درخواست های متقاضیان کتاب
و محصولات فرهنگی بنیاد و مرکز تخصصی مهدویت می باشد.

فهرست مطالب

مقدمه پژوهش	۹
مقدمه	۱۱
جلسه اول	۱۳
مقدمه	۱۳
وکلائی خاص امام زمان عجل الله تعالی فرجه و آتیه	۱۴
جلسه دوم	۱۹
روایت اول	۱۹
جلسه سوم	۲۳
روایت دوم	۲۳
روایت سوم	۲۵
جلسه چهارم	۲۹
جلسه پنجم	۳۳
روایت چهارم	۳۴
جلسه ششم	۳۷
جلسه هفتم	۴۳
نص بر نیابت خاص محمدبن عثمان	۴۳
اتفاق علمای شیعه بر نیابت محمدبن عثمان	۴۸
مقامات علمی محمدبن عثمان	۵۰
جلسه هشتم	۵۲
شرح حال وکلائی خاص امام زمان عجل الله تعالی فرجه و آتیه	۵۲

نمونه‌هایی از روایات محمدبن عثمان.....	۵۶
روایت اول.....	۵۶
روایت دوم.....	۵۷
روایت سوم.....	۵۸
جلسه نهم.....	۶۰
ادامه روایات محمدبن عثمان.....	۶۰
روایت چهارم.....	۶۰
نمونه‌های از توقیعات به واسطه محمدبن عثمان.....	۶۳
روایت پنجم (توقیع اول).....	۶۳
جلسه دهم.....	۶۸
ادامه ترجمه روایت پنجم نایب دوم.....	۶۸
روایات در مذمت محمدبن ابی‌زینب ابوالخطاب.....	۷۰
جلسه یازدهم.....	۷۴
ادامه ترجمه روایت پنجم نایب دوم.....	۷۴
جلسه دوازدهم.....	۸۱
ادامه توضیح روایت پنجم نایب دوم.....	۸۱
روایت ششم (توقیع دوم).....	۸۴
جلسه سیزدهم.....	۸۹
ادامه ترجمه روایت ششم نایب دوم.....	۸۹
جلسه چهاردهم.....	۹۵
ادامه بررسی سند روایت ششم نایب دوم.....	۹۵
روایت هفتم (توقیع سوم).....	۱۰۱
جلسه پانزدهم.....	۱۰۴

- روایت هشتم (توقیع چهارم) ۱۰۴
- جلسه شانزدهم** ۱۰۹
- ادامه روایات نایب دوم ۱۰۹
- روایت نهم (توقیع پنجم) ۱۰۹
- جلسه هفدهم** ۱۱۷
- ادامه روایات نایب دوم ۱۱۷
- روایت دهم (ملاقات با امام زمان علیه السلام) ۱۱۷
- روایت یازدهم (توقیع ششم) ۱۲۲
- جلسه هجدهم** ۱۲۳
- ادامه روایات نایب دوم ۱۲۳
- روایت دوازدهم (توقیع هفتم) ۱۲۳
- روایت سیزدهم (توقیع هشتم) ۱۲۷
- روایت چهاردهم (توقیع نهم) ۱۲۸
- جلسه نوزدهم** ۱۳۱
- سفیر سوم: حسین بن روح ۱۳۱
- روایت اول (توقیع اول) ۱۳۱
- شخصیت نایب سوم ۱۳۴
- جلسه بیستم** ۱۴۰
- ادامه بیان فرزند مامقانی علیه السلام در مورد نایب سوم ۱۴۰
- توقیعات و مکاتبات رسیده به شیعیان توسط حسین بن روح ۱۴۴
- روایت دوم (توقیع دوم) ۱۴۴
- جلسه بیست و یکم** ۱۴۷
- روایت سوم (توقیع سوم) ۱۴۹

جلسه بیست و دوم.....	۱۵۲
جلسه بیست و سوم.....	۱۵۸
ادامه موارد التزام حسین بن روح به تقیه.....	۱۵۸
کرامت نایب سوم.....	۱۶۰
روایت چهارم.....	۱۶۰
روایت پنجم (توقع چهارم).....	۱۶۱
جلسه بیست و چهارم.....	۱۶۶
ادامه متن توقع چهارم.....	۱۶۶
جلسه بیست و پنجم.....	۱۷۳
نایب چهارم، علی بن محمد سمری.....	۱۷۳
روایت اول.....	۱۷۳
روایت دوم.....	۱۷۴
روایت سوم.....	۱۷۷
جلسه بیست و هشتم.....	۱۷۹
روایت چهارم نایب چهارم.....	۱۷۹
روایت پنجم.....	۱۸۱
روایت ششم (میراث ماندگار شیعه).....	۱۸۳
جلسه بیست و نهم.....	۱۸۶
فهرست منابع.....	۱۹۷

مقدمه پژوهش

نیاز جوامع به سرپرستی و حکومت در راستای حفظ جغرافیا و مرز و بوم یک ملت و نیز پاسداری از هویت فرهنگی و اعتقادی و ملی جامعه امری روشن و آشکار است و لذا در طول تاریخ زندگی بشر هیچ گروهی بدون سرپرست و حاکم نبوده است. این حقیقت حتی در قبایل بدوی و یا صحرانشین نیز نمایان است.

ضرورت سرپرست در جوامعی با هویت مکتبی و دینی که شعار آرمان‌گرایی داشته و به دنبال همراهی سایر ملل با خود بوده و ادعای نجات بشریت را دارند، با توجه به وجود دشمنانی که در صدد نابودی و از بین بردن آنها هستند، از اهمیت بسیار بالاتری برخوردار است.

مکتب تشیع و جامعه شیعه به عنوان رهروان حقیقی و اصلی بعثت پیامبر گرامی اسلام ﷺ که به ختم نبوت نیز انجامید، حفظ آخرین شریعت آسمانی از تحریف و جریان این مسیر نورانی را در جامعه انسانی، در گرو سرپرستی و مدیریت پیشوایانی عالم و معصوم همانند پیامبر معنایابی کرد.

محرومیت امامان معصوم از اهل بیت پیامبر ﷺ از حکومت ظاهری بر مردم و سرپرستی جامعه از یک سو، و فشار حاکمان غاصب و ظالم نسبت به امامان - که گاه با زندان و حتی شهادت ایشان همراه شد، و در نهایت به

مقدمه پژوهش

غیبت امام مهدی علیه السلام انجامید- از سوی دیگر، لزوم سرپرستی جامعه شیعه را توسط افراد برگزیده‌ای توسط امام معصوم علیه السلام اجتناب ناپذیر می‌کرد. تحقق غیبت کوتاه مدت و سرپرستی افرادی به عنوان نایب خاص امام مهدی علیه السلام که از اصحاب خاص اهل بیت محسوب می‌شدند، (که در دوران غیبت بلند مدت این وظیفه بردوش عالمان دین به عنوان نایبان عام قرار گرفت) بر همین اساس شکل گرفت.

پژوهش حاضریکی از مجموعه مباحث درس خارج مهدویت است که توسط عالم بزرگوار حضرت آیت الله طوسی در مرکز تخصصی مهدویت ارائه شده، و به تبیین نقش نایبان خاص امام مهدی علیه السلام در حفظ دین و میراث اهل بیت و نیز سرپرستی مردم پرداخته است.

مرکز تخصصی مهدویت حوزه علمیه قم و پژوهشکده مهدویت و موعودگرایی انتظار پویا در راستای تبیین علمی و تخصصی مباحث مهدویت بر اساس ارشادات مقام معظم رهبری در مورد اهمیت کارهای علمی در موضوع مهدویت و مبارزه با تفکرات انحرافی، این اثر را تقدیم می‌کند.

در این جا، فرصت را مغتنم می‌شمایم و مراتب تشکر و امتنان فراوان خویش را از جناب حجت الاسلام والمسلمین کلباسی مدیر محترم مرکز تخصصی مهدویت که بستراین کار را فراهم آوردند، و نیز جناب حجج اسلام سعید توسلی خواه و محمد مهدی یآوری که در تدوین و آماده سازی آن تلاش وافری کردند، اعلام می‌دارم.

مهدی یوسفیان آرانی

معاون پژوهش مرکز تخصصی مهدویت

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صل الله على محمد و آله الطاهرين سيما امام زماننا
روحي فداه.

بعد از حمد و ثنای پروردگار و اهدای سلام به نبی خاتم و خاندان گرامی
او بالاخص حضرت بقیة الله فی الارضین مهدی روحی فداه.

یکی از عنایات بزرگ خداوند عالمیان بر من، همان توفیق شروع و ادامه
بحث های خارج مهدویت است که از سال ۱۳۸۸ هجری شمسی در حوزه
مقدس قم، آغاز و تا به امروز که در آستانه پایان سال ۱۳۹۹ هستیم، ادامه
دارد. در این جلسات، عناوین مهمی مطرح و استدلالاتی مورد بحث و به
اصطلاح مناقشه علمی قرار گرفت و ادله آن نیز طرح، تبیین و مورد قبول و یا
رد واقع شده است.

یکی از مباحث مهمی که طی تقریباً یک سال مورد تبیین گردید، بحث
اصحاب امام عصر علیه السلام است که در سه محور تبیین شد؛ محور اول:
اصحاب امام عصر علیه السلام در عصر غیبت صغری. محور دوم: اصحاب امام
عصر علیه السلام در عصر غیبت کبری. محور سوم: اصحاب امام عصر علیه السلام در
عصر ظهور. این محورها، پیاده و تنظیم و به یاری خداوند، در حال چاپ و

یا در مسیر آن است.

اما محور اول که بحمدالله پس از تقریر و مراجعه مجدد، چاپ و در اختیار علاقه مندان قرار گرفت. به امید اینکه آن دو محور دیگر به زودی چاپ و منتشر شود و در اختیار علاقه مندان به حضرت مهدی عج قرار گیرد. به امید اینکه مورد رضایت این بزرگوار باشیم و از نعمت بزرگ یاوری و جزء اصحاب آن بزرگوار بودن، محروم نشویم، ان شاء الله.

در خاتمه از مرکز تخصصی مهدویت و از خدمت گزاران آن که در چاپ و نشر این مباحث تلاش فراوان دارند، کمال تقدیر و تشکر را دارم. بالاخص از حضرات حجج اسلام آقایان کلباسی و مصلحی و سایر عزیزان و سروران دیگر که شاهد تلاش فراوان و پیگیری مداوم آنان هستم. امیدوارم جزء یاران باوفای امام عصر عج باشند، ان شاء الله.

قم المقدسه
نجم الدین طبسی
۱۳۹۹/۱۰/۶

جلسه اول

مقدمه

بحث پیرامون اصحاب امام زمان علیه السلام است. مباحث مربوط به اصحاب امام علیه السلام در دوران ظهور و نیز در دوران غیبت کبری را بیان کردیم. اینک اصحاب امام زمان علیه السلام در دوران غیبت صغری و در دوران حضور، محور سوم بحث است.

بی تردید امام زمان علیه السلام در دوران غیبت صغری و کلا و سفرایی داشته‌اند. آنان رابط بین امام و شیعیان بوده و مراسلات، مکتوبات، توقیعات و جواب سؤال‌های فقهی، تفسیری، تاریخی، حدیثی، اخلاقی و موارد شخصی را از سوی امام علیه السلام به مردم می‌رساندند. غیر از این چهار نفر: عثمان بن سعید، محمد بن عثمان، حسین بن روح و علی بن محمد سمري، کسی در دوران غیبت صغری وکیل، سفیر و نایب خاص در تمام جهات نبوده است. ابن قولویه رحمه الله می‌گوید: «اگر بعد از این چهارمی یعنی سمري، فردی ادعای نیابت خاص بکند، از مذهب خارج است.»^۱

«وقد کنا وجهنا إلى أبي بکر البغدادي لما ادعى له هذا ما ادعاه فأنکر ذلك وحلف

جلسه اول

عليه فقبلنا ذلك منه فلما دخل بغداد مال إليه و عدل من الطائفة وأوصى إليه لم نشك أنه على مذهبه فلعناه و برئنا منه لأن عندنا أن كل من ادعى الأمر بعد السمري فهو كافر^۱ منمس ضال مضل وبالله التوفيق.»

«فردی را نزد ابوبکر بغدادی فرستادیم؛ چون برای او نیابت خاص ادعا شده بود. پس آن ادعا را انکار کرد و قسم خورد که چنین ادعایی نکرده است. ما آن را قبول کردیم؛ ولی چون داخل بغداد شد، به این ادعا، میل پیدا و از جماعت شیعه عدول کرد [برگشت] و مردم را به آن دعوت می کرد. شک نکردیم که او بر همان ادعا و مذهبش است؛ پس او را لعن کرده و از او بیزاری و تبیّی جستیم. چون نزد ما [علمای شیعه] هر کسی که بعد از سمری ادعای نیابت خاص کند، کافر، گمراه و گمراه کننده است.»

آیا غیر از چهار وکیل خاص امام، کسانی دیگر نیز به عنوان سفیر در دوران غیبت صغری بودند؟ از ظاهر بعضی روایات که عده ای را به عنوان وکیل امام نام می برد، استفاده می شود که افرادی به عنوان وکیل بوده اند؛ اما در زمان خاص و مکان خاصی بوده و مأموریت خاصی داشته اند. بعد از بیان شرح حال وکلای خاص، به بررسی آنان خواهیم پرداخت.

وکلای خاص امام زمان علیه السلام

عثمان بن سعید عمری

ایشان علاوه بر نایب خاص امام زمان علیه السلام مورد اعتماد امام هادی و امام

صالح بن احمد زین الدین در دوران غیبت صغری (۱) «نوار آبی»

۱. منکر ضروری مذهب در صورتی که ناصبی نباشد، از مذهب خارج است؛ البته بعضی معتقدند که از دین نیز خارج است.

جلسه اول

حسن عسکری علیه السلام نیز بوده است.

نظر شیخ طوسی رحمته الله (۴۶۰ق)

«عده الشيخ في رجاله في أصحاب الهادي عليه السلام قائلا: «يكنى أبا عمرو السَّمَّان، ويقال له: الزِّيَّات، خدمه وله إحدى عشرة سنة، وله إليه عهد معروف» وفي أصحاب العسكري عليه السلام قائلا: الزِّيَّات، ويقال له: السَّمَّان، يكنى أبا عمرو، جليل القدر ثقة، وكيله عليه السلام»^۱

شیخ طوسی رحمته الله ایشان را در کتاب رجالش جزء اصحاب امام هادی علیه السلام شمرده و می فرماید: «کنیه او ابو عمر سَمَّان (روغن جامد فروش) و زیات (روغن مایع فروش) هم گفته شده است. از یازده سالگی در خدمت امام بود.» همچنین او را جزء اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام نیز شمرده و می گوید: «زیات و سَمَّان نیز به او گفته اند. کنیه او ابو عمر و فردی جلیل القدر، ثقة و وکیل امام حسن عسکری علیه السلام بود.»

شوشتری رحمته الله (۱۴۱۶ق) چنین نقل می کند:

«وروی الکافی عن أحمد بن إسحاق، عن أبي الحسن عليه السلام قال: سألته وقلت: من عامل وعَمَّنْ آخذ و قول من أقبل؟ فقال له: العمري ثقة، فما أدَّى إليك عَنِّي فعَنِّي يؤدِّي، وما قال عَنِّي يقول، فاسمع له وأطع، فإنَّه الثقة المأمون. وأخبرني أبو عليَّ أنَّه سأل أبا محمد عليه السلام عن مثل ذلك، فقال له: العمري وابنه ثقتان، فما أدَّى إليك عَنِّي فعَنِّي يؤدِّيَان، و ما قالَا لك فعَنِّي يقولان، فاسمع لهما و أطعهما، فهما الثقتان

المأمونان.^١

کافی از احمد بن اسحاق روایت می‌کند که از ابوالحسن علیه السلام سؤال کردم: «با چه کسی ارتباط داشته باشم؟ کلام شما را از چه کسی بگیرم؟ حرف چه کسی را قبول کنم؟» فرمودند: «عمری ثقه است؛ آنچه از من به تو رساند از من رسانده و آنچه از من گفت، از من می‌گوید؛ پس، از او بشنو و اطاعت کن. به درستی که او ثقه و مورد اعتماد است.»

ابوعلی می‌گوید: مانند آن سؤال را از امام حسن عسکری علیه السلام پرسیدم، امام فرمودند: «عمری و فرزند او ثقه هستند؛ آنچه از من به تو رسانند، از من رسانده‌اند و آنچه از من گفتند، از من می‌گویند؛ پس، از آن دو بشنو و اطاعت کن. به درستی که آن دو، ثقه و مورد اعتماد هستند.»

درنامه‌ای که امام حسن عسکری علیه السلام برای اسحاق بن اسماعیل فرستاد، چنین آمده است:

«وفي التوقيع- المتقدم في إبراهيم بن عبدة- عن أبي محمد عليه السلام إلى إسحاق بن إسماعيل النيسابوري: فلا تخرجنَّ من البلد حتى تلقى العمري- رضي الله عنه برضاي- وتسلم عليه وتعزفه، فانه الطاهر الأمين العفيف القريب مّا وإينا، وكلّ ما يُحمل إلينا من النواحي من شيء فإليه يصير ليوصل ذلك إلينا.»^٢

«از شهر خارج نشو تا این که عمری - که خداوند از او راضی است به رضایت من از او- وامانتی که نزد تو است به او تحویل بده و بگو این امانت امام است. به درستی که او پاک، امانت دار، با ما و از ما است. همه آنچه

جلسه اول

[وجوهات] از نواحی، برای ما می آورند، به او برمی گردد تا آن ها را به ما برساند.

شیخ طوسی رحمته الله می فرماید:

«وعن الشيخ: فأما السفراء الممدوحون في زمان الغيبة: فأولهم من نصبه أبو الحسن علي بن محمد العسكري وأبو محمد الحسن بن علي ابنه عليه السلام وهو الشيخ الموثوق به أبو عمرو عثمان بن سعيد العمري، وكان أسدياً؛ وإنما سمي العمري لما رواه أبو نصر هبة الله بن محمد بن أحمد الكاتب ابن بنت أبي جعفر العمري رحمته الله قال أبو نصر: كان أسدياً فنسب إلى جدّه فقيل: العمري؛ ويقال له: العسكري، لأنه كان من عسكر- سترمن رأى- ويقال له: السّمان، لأنه كان يتّجرفي السمن تغطية على الأمر؛ وكان الشيعة إذا حملوا إلى أبي محمد عليه السلام ما يجب عليهم حمله من الأموال أنفذوا إلى أبي عمرو فجعله في جراب السمن وزقاه ويحمّله إلى أبي محمد عليه السلام تقيّة وخوفاً. وروى الشيخ خبري الكافي المتقدمين ثمّ روى عن الحميري، قال: فكنا كثيراً ما نتذاكر هذا القول و نتواصف جلاله محلّ أبي عمرو.»

«اما سفرای ممدوح در زمان غیبت صغری: اول آنان کسی است که امام هادی و امام حسن عسکری علیهما السلام او را نصب کردند. او شیخ مورد وثوق ابو عمر عثمان بن سعید عمری و از قبیل بنی اسد بود. علت عمری نامیده شدن وی طبق روایت ابو نصر هبة الله بن محمد بن احمد کاتب بن بنت ابی جعفر عمری، به جهت این است که ابو نصر می گوید: او اسدی بود؛ او را به جدّ خود نسبت داد؛ پس، گفته شد: عمری. به او عسکری نیز گفته شده است؛ چون ساکن سامرا بود. به او سمان نیز گفته اند؛ چون تاجر روغن بود. برای پوشیده ماندن

جلسه اول

ارتباطش با امام علیه السلام، شیعیان اموال و وجوهی را که می خواستند به امام علیه السلام بدهند، به ایشان می دادند؛ او آن ها را در کیسه های روغن می گذاشت و برای امام حسن عسکری علیه السلام می برد. این کار را از روی تقیّه و ترس انجام می داد.»

شیخ طوسی رحمته الله در روایت کافی متقدم را نقل کرده و سپس از حمیری روایت می کند که گفت: «بارها این قول را ذکر می کردیم و ابو عمر را به جلالت و عظمت جایگاه وصف می کردیم.»

جلسه دوم

روایات پیرامون شخصیت عثمان بن سعید عمری

روایت اول

الف) متن روایت

«مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى جَمِيعاً عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ الْحَمِيرِيِّ قَالَ: اجْتَمَعْتُ أَنَا وَالشَّيْخُ أَبُو عَمْرٍو رَحِمَهُ اللَّهُ عِنْدَ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ فَعَمَزَنِي أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنِ الْخُلَفِ فَقُلْتُ لَهُ يَا أَبَا عَمْرٍو إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْ شَيْءٍ وَمَا أَنَا بِشَاكٍ فِيمَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْهُ فَإِنَّ اعْتِقَادِي وَدِينِي أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ إِلَّا إِذَا كَانَ قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ بِأَرْبَعِينَ يَوْماً فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ رُفِعَتِ الْحُجَّةُ وَأُغْلِقَ بَابُ التَّوْبَةِ فَلَمْ يَكْ يَنْفَعْ نَفْساً إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ أَمَنْتُ مِنْ قَبْلِ أَنْ أُكَسِّبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْراً فَأُولَئِكَ أَشْرَارٌ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَهُمْ الَّذِينَ تَفُومُ عَلَيْهِمُ الْقِيَامَةُ وَلَكِنِّي أَحْبَبْتُ أَنْ أَزْدَادَ يَقِيناً وَإِنَّ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَأَلَ رَبَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يُرِيَهُ كَيْفَ يُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أَوْ لَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَى وَلَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي وَقَدْ أَخْبَرَنِي أَبُو عَلِيٍّ أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ وَقُلْتُ مَنْ أَعَامِلُ أَوْ عَمَّنْ أَخُذُ وَقَوْلُ مَنْ أَقْبَلُ فَقَالَ لَهُ - الْعَمْرِيُّ شَقِيٌّ فَمَا أَدَى إِلَيْكَ عَنِّي فَعَنِّي يُؤَدِّي وَمَا قَالَ لَكَ عَنِّي فَعَنِّي يَقُولُ فَاسْمَعْ لَهُ وَاطَّعْ فَإِنَّهُ نَفِثَةُ الْمَأْمُونِ وَأَخْبَرَنِي أَبُو عَلِيٍّ أَنَّهُ سَأَلَ أَبَا مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ مِثْلِ ذَلِكَ فَقَالَ

لَهُ - الْعَمْرِيُّ وَابْنُهُ شِقَتَانِ فَمَا أَذْيَا إِلَيْكَ عَنِّي فَعَنِّي يُؤَدِّيَانِ وَمَا قَالَا لَكَ فَعَنِّي يَقُولَانِ فَاسْمَعْ هَكَذَا وَأَطِعْهُمَا فَإِنَّهُمَا الثَّقَتَانِ الْمُأْمُونَانِ فَهَذَا قَوْلُ إِمَامَيْنِ قَدْ مَضَيَا فِيكَ قَالَ فَخَرَّ أَبُو عَمْرٍو سَاجِدًا وَبَكَى ثُمَّ قَالَ سَلْ حَاجَتَكَ فَقُلْتُ لَهُ أَنْتَ رَأَيْتَ الْخُلَفَ مِنْ بَعْدِ أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام فَقَالَ إِي وَاللَّهِ وَرَقَبَتُهُ مِثْلُ ذَا وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ فَقُلْتُ لَهُ فَبَقِيَتْ وَاحِدَةٌ فَقَالَ لِي هَاتِ قُلْتُ فَلَا تَسْمُ؟ قَالَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ أَنْ تَسْأَلُوا عَنْ ذَلِكَ وَلَا أَقُولُ هَذَا مِنْ عِنْدِي فَلَيْسَ لِي أَنْ أُحْلِلَ وَلَا أُحَرِّمَ وَلَكِنْ عَنْهُ عليه السلام فَإِنَّ الْأَمَرَ عِنْدَ السُّلْطَانِ أَنَّ أَبَا مُحَمَّدٍ مَضَى وَلَمْ يَخْلَفْ وَلَدًا وَقَسَمَ مِيرَاثَهُ وَآخَذَهُ مَنْ لَا حَقَّ لَهُ فِيهِ وَهُوَ ذَا عِيَالُهُ يَجُولُونَ لَيْسَ أَحَدٌ يَجُسُرُ أَنْ يَتَعَرَّفَ إِلَيْهِمْ أَوْ يُبَيِّنَ لَهُمْ شَيْئًا وَإِذَا وَقَعَ الْإِسْمُ وَقَعَ الطَّلَبُ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَمْسِكُوا عَنْ ذَلِكَ.»^۱

عبدالله بن جعفر حمیری می گوید: «من همراه شیخ ابوعمرو نزد احمد بن اسحاق بودم. احمد بن اسحاق به من اشاره کرد که از وی درباره «جانشین امام عسکری عليه السلام سؤال کنم.» گفتم: «ای ابوعمرو، میل دارم از تو مسئله ای را بپرسم؛ اما در موضوع آن هیچ شکی ندارم. عقیده و دین من این است که تا چهل روز قبل از قیامت، زمین از حجت خالی نمی گردد و هنگام چهل روز مانده به قیامت، حجت برداشته و باب توبه نیز بسته می شود. در این هنگام اگر کسی تازه ایمان بیاورد به او سودی نخواهد داشت؛ و یا افرادی که تا این وقت از ایمان خود سودی نبرده اند، پس از این نفعی نخواهند برد؛ و این گروه از بدترین مخلوق ها خواهند بود. ولی دوست دارم که بریقینم افزوده گردد. چنانچه، حضرت ابراهیم عليه السلام نیز از خداوند خواست تا روش زنده شدن

کتاب در بیان نبوت صغری (۱) (نور) (۲) (اربعه)

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، ج ۱، ص ۳۲۹.

۲. غمزی: اشاره به چشم یا به دست.

مردگان را به وی نشان دهد. خداوند فرمود: مگر تو ایمان نیاورده‌ای؟ عرض کرد: چرا ایمان دارم ولیکن میل دارم اطمینان برای من حاصل گردد.

احمد بن اسحاق به من خبر داد که از حضرت ابوالحسن عسکری علیه السلام پرسیدم «مسائل دین خود را از کدام شخص دریافت کنم و حرف چه کسی را مورد قبول قرار دهم؟» فرمود: «عمری مورد اعتماد من است، وی هر چه به شما بگوید، از من یاد گرفته است. به سخنان او گوش بده؛ وی مردی امین و موثق است.» ابوعلی نیز به من گفت: «از حضرت ابومحمد علیه السلام چنین سؤالی کرده‌ام.» حضرت فرمود: «عمری و پسرش هر دو ثقه هستند و هر چه به شما بگویند و برسانند از من گرفته‌اند؛ پس، به حرف آن دو گوش کنید و از آنان اطاعت نمایید؛ زیرا آن‌ها در نزد من موثق و امین هستند.» این قول دو امام شما است که درباره توریسیده است. راوی گوید: در این هنگام ابوعمر و به زمین افتاد، سجده کرد و گریست و گفت: «سؤال را بپرس.» گفتم: «جانشین پس از ابومحمد را دیدی؟» گفت: «آری، به خدا قسم.» گفتم: «یک مسئله باقی مانده است؟» گفت: «بپرس.» گفتم: «اسمش چیست؟» گفت: «سؤال از نام او، بر شما حرام است. من این مطلب را از نزد خود نمی‌گویم و حق ندارم از پیش خود موضوعی را حلال و یا حرام بکنم و او خود این دستور را داده است. در نزد خلیفه این طور وانمود شده است که ابومحمد رحلت کرده و از خود فرزندی باقی نگذاشته است و به همین دلیل، میراث او را تقسیم کردند و به کسی که استحقاق نداشت، دادند؛ و او نیز بر این مصیبت‌ها صبر کرد. حال اینکه، وی زن و فرزندی دارد که اکنون می‌گردند (زنده هستند)؛ ولی کسی جرأت ندارد، خود را به آنان معرفی کند و یا چیزی به آن‌ها برساند. اگر اسم او برده شود، در طلبش بیرون خواهند شد. پس، از

خدا بترسید و از بردن نام وی خودداری کنید.»

علامه مجلسی رحمته الله (۱۱۱۰) این روایت را تصحیح می‌کند.^۱

از این روایت، جلالت و عظمت عثمان بن سعید استفاده می‌شود.

ب) منابع روایت:

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، مفصل آن در ج ۱، ص ۳۲۹ و مختصر آن در ص ۳۳۱، ح ۴ آمده است؛
۲. صدوق، محمد بن علی، کمال الدین و تمام النعمة (ج ۲، ص ۴۳۵ و ۴۴۱)، با کمی تفاوت؛
۳. مفید، محمد بن محمد، الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد (ص ۳۵۰)؛
۴. طوسی، محمد بن حسن، الغيبة (ص ۲۴۳ و ۳۵۹)؛
۵. طبرسی، فضل بن حسن، اعلام الوری بأعلام الهدی (ص ۳۹۶)؛
۶. بحرانی، سید هاشم بن سلیمان، حلیة الابرار (ج ۵، ص ۱۹۶، ۲۴۹ و ۴۲۲)؛
۷. تبصرة الولی (ص ۴۹، ۵۰ و ۵۱)؛
۸. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار (ج ۵۱، ص ۳۳؛ ج ۵۲، ص ۲۶ و ۶۰)؛
۹. صافی گلپایگانی، لطف الله، منتخب الاثر، به نقل از کمال الدین؛
۱۰. معجم الاحادیث الامام المهدي عليه السلام (ج ۶، ص ۱۱۵).

جلسه سوم

ادامه روایات شخصیت عثمان بن سعید

روایت دوم^۱

الف) متن روایت

«وَرَوَى أَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ نُوحٍ أَبُو الْعَبَّاسِ السِّيرَافِيُّ قَالَ أَخْبَرَنَا أَبُو نَصْرٍ هَبَةُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ أَحْمَدَ الْمُعْرُوفُ بِابْنِ بُرَيْنَةَ الْكَاتِبِ قَالَ حَدَّثَنِي بَعْضُ الشُّرَافِ مِنَ الشَّيْعَةِ الْإِمَامِيَّةِ أَصْحَابِ الْحَدِيثِ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو مُحَمَّدٍ الْعَبَّاسُ بْنُ أَحْمَدَ الصَّائِغُ قَالَ حَدَّثَنِي الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ الْخُصِيبِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ وَعَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِيَانِ قَالَا:

دَخَلْنَا عَلَى أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ عليه السلام بِسَرِّ مَنْ رَأَى وَبَيْنَ يَدَيْهِ جَمَاعَةٌ مِنْ أَوْلِيَائِهِ وَشَيْعَتِهِ حَتَّى دَخَلَ عَلَيْهِ بِدَرْخَادِمِهِ فَقَالَ يَا مَوْلَايَ بِالْبَابِ قَوْمٌ شُعْتُ غُبْرًا فَقَالَ لَهُمْ هَؤُلَاءِ تَفَرُّ مِنْ شَيْعَتِنَا بِالْيَمَنِ فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ يَسُوقَانِيهِ إِلَى أَنْ يَنْتَهِيَ إِلَى أَنْ قَالَ الْحَسَنُ عليه السلام لِبَدْرِ قَامُضٍ فَاتُّنَا بِعُثْمَانَ بْنِ سَعِيدٍ الْعُمَرِيِّ فَمَا لَبِثْنَا إِلَّا يَسِيرًا حَتَّى دَخَلَ عُثْمَانُ فَقَالَ لَهُ سَيِّدُنَا أَبُو مُحَمَّدٍ عليه السلام امْضِ يَا عُثْمَانُ فَإِنَّكَ الْوَكِيلُ وَالثِّقَةُ

۱. چون بحث سندى و دلالى روايت اول مطرح نشده، در جلسه چهارم مطرح مى شود.

الْمُؤْمُونَ عَلَى مَالِ اللَّهِ وَاقْبِضْ مِنْ هَؤُلَاءِ النَّفَرِ الْيَمِينِينَ مَا حَمَلُوهُ مِنَ الْمَالِ ثُمَّ سَأَلَ الْحَدِيثَ إِلَى أَنْ قَالَ ثُمَّ قُلْنَا بِأَجْمَعِنَا يَا سَيِّدَنَا وَاللَّهِ إِنَّ عُثْمَانَ لَمِنْ خِيَارِ شِيعَتِكَ وَلَقَدْ زِدْتَنَا عِلْمًا بِمَوْضِعِهِ مِنْ خِدْمَتِكَ وَإِنَّهُ وَكِيلُكَ وَثَقْتُكَ عَلَى مَالِ اللَّهِ تَعَالَى قَالَ نَعَمْ وَاشْهَدُوا عَلَى أَنَّ عُثْمَانَ بْنَ سَعِيدٍ الْعُمَرِيُّ وَكِيلِي وَأَنَّ ابْنَهُ مُحَمَّدًا وَكِيلُ ابْنِي مَهْدِيَّكُمْ»^۱

ابوالعباس احمد بن علی بن نوح سیرافی به سند خود از محمد بن اسماعیل و علی بن عبدالله حسنین روایت نموده است که گفتند: «در سامرا خدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام رسیدیم، دیدیم گروهی از شیعیان و دوستان حضرت نیز در حضورش شرفیاب هستند. در آن وقت «بدر» خادم حضرت آمد و عرض کرد: آقا، جمعی با حالت افسرده و غبارآلود به در خانه آمده‌اند. حضرت فرمود: «اینان عده‌ای از شیعیان ما در یمن هستند...». تا آنجا که حضرت به خادم فرمود: «برو و عثمان بن سعید را نزد من بیاور.» چیزی نگذشت که عثمان بن سعید آمد. حضرت به وی فرمود: «ای عثمان، تو وکیل من و بر ضبط اموال خدا موثق و امین هستی؛ برو اموالی را که این چند نفر یمنی آورده‌اند، بگیر.»

راوی می‌گوید: ما حاضران عرض کردیم: آقا، به خدا قسم، ما عثمان بن سعید را از شیعیان برگزیده می‌دانیم و امروز با این گفتار، مقام او را در خدمتگزاری حضرت آشکارتر فرمودی و به خوبی می‌دانیم که او وکیل شما و در ضبط اموال خدا مورد وثوق شما است. فرمود: «آری، گواه باشید که عثمان بن سعید عمری وکیل من است و فرزندش محمد بن عثمان وکیل

۱. «نوار» (۱) در دوران نبوت صغری (ع) (۱) «نوار» (۱) در دوران نبوت صغری (ع)

فرزند من، مهدی شماس است.»

مسئله سفارت و نیابت خاص امام زمان علیه السلام این چنین پشتوانه های روایی دارد.

ب) منابع روایت:

۱. طوسی، محمد بن حسن، الغیبة، (ص ۳۵۵)؛
۲. حرّ عاملی، محمد بن حسن، اثبات الهداة (ج ۳، ص ۵۱۱)، به نقل از الغیبة شیخ طوسی؛
۳. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار (ج ۵۱، ص ۳۴۵)؛
۴. مامقانی، عبدالله، تنقیح المقال (ج ۲، ص ۲۴۶)، به نقل از بحار الانوار؛
۵. معجم الاحادیث الامام المهدی علیه السلام (ج ۶، ص ۶۶).

روایت سوم^۱

الف) متن روایت

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِلَوِيهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَقَّارُ قَالَ حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مَالِكٍ الْفَزَارِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي مُعَاوِيَةُ بْنُ حُكَيْمٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ عُثْمَانَ الْعَمَرِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالُوا عَرَضَ عَلَيْنَا أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام وَخُشِيَ فِي مَنْزِلِهِ وَكُنَّا أَرْبَعِينَ رَجُلًا فَقَالَ هَذَا إِمَامُكُمْ مِنْ بَغْدِي وَ خَلِيفَتِي عَلَيْكُمْ أَطِيعُوهُ وَ لَا تَتَفَرَّقُوا مِنْ بَغْدِي فِي أَذْيَانِكُمْ فَتَهْلِكُوا أَمَّا أَنْتُمْ لَا تَرَوْنَهُ بَعْدَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا فَخَرَجْنَا مِنْ عِنْدِهِ فَمَا مَضَتْ إِلَّا أَيَّامٌ قَلِيلٌ حَتَّى مَضَى أَبُو

۱. روایت چهارم در جلسه پنجم مطرح خواهد شد.

مُحَمَّدٌ ﷺ»^۱

معاویة بن حکیم و محمد بن ایوب و محمد بن عثمان می گویند: ما چهل نفر در منزل امام حسن [عسکری] علیه السلام بودیم و او فرزندش را به ما نشان داد و فرمود: «این امام شما پس از من و خلیفه من بر شماست؛ از او اطاعت کنید و پس از من در دین خود پراکنده نشوید که هلاک خواهید شد. بدانید که بعد از این، او را نخواهید دید.» می گویند: «از حضورش بیرون آمدیم و پس از چند روزی امام حسن علیه السلام درگذشت.»

البته نقل شیخ طوسی رحمته الله تتمه ای دارد که شاهد بحث ما همان است.

ب) منابع روایت:

۱. صدوق، محمد بن علی، کمال الدین و تمام النعمة (ج ۲، ص ۴۳۵)؛
۲. طوسی، محمد بن حسن، الغيبة (ص ۲۱۷)؛ [قال] وقال جعفر بن محمد بن مالک الفزاري البزاز، عن جماعة من الشيعة منهم علی بن بلال، و أحمد بن هلال و محمد بن معاوية بن حکیم، والحسن بن أيوب بن نوح [في خبر طويل مشهور] قالوا:

«جميعا اجتمعنا إلى أبي محمد الحسن بن علی عليه السلام نسأله عن الحجة من بعده وفي مجلسه عليه السلام أربعون رجلا فقام إليه عثمان بن سعيد بن عمرو العمري فقال له: يا بن رسول الله أريد أن أسألك عن أمرأت أعلم به مني فقال له: اجلس يا عثمان، فقام مغضبا ليخرج، فقال: لا يخرجن أحد، فلم يخرج منا أحد إلى أن كان بعد ساعة، فصاح عليه السلام بعثمان، فقام علی قدميه فقال: أخبركم بما جئتم؟ قالوا:

صالح بن محمد زمان رحمته الله در دوران غیبت صغری (۱) «نوار» (چهارم)

نعم یا بن رسول الله [قال] جئتم تسألونی عن الحجة من بعدي، قالوا نعم، فإذا غلام كأنه قطع قرأ شبه الناس بأبي محمد عليه السلام، فقال: هذا إمامكم من بعدي وخليفتي عليكم أطيعوه ولا تتفرقوا من بعدي فتهلكوا في أديانكم. ألا وإنكم لا ترونه من بعد يومكم هذا حتى يتم له عمر، فاقبلوا من عثمان ما يقوله وانتهوا إلى أمره، واقبلوا قوله، فهو خليفة إمامكم والأمر إليه..»

جعفر بن محمد بن مالك فزاری بزاز از جماعتی از شیعه، از جمله علی بن هلال، محمد بن معاویه بن حکیم و حسن بن ایوب بن نوح در خبری طولانی و مشهور نقل کرده است که آن‌ها گفتند: «به خدمت حضرت امام حسن عسکری عليه السلام رفتیم تا در خصوص امام بعد از وی، از حضرت جویا شویم؛ چهل نفر دیگر غیر از ما نیز در مجلس بودند. در این وقت عثمان بن سعید عمری برخاست و عرض کرد: یا ابن رسول الله، می‌خواهیم مطلبی را از حضرتت سؤال کنیم که خود داناتر هستید. امام عليه السلام فرمود: «ای عثمان، بنشین.» سپس، عثمان با حالتی خشمگین برخاست که بیرون رود، حضرت فرمود: «هیچ کس بیرون نرود.» کسی از ما نیز بیرون نرفت. بعد از لحظه‌ای حضرت، عثمان بن سعید را صدا زد و او برخاست و ایستاد، حضرت فرمود: «آیا بگویم برای چه نزد من آمده‌اید؟» حاضران گفتند: «بفرمایید، یا ابن رسول الله.» فرمود: «آمده‌اید از من پرسید امام بعد از من کیست؟» عرض کردند: «آری، یا ابن رسول الله.» در این وقت جوانی را که مانند پاره ماه بود و از هر کسی به پدرش، امام حسن عسکری عليه السلام، بیشتر شباهت داشت، در برابر خود دیدیم. حضرت فرمود: «بعد از من این امام شما و جانشین من است؛ از او پیروی کنید و در امر دین خود پراکنده نگردید که به هلاکت می‌رسید. بدانید که بعد از امروز، دیگر او را نخواهید دید تا عمر

او کامل شود. پس، هرچه عثمان بن سعید از جانب او به شما خبر می‌دهد، بپذیرید؛ او نماینده امام شما است و نیابت به وی واگذار می‌گردد.»

۳. طبرسی، فضل بن حسن، اعلام الوری بأعلام الهدی (ص ۴۱۴)، به نقل از شیخ طوسی؛

۴. اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمة في معرفة الاثمة (ج ۲، ص ۵۲۷)، به نقل از اعلام الوری؛

۵. حلی، رضی الدین علی بن یوسف، العدد القویة (ص ۷۳، ح ۱۲۱)؛

۶. حرّ عاملی، محمد بن حسن، اثبات الهداة (ج ۳، ص ۴۱۵، ح ۵۶)، به نقل از الغیبة شیخ طوسی (ص ۴۸۵، ح ۲۰۴)، به نقل از کمال الدین و (ص ۵۱۱، ح ۳۳۷) به نقل از الغیبة شیخ طوسی؛

۷. تبصرة الولی، (ص ۷۶۴، ح ۸) همان نص کمال الدین؛

۸. بحرانی، سید هاشم، حلیة الأبرار (ج ۲، ص ۵۵۰، ب ۱۳) همان نص کمال الدین؛

۹. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار (ج ۵۱، ص ۳۴۶، ب ۱۶)، به نقل از الغیبة شیخ طوسی و (ج ۵۲، ص ۲۵، ح ۱۹) به نقل از کمال الدین؛

۱۰. قندوزی، سلیمان بن ابراهیم، ینابیع المودة (ص ۴۶۰، ب ۸۲) به نقل از الغیبة شیخ طوسی؛

۱۱. صافی گلپایگانی، لطف الله، منتخب الاثر (۳۵۵، ح ۱)، به نقل از کمال الدین و (ح ۲)، به نقل از الغیبة شیخ طوسی.

جلسه چهارم

ادامه روایات مربوط به شخصیت عثمان بن سعید

ج) بررسی سند روایت اول^۱

کلینی رحمته الله (۳۲۹ ق) برای این روایت دو سند ذکر می‌کند:

سند اول «مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى جَمِيعاً عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ الْحَمِيرِيِّ قَالَ..»

علامه مجلسی رحمته الله در مورد آن می‌فرماید: «این روایت صحیح است.»

سند دوم «وَحَدَّثَنِي شَيْخٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ذَهَبَ عَنِّي اسْمُهُ أَنَّ أَبَا عَمْرٍو سَأَلَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ - عَنْ مِثْلِ هَذَا فَأَجَابَ بِمِثْلِ هَذَا..»
ولی این سند، مرسل است.

د) دلالت روایت اول

علامه مجلسی رحمته الله در توضیح این روایت می‌فرماید:

«فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ رُفِعَتِ الْحُجَّةُ: «رُفِعَتِ الْحُجَّةُ» أَيِ الْقُرْآنِ وَالْكَعْبَةِ وَالْإِمَامِ، وَفِي بَعْضِ النُّسخِ، وَقَعَتِ الْحُجَّةُ، أَيِ تَمَّتِ الْحُجَّةُ عَلَى الْعِبَادِ وَارْتَفَعَ تَكْلِيفُهُمْ، وَلَعَلَّ

الأربعين من مبادئ القيامة وتقع الفتن فيها كخروج الدابة وغيره، فما مر من أنه لوبيق في الأرض اثنان لكان أحدهما الحجة، مخصوص بزمان التكليف وكذا قولهم: لوبيق في الأرض بغير حجة لساخت، على أنه يمكن أن يكون السوخ كناية عن وقوع تلك الفتن، ويمكن أيضا تخصيص الأخبار بغير الأربعين وإن بقيت التكليف فيها، والأول أظهر.^١

«رفعت الحجة»؛ يعني قرآن ياكعبه ويا امام. در بعضی از نسخه ها «وقعت الحجة» آمده است؛ یعنی حجت بر بندگان تمام شد و تکلیف از آنان برداشته شد. شاید چهل روز از مقدمات قیامت باشد و فتنه ها در آن واقع می شود؛ مانند خروج دابّه و غیر آن. پس، آنچه گذشت «اگر در دنیا دو نفر نیز باشند؛ باید یکی از آن دو حجت خداوند باشد». مخصوص به زمان تکلیف است. همچنین، قول ائمه عليهم السلام «اگر زمین به غیر حجت باقی بماند هر آینه اهلش را فرو می برد.» ممکن است کنایه از وقوع آن فتنه ها باشد. علاوه بر آن، ممکن است روایات را به غیر اربعین تخصیص زد و اگر چه تکلیف در آن باقی باشد. اما احتمال اول، اظهار است.

«وَأُغْلِقَ بَابُ التَّوْبَةِ فَلَمْ يَكْ يَنْفَعْ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ أَمَنْتَ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا»

در مورد روایاتی که دلالت بر عدم پذیرش توبه در زمان ظهور امام زمان عجل الله فرجه دارد؛ در درس های دو سال قبل گفتیم که بر فرض پذیرش روایات آن، چنین توجیه می شود:

۱. ممکن است «لا یستنیب» باشد؛ یعنی «یتولی الامور العظام بنفسه»؛ به این معنا که در کارهای مهم، نماینده تعیین نمی کند و شخصا بر عهده می -

گیرد.

۲. همان «لا یستتیب» باشد؛ اما ممکن است معنای آن، این باشد که از کسی طلب و درخواست توبه نمی‌کند؛ نه این که قبول توبه نمی‌کند.

۳. همان «لا یستتیب» باشد؛ یعنی «لا یقبل التوبة ممن علم ان باطنه منتبع علی الکفر»؛ یعنی امام تنها برطبق واقع عمل می‌کنند، نه ظاهر افراد؛ به همین خاطر، کسانی که تظاهر می‌کنند، ولی در باطن برکفر خود پافشاری دارند؛ این سنخ افراد که محدود نیز هستند، در امان نیستند. امام برطبق واقع با آن‌ها برخورد می‌کند؛ برخلاف سیاست پیامبر ﷺ که براساس ظاهر افراد رفتار می‌کرد.

علامه مجلسی رحمته الله می‌فرماید:

«و إيمانها "فاعل ينفع" ولم تكن آمنّت" صفة و "أو كَسَبَتْ" عطف على آمنّت يعني إذا تحققت هذه الآية التي هي من آيات الساعة لا ينفع الإيمان حينئذ نفسا لم يؤمن من قبل هذه الآية أو آمنّت ولم تكسب في إيمانها خيرا من قبل ارتفاع التكليف. فأولئك أشرار من خلق الله" من اسم موصول أو حرف جر للتبعيض "تقوم عليهم القيامة" أي بعد موتهم بنفخ الصور تقوم القيامة. وقوله: "وأن إبراهيم" استشهاد لأن سؤاله ليس بسبب الشك، بل لتحصيل زيادة اليقين، ويدل على أن اليقين قابل للشدّة والضعف كما سيأتي تحقيقه في كتاب الإيمان والكفر "من أعامل" أي في أمور الدين أو عمن أخذ؟ الترديد من الراوي "وابنه" يعني محمد بن عثمان وهو ثاني السفراء الأربعة و"فيك" متعلق بقول، والسجدة للشكر، والبكاء للسرور أو للحزن لفوت الإمامين عليهما السلام».

«هنگام تحقق این آیه، که از آیات قیامت است، ایمان آوردن کسی که قبل

از این آیه ایمان نیاورده، سودی ندارد؛ و یا اگر ایمان نیز بیاورد، قبل از ارتفاع تکلیف، خیری را کسب نکرده است. «پس آنان اشرار خلق خداوند هستند.» من، اسم موصول یا حرف جر برای تبعیض است. «تقوم علیهم القيامة»؛ یعنی بعد از مرگ آنها به واسطه نفخ صور، قیامت به پا می‌شود.

قول راوی: «وأن ابراهيم» شاهد گرفتن او برای سؤالش است؛ به این که سؤال او به سبب شک نیست؛ بلکه برای تحصیل یقین بیشتر است و دلالت می‌کند بر این که یقین، قابل شدت و ضعف است. چنان که تحقیق آن در کتاب ایمان و کفر به زودی می‌آید. «من أعامل»؛ یعنی در امور دین با چه کسی مرتبط باشم یا اینکه از چه کسی بگیرم؟ تردید از راوی است. «و ابنه»؛ یعنی محمد بن عثمان که او دومین سفیر از سفرای چهارگانه است. سجده او برای شکر و گریه‌اش برای سرور یا به جهت ناراحتی از فوت دو امام معصوم علیهما السلام است..»

جلسه پنجم

ادامه روایات شخصیت عثمان بن سعید

ادامه بیان علامه مجلسی رحمته الله در توضیح روایت اول

«واحدة أي مسألة واحدة، هات اسم فعل بمعنى أعطني المسألة، فالاسم أي فما الاسم، «فليس لي» كان الفاء للتعليل و ضمير «عنه» للحجة عليه السلام أي مأخوذ عنه، والسلطان المعتمد العباسي محمد بن المتوكل، صار خليفة يوم الخميس الثاني عشر من رجب سنة ست وخمسين ومائتين، وأخذ أي الميراث، من لاحق له أي جعفر الكذاب، يجولون أي يترددون لحاجتهم، يحسر أي يجترئ، أن يتعرف إليهم أي يظهر معرفتهم ويألف بهم، أو ينبئهم أي يعطيهم وهذا التعليل يعطي اختصاص تحريم الاسم بزمان الغيبة الصغرى، لكن علل الشرع معرفات، ويمكن أن يكون للتحريم علل كثيرة بعضها غير مختصة بزمان، مع وقوع التصريح بالحرمة إلى خروجه عليه السلام، ولاريب أن الأحوط ترك التسمية مطلقا.»

«واحدة»؛ یعنی یک مسئله. «هات»؛ اسم فعل به معنای این که سؤال خود را مطرح کن. «فالاسم»؛ یعنی اسم او چیست؟ «فليس لي»؛ «فاء» برای تعلیل است و ضمیر «عنه» به حجت برمی گردد؛ یعنی این مطلب را از

ایشان گرفتیم. سلطان معتمد عباسی، محمد بن متوکل^۱ است که روز پنج‌شنبه ۱۲ رجب سال ۲۵۶ هجری خلیفه شد. «وَأَخَذَهُ»؛ یعنی میراث. «مَنْ لَا حَقَّ لَهُ»؛ یعنی جعفر کذاب. «یَجُولُونَ»؛ یعنی در حالی خانواده ایشان برای نیازهایشان رفت و آمد می‌کنند. «یَجْسِرُ»؛ یعنی جرئت کند. «أَنْ يَتَعَرَفَ إِلَيْهِمْ»؛ یعنی اظهار کند که آنها را می‌شناسد و با آنان ارتباط دارد. «او نیلهم»؛ یعنی به آنها کمکی برساند. از این تعلیل استفاده می‌شود که تحریم اسم امام زمان علیه السلام به زمان غیبت صغری اختصاص دارد؛ ولی علت‌های شرع نشانه‌ها است و ممکن است برای تحریم، علت‌های زیادی باشد که بعضی از آن علل، مختص به زمانی نیست؛ علاوه بر این، برخی روایات تصریح می‌کند که نام بردن از اسم امام علیه السلام تا زمان خروج حرمت دارد و شکی نیست که احوط ترک نام بردن از اسم امام زمان علیه السلام است.

روایت چهارم^۲

الف) متن روایت

«كَانَ خَرَجَ إِلَى الْعُفْرِيِّ وَابْنِهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا رَوَاهُ سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ الشَّيْخُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَجَدْتُهُ مُثْبِتًا عَنْهُ رَحِمَهُ اللَّهُ وَفَقَّكُمَا اللَّهُ لِبَطَاعَتِهِ وَتَبَّتْ كُمَا عَلَى دِينِهِ وَأَسْعَدَكُمَا بِمَرْضَاتِهِ انْتَهَى إِلَيْنَا مَا ذَكَرْتُمَا أَنَّ الْمَيْمَنِي أَخْبَرَكُمَا عَنِ الْمُخْتَارِ وَمَنَاظَرَاتِهِ مَنْ لَقِيَ وَاحْتِجَاجِهِ بِأَنَّهُ لَا خَلْفَ غَيْرَ جَعْفَرِ بْنِ عَلِيٍّ وَتَصَدِّيقِهِ إِيَّاهُ وَ

در دوران غیبت صغری (نواب اربعه)

۱. ذهبی در «تاریخ اسلام و سیر اعلام النبلا»، ج ۱۲، ص ۳۵ می‌گوید: متوکل ناصبی بود. متوکل چندین بار مرقد شریف امام حسین علیه السلام را ویران کرد و بسیاری از شیعیان را به قتل رساند.

۲. روایت سوم در جلسه سوم مطرح شد.

فَهَمْتُ جَمِيعَ مَا كَتَبْتُمَا بِهِ مِمَّا قَالَ أَصْحَابُكُمَا عَنْهُ وَ أَنَا أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الْعَمَى بَعْدَ
الْجَلَاءِ وَمِنَ الضَّلَالَةِ بَعْدَ الْهُدَى وَمِنْ مُوَبِقَاتِ الْأَعْمَالِ وَ مُرْدِيَاتِ الْيَقِينِ فَإِنَّهُ عَزَّ وَ
جَلَّ يَقُولُ لِمَ أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُشْرِكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ كَيْفَ يَتَسَاءَلُونَ
فِي الْفِتْنَةِ وَيَسْتَرْدُّونَ فِي الْحَيَرَةِ وَيَأْخُذُونَ بَمِثْلِهِ شِمَالًا فَارْقُوا دِيَنَهُمْ أَمْ ارْتَابُوا أَمْ عَانَدُوا
الْحَقَّ أَمْ جَهِلُوا مَا جَاءَتْ بِهِ الرُّوَايَاتُ الصَّادِقَةُ وَ الْأَخْبَارُ الصَّحِيحَةُ أَوْ عَلِمُوا ذَلِكَ
فَتَنَاسَوْا مَا يَعْلَمُونَ إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ إِلَّا ظَاهِرًا وَإِنَّمَا مَعْمُورًا أَوْ لَمْ يَعْلَمُوا
انْتِظَامَ أَمْتِهِمْ بَعْدَ نَبِيِّهِمْ ص وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ إِلَى أَنْ أَقْضَى الْأَمْرُ بِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى
الْمَاضِي يُعْنِي الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَامَ مَقَامَ آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَ إِلَى طَرِيقِ
مُسْتَقِيمٍ كَانُوا نُورًا سَاطِعًا وَ شَهَابًا لَامِعًا وَ قَرَأَ زَاهِرًا ثُمَّ اخْتَارَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ مَا عِنْدَهُ
فَقَضَى عَلَى مِنْهَاجِ آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَذْوَ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ عَلَى عَهْدِ عَهْدِهِ وَ وَصِيَّةٍ أَوْصَى بِهَا
إِلَى وَصِيِّ سَتَرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِأَمْرِهِ إِلَى غَايَةِ وَ أَخْفَى مَكَانَهُ بِمَشِيئَتِهِ لِلْقَضَاءِ السَّابِقِ وَ
الْقَدَرِ النَّافِذِ وَ فِينَا مَوْضِعُهُ وَ لَنَا فَضْلُهُ وَ لَوْ قَدْ أَذِنَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِيمَا قَدْ مَنَعَهُ عَنْهُ وَ
أَزَالَ عَنْهُ مَا قَدْ جَرَى بِهِ مِنْ حُكْمِهِ لَأَرَاهُمْ الْحَقَّ ظَاهِرًا بِأَحْسَنِ جَلِيَّةٍ وَ أَبْيَنَ دَلَالَةٍ وَ
أَوْضَحَ عِلَامَةٍ وَ لَكِبَانَ عَنْ نَفْسِهِ وَ قَامَ بِحُجَّتِهِ وَ لَكِنَّ أَقْدَارَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لَا تُغَالَبُ وَ
إِرَادَتُهُ لَا تُرَدُّ وَ تَوْفِيقُهُ لَا يُسْبَقُ فَلْيَدْعُوا عَنْهُمْ اتِّبَاعَ الْهَوَى وَ لْيُقِيمُوا عَلَى أَصْلِهِمْ
الَّذِي كَانُوا عَلَيْهِ وَ لَا يَبْحَثُوا عَمَّا سَتَرَ عَنْهُمْ فَيَأْتُمُوا وَ لَا يَكْشِفُوا سِتْرَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ
فَيَنْدُمُوا وَ لْيَعْلَمُوا أَنَّ الْحَقَّ مَعَنَا وَ فِينَا لَا يَقُولُ ذَلِكَ سِوَانَا إِلَّا كَذَابٌ مُفْتَرٍ وَ لَا يَدَّعِيهِ
غَيْرُنَا إِلَّا ضَالٌّ غَوِيٌّ فَلْيَقْصِرُوا مِنَّا عَلَى هَذِهِ الْجُمْلَةِ دُونَ التَّفْسِيرِ وَ يَقْنَعُوا مِنْ ذَلِكَ
بِالتَّعْرِيزِ دُونَ التَّصْرِيحِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ.»^١

این توقیع را سعد بن عبد الله رضی الله عنه چنین ثبت کرده است: «شیخ ابوجعفر -

اصحاب اہم زمانہ در دوران غیبت صغریٰ (۱) «نواب اربعہ»

جلسه ششم

ادامه روایات شخصیت عثمان بن سعید

ادامه ترجمه روایت چهارم

«جانشینی که خدای متعال او را به فرمان خویش و برای غایتی نهان ساخته و براساس مشیتش در قضای سابق و قدر نافذ، جایگاه او را مخفی کرده است. ما جایگاه قضای الهی هستیم و فضیلت او برای ماست و اگر خدای متعال منع را از او بردارد؛ حکمت پنهان زیستن را از او زایل سازد؛ حق را به نیکوترین زیور به آن‌ها بنمایاند و با روشن‌ترین دلیل و آشکارترین نشانه به آن‌ها معرفی کند و چهره او را ظاهر ساخته و حجت و دلیلش را اقامه نماید؛ ولی بر تقدیرات الهی نمی‌توان غلبه کرد و اراده آورد نمی‌شود و بر توفیق او نمی‌توان سبقت جست. پس، باید پیروی هوای نفس را فرو نهند و همان اصلی را که بر آن قرار داشتند، اقامه کنند و درباره آنچه که از آنها پوشیده داشته‌اند، به جست‌وجو برخیزند که گناهکار شوند؛ و کشف ستر خدای تعالی نکنند که پشیمان می‌گردند؛ بدانند که حق با ما و در نزد ماست و هر کسی غیر از ما، چنین بگوید، دروغ‌گواست؛ هر کسی جز ما، ادعای آن را بنماید؛ گمراه و منحرف است. پس، باید به این مختصر اکتفا کنند و تفسیرش را نخواهند و به این تعریض قناعت نمایند و تصریح آن را

نطلبند. إن شاء الله.»

(ب) توضیح روایت

«كَانُوا نُورًا سَاطِعًا وَشِهَابًا لَامِعًا وَقَرَأَ زَاهِرًا»

ما شواهد و روایاتی داریم که مراد از نور، ائمه طاهرين عليه السلام هستند. چنانچه روایت ابو خالد کابلی گواه است.

«حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ [أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ] عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ عَنْ أَبِي خَالِدٍ الْكَاكِلِيِّ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِهِ: فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا، فَقَالَ يَا أَبَا خَالِدٍ. التَّوْرُ وَاللَّهُ الْأُيُمَةُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَهُمْ وَاللَّهُ نُورُ اللَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ - وَهُمْ وَاللَّهُ نُورُ اللَّهِ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَا أَبَا خَالِدٍ! نُورُ الْإِيمَانِ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ - أَنْوُرُ مِنَ الشَّمْسِ الْمُضِيئَةِ بِالنَّهَارِ - وَهُمْ وَاللَّهُ يَنْوُرُونَ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ - وَيَحْبُبُ اللَّهُ نُورَهُمْ عَمَّنْ يَشَاءُ فَتُظْلَمُ قُلُوبُهُمْ، وَاللَّهُ يَا أَبَا خَالِدٍ! لَا يُحِبُّنَا عَبْدٌ وَيَتَوَلَّانَا حَتَّى يُظَهِّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ وَلَا يُظَهِّرَ اللَّهُ قَلْبَ عَبْدِ اللَّهِ حَتَّى يُسَلِّمَ لَنَا وَيَكُونَ سِلْمًا لَنَا - فَإِذَا كَانَ سِلْمًا لَنَا سَلَّمَ اللَّهُ مِنْ شَدِيدِ الْحِسَابِ - وَأَمَنَهُ مِنْ فَرَقِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ الْأَكْبَرِ»^١

ابوخالد کابلی گفت: «از امام محمد باقر علیه السلام سؤال کردم درباره قول خداوند عزوجل: «فَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أُنْزِلْنَا؛ پس، ایمان آورید و بگروید به خدا و فرستاده او و آن نور و روشنی که فرو فرستادیم.» حضرت فرمود: «ای ابوخالد، به خدا سوگند، این، نور امامان از اولاد محمد صلی الله علیه و آله تا روز قیامت هستند و به خدا سوگند، ایشان، نور خداوند هستند که آن را فرو فرستاده

است؛ و به خدا سوگند، که ایشان نور خداوند در آسمان‌ها و زمین هستند.»
 «ای ابو خالد، به خدا سوگند، هر آینه نور امام در دل‌های مؤمنان از آفتاب
 روشنی‌بخش درخشان در روز روشن تر است. به خدا سوگند، که ایشان
 دل‌های مؤمنان را روشن می‌سازند و خدای عزوجل نور ایشان را از هر کسی
 که بخواهد، می‌پوشاند و دل‌های آن‌ها تاریک می‌شود.»

«ای ابو خالد، به خدا سوگند، هیچ بنده‌ای ما را دوست ندارد و با ما
 دوستی نرزد تا خدا دل او را [از عقاید فاسد] پاک و پاکیزه گرداند^۱ و خداوند
 دل بنده‌ای را پاک نمی‌گرداند تا این که تسلیم و مطیع ما شود و [در همه حال
 و در همه چیز] با ما در مقام آشتی باشد. وقتی با ما در مقام آشتی باشد (در
 مقام جنگ و نزاع نباشد)، خدا او را از حساب سخت سالم می‌دارد و از ترس
 بزرگ تر روز قیامت ایمن می‌گرداند.»

این نامه بعد از تجلیل از عثمان بن سعید و فرزند او، ناظر به اوضاع آن روز
 است که دشمنان تلاش می‌کردند جعفر کذاب را جایگزین کرده و به عنوان
 امام مطرح کنند. در این راه عده‌ای نیز گمراه شدند. امام علیه السلام به این نکته
 اشاره کرده و می‌فرماید: «گمراه نشوید و گمراه نکنید؛ مسئله امامت، نور و از

۱. عدی بن حاتم طائی در زمان امام علی علیه السلام بسیار جبهه رفت و در راه ولایت جان‌نشاری کرد و
 فرزندان او را به شهادت رسیدند. بعد از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام، معاویه او را احضار
 کرد و به او گفت: «علی با توبه انصاف برخورد نکرد، فرزندان خودش زنده هستند و فرزندان تو را
 کشت.» عدی گفت: «من با علی به انصاف برخورد نکردم؛ او شهید شد و من هنوز هستم.»
 معاویه گفت: «ما برضد علی بن ابی طالب بسیار تبلیغ کردیم؛ آیا در دل تو چیزی از محبت علی
 مانده است؟» عدی گفت: «بله، همه قلبم مملو از محبت علی علیه السلام است.» رک: *عقد الفرید*،
 ج ۴، ص ۲۹؛ *قاموس الرجال*، ج ۷، ص ۱۸۲.

جانب خداوند بوده و از قبل پیش‌بینی شده است و بیشتر از این، از ما توضیح نخواهید.»

ج) منابع روایت:

۱. صدوق، محمد بن علی، کمال الدین و تمام النعمة (ج ۲، ص ۵۱۰)؛
 ۲. راوندی، قطب الدین، الخرائج والجرائح (ج ۳، ص ۱۱۰۹)، به طور مختصر؛
 ۳. نیلی نجفی، بهاء الدین، منتخب الانوار المضيئة (ص ۱۲۸)، همان نص کمال الدین؛
 ۴. معادن الحکمة (ج ۲، ص ۲۹۷) به نقل از کمال الدین؛
 ۵. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار (ج ۵۳، ص ۹۰)؛
 ۶. معجم احادیث الامام المهدي (ج ۶، ص ۱۱۹).
- این روایت اگرچه سند آن محکم است؛ اما نیازی به بررسی سندی ندارد؛ چون متن آن قوی است.

۱. محمد بن عثمان بن سعید (وکیل دوم)

از روایات نقل شده در مورد پدر ایشان، عثمان بن سعید معلوم شد که ایشان قبل از این که از جانب پدرش تأیید شود، از امام حسن عسکری و امام زمان علیه السلام تأییدیه داشته است.

نظر شیخ طوسی رحمته الله

«قال: عدّه الشيخ في رجاله في من لم يرو عن الأئمة عليهم السلام قائلا: يكتي أبا جعفر وأبوه يكتي أبا عمرو، جميعا وكيلا من جهة صاحب الزمان عليه السلام ولهما منزلة جلييلة عند

الطائفة.»^۱

شیخ طوسی رحمته الله در کتاب رجالش او را از کسانی شمرده که ازائمه علیهم السلام روایت نکرده است و می‌فرماید: «کنیه او ابو جعفر و کنیه پدر او ابو عمرو، هر دو از طرف صاحب الزمان رحمته الله وکیل بودند و برای آن دو، نزد شیعه جایگاه بزرگی است.»

اشکال شوشتری رحمته الله

«وعدّ الشيخ له في من لم يرو عن الأئمة عليهم السلام وهم بعد روايته عن العسكري وعن الحجة عليه السلام»^۲

«این که شیخ، ایشان را از کسانی شمرده که ازائمه علیهم السلام روایت نکرده، اشتباه است. در حالی که، از امام حسن عسکری و از امام زمان علیه السلام روایت دارد.»

علامه نقل می‌کند:

«وقال العلامة: وكان قد حفر لنفسه قبراً وسوّاه بالساج، فسئل عن ذلك، فقال: للناس أسباب، ثم سئل بعد ذلك، فقال: قد امرت أن أجمع أمري؛ فمات بعد ذلك بشهرين في جمادي الأولى سنة خمس وثلاثمائة، وقيل: سنة أربع وثلاثمائة. وكان يتولّى هذا الأمر نحواً من خمسين سنة، وقال عند موته: امرت أن أوصي إلى أبي القاسم بن روح.»^۳

«قبری برای خودش حفر کرد و ساج برای خودش آماده کرد. هنگامی که از

۱. تستری، محمد تقی، قاموس الرجال، ج ۹، ص ۴۰۸.

۲. تستری، محمد تقی، قاموس الرجال، ج ۹، ص ۴۱۰.

۳. همان، ص ۴۰۸.

او سؤال شد، گفت: «برای مردم نیازها و اسبابی است.» سپس، دوباره از آن سؤال شد، گفت: «به من گفته شده است که آماده شوم.» دوماه بعد از آن، در جمادی الاول سال ۳۰۵ از دنیا رفت؛ نزدیک مرگش گفت: «به من گفته شده است که به ابوالقاسم بن روح وصیت کنم.»

هنگامی که پدر ایشان رحلت کرد، امام زمان علیه السلام برای ایشان پیام تعزیت فرستاد.^۱

«و فی فصل فی تعزیته بأبیہ فی البحار: أجزل الله لك الثواب وأحسن لك العزاء، رزئت و رزئنا، و أوحشك فراقه و أوحشنا، فسره الله في منقلبه، و كان من کمال سعادته: أن رزقه الله ولدا مثلك يخلفه من عبده و يقوم مقامه؛ و أقول: الحمد لله، فإن النفس طيبة بمكانك و ما جعله الله عز و جل فيك و عندك؛ أعانك الله و قواك و عضدك و كان لك وليا و حافظا و راعيا.»^۲

«خداوند پاداش خیرت دهد و این عزا را بر تو نیکوگرداند؛ تو سوگوار شدی و ما نیز سوگواریم و جدایی او تو را تنها ساخت و ما نیز تنها شدیم. خداوند او را در جایگاهش مسرور سازد. از کمال سعادت اوست که خداوند متعال فرزندی مثل تو، به اوارزانی کرد که جانشین و قائم مقام وی باشد و برای او طلب رحمت کند. می‌گویم: الحمد لله که خدای تعالی نفوس را به منزلت تو و آنچه که به تو مرحمت فرموده، پاک ساخته است. خداوند تو را یاری کند، نیرومند سازد، پشتیبان باشد، توفیقت دهد و تو را ولی، نگاهبان، رعایت‌کننده، کافی و کمک‌کار باشد.»

در دوران پیشین (۱) «فوار» (۲) «فوار»

۱. همان، ص ۴۰۹.

۲. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۴۹.

جلسه هفتم

بحث اصحاب امام زمان علیه السلام در دوران غیبت کبری را مطرح کردیم. ادامه بحث، پیرامون اصحاب امام زمان علیه السلام در دوران غیبت صغری خواهد بود. محمد بن عثمان، فرزند عثمان بن سعید (نایب اول)، دومین نایب خاص امام زمان علیه السلام در دوران غیبت صغری است.

نص بر نیابت خاص محمد بن عثمان

۱. شیخ طوسی رحمته الله می فرماید:

«فلما مضى أبو عمرو عثمان بن سعيد قام ابنه أبو جعفر محمد بن عثمان مقامه بنص أبي محمد عليه السلام عليه ونص أبيه عثمان عليه بأمر القائم عليه السلام»^۱

«هنگامی که ابو عمرو عثمان بن سعید رحلت کرد، فرزند او، ابو جعفر محمد بن عثمان، مقام پدر را به نص امام حسن عسکری علیه السلام و نص پدرش عثمان به امر حضرت قائم علیه السلام گرفت.»

روایت اول

«أَخْبَرَنَا جَمَاعَةٌ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُوسَى بْنِ بَابُوَيْهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ

ہَارُونَ الْقَاسِمِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ الْحَمِيرِيُّ عَنْ أَبِيهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ الْحَمِيرِيِّ قَالَ خَرَجَ التَّوْقِيعُ إِلَى الشَّيْخِ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عُثْمَانَ بْنِ سَعِيدٍ الْعَمَرِيِّ قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُ فِي التَّغْزِيَةِ بِأَبِيهِ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ وَفِي فَصْلِ مِنَ الْكِتَابِ إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ تَسْلِيمًا لِأَمْرِهِ وَرَضَى بِقَضَائِهِ عَاشَ أَبُوكَ سَعِيدًا وَمَاتَ حَمِيدًا فَرَحِمَهُ اللَّهُ وَالْحَقُّهَ بِأَوْلِيَائِهِ وَمَوَالِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَمْ يَزَلْ مُجْتَهِدًا فِي أَمْرِهِمْ سَاعِيًا فِيمَا يَقْرِبُهُ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَإِلَيْهِمْ نَصَرَ اللَّهُ وَجْهَهُ وَأَقَالَهُ عَثْرَتَهُ. وَفِي فَصْلِ آخَرٍ أَجْزَلَ اللَّهُ لَكَ الثَّوَابَ وَأَحْسَنَ لَكَ الْعِزَّاءَ، رَزَيْتَ وَرَزَيْنَا، وَأَوْحَشَكَ فِرَاقَهُ وَأَوْحَشَنَا، فَسَرَّهُ اللَّهُ فِي مَنَاقِبِهِ، وَكَانَ مِنْ كَمَالِ سَعَادَتِهِ: أَنْ رَزَقَهُ اللَّهُ وَلَدًا مِثْلَكَ يَخْلُفُهُ مِنْ بَعْدِهِ وَيُقِيمُ مَقَامَهُ؛ وَأَقُولُ: الْحَمْدُ لِلَّهِ، فَإِنَّ النَّفْسَ طَيِّبَةً بِمَكَانِكَ وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فِيكَ وَعِنْدَكَ؛ أَعَانَكَ اللَّهُ وَقَوَّاهُ وَعَضَدَكَ وَكَانَ لَكَ وَلِيًّا وَحَافِظًا وَرَاعِيًا.»^۱

عبداللہ بن جعفر حمیری می گوید: «به شیخ ابوجعفر، محمد بن عثمان عمری در تسلیت مرگ پدرش - رضی اللہ عنہما - توقیعی صادر شد و در بخشی از آن آمده بود: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» تسلیم فرمان او و راضی به قضای او ایم؛ پدرت نیکو زندگی کرد و ستوده درگذشت؛ خدا او را رحمت کند و به اولیا و ائمه علیہم السلام ملحق سازد که پیوسته در کارشان کوشا بود؛ در آنچه او را به خدا و به ایشان نزدیک می ساخت، ساعی بود؛ خداوند چهره اش را نورانی گرداند و از لغزش او درگذرد.

خداوند پاداش خیرت دهد و این عزرا را بر تو نیکو گرداند؛ تو سوگووار شدی و ما نیز سوگواریم و جدایی او تو را تنها ساخت و ما نیز تنها شدیم؛ خداوند او را در جایگاهش مسرور سازد. از کمال سعادت اوست که خداوند متعال

در دوران نبوت صغری (۱) (نور ابیہ)

فرزندى مثل توبه اوارزانی کرد که جانشین وقائم مقام وی باشد و برای او طلب رحمت کند. می‌گویم: الحمد لله که خدای تعالی نفوس را به منزلت تو و آنچه که به تو مرحمت فرموده، پاک ساخته است. خداوند تورا یاری کند، نیرومند سازد، پشتیبان باشد، توفیقت دهد و تورا ولی، نگاهبان، رعایت‌کننده، کافی و کمک‌کار باشد.»

روایت دوم

«وَأَخْبَرَنِي جَمَاعَةٌ عَنْ هَارُونَ بْنِ مُوسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ هَمَّامٍ قَالَ قَالَ لِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْجَمِيرِيُّ لَمَّا مَضَى أَبُو عَمْرٍو رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ أَتَيْنَا الْكُتُبَ بِالْخَطِّ الَّذِي كُتِبَتْ بِهِ بِإِقَامَةِ أَبِي جَعْفَرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ مَقَامَهُ.»^۱

عبدالله بن جعفر حمیری گفت: «چون عثمان بن سعید - رضی الله عنه - وفات یافت؛ مکتوبی به همان خطی که ما می‌نویسیم، در خصوص انتصاب فرزندش محمد بن عثمان - رضی الله عنه - به جای او صادر گشت.»

روایت سوم

«وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ هَمَّامٍ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ حَمَوَيْهِ بْنُ عَبْدِ الْعَزِيزِ الرَّازِيُّ فِي سَنَةِ ثَمَانِينَ وَمِائَتَيْنِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزِيَارِ الْأَهْوَازِيِّ أَنَّهُ خَرَجَ إِلَيْهِ بَعْدَ وَفَاةِ أَبِي عَمْرٍو وَالْإِبْنِ وَقَاهُ اللَّهُ لَمْ يَزَلْ ثِقَتَنَا فِي حَيَاةِ الْأَبِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَارْضَاهُ وَنَصَّرَ وَجْهَهُ يَجْرِي عِنْدَنَا مَجْرَاهُ وَيَسُدُّ مَسَدَهُ وَعَنْ أَمْرِنَا يَا مُرَّ الْإِبْنِ وَبِهِ يَعْمَلُ تَوَلَّاهُ اللَّهُ فَانْتَهَى إِلَى قَوْلِهِ وَعَرِّفْ مُعَامِلَتَنَا ذَلِكَ.»

محمد بن ابراهیم بن مهزیار اهوازی برای ما نقل کرد: «بعد از وفات عثمان بن سعید نامه و توقیعی به این مضمون برای من آمد: «خداوند فرزند او را حفظ کند. او در زمان پدرش مورد اعتماد ما بود؛ خدا از او پدرش خشنود باشد و روح پدرش را شاد گرداند؛ پسرش در نزد ما مانند اوست و در جای وی نشسته است. آنچه از ما بگوید، گفته ماست و به فرمان ما عمل می‌کند. خداوند او را تأیید کند. پس، گفته او را قبول کن و نظر ما را درباره او بدان.»

روایت چهارم

«وَرَوَى أَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنُ نُوحٍ أَبُو الْعَبَّاسِ السَّيْرَافِيُّ قَالَ أَخْبَرَنَا أَبُو نَصْرٍ هَبَةُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ أَحْمَدَ الْمُعْرُوفُ بِابْنِ بُرَيْثَةَ الْكَاتِبِ قَالَ حَدَّثَنِي بَعْضُ الشَّرَافِ مِنَ الشَّيْعَةِ الْإِمَامِيَّةِ أَصْحَابِ الْحَدِيثِ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو مُحَمَّدٍ الْعَبَّاسُ بْنُ أَحْمَدَ الصَّائِغُ قَالَ حَدَّثَنِي الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ الْحَصْبِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ وَعَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسْبِيُّانِ قَالَا:

«دَخَلْنَا عَلَى أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِسَرٍّ مَنْ رَأَى وَبَيْنَ يَدَيْهِ جَمَاعَةٌ مِنْ أَوْلِيَائِهِ وَشَيْعَتِهِ حَتَّى دَخَلَ عَلَيْهِ بِدَرِّ خَادِمِهِ فَقَالَ يَا مَوْلَايَ بِالْبَابِ قَوْمٌ شُعْتُ غُبْرًا فَقَالَ لَهُمْ هَؤُلَاءِ نَفَرٌ مِنْ شَيْعَتِنَا بِالْيَمَنِ فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ يُسَوِّقَانِهِ إِلَى أَنْ يَنْتَهِيَ إِلَى أَنْ قَالَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِبَدْرِ فَاْمُضِ فَانْتَبَا بِعُثْمَانَ بْنِ سَعِيدٍ الْعَمَرِيِّ فَمَا لَبِثْنَا إِلَّا يَسِيرًا حَتَّى دَخَلَ عُثْمَانُ فَقَالَ لَهُ سَيِّدُنَا أَبُو مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ امْضِ يَا عُثْمَانُ فَإِنَّكَ الْوَكِيلُ وَالثَّقَّةُ الْمَأْمُونُ عَلَى مَالِ اللَّهِ وَاقْبِضْ مِنْ هَؤُلَاءِ الثَّرَفِ الْيَمَنِيِّينَ مَا حَمَلُوهُ مِنَ الْمَالِ ثُمَّ سَأَلَ الْحَدِيثَ إِلَى أَنْ قَالَا نَحْنُ قُلْتُمَا بِأَجْمَعِنَا يَا سَيِّدَنَا وَاللَّهِ إِنَّ عُثْمَانَ لَمِنْ خِيَارِ شَيْعَتِكَ وَلَقَدْ زِدْتَنَا عِلْمًا بِمَوْضِعِهِ مِنْ خِدْمَتِكَ وَإِنَّهُ وَكِيلُكَ وَثِقَتُكَ عَلَى مَالِ اللَّهِ تَعَالَى قَالَ نَعَمْ وَاشْهَدُوا عَلَى أَنَّ عُثْمَانَ بْنَ سَعِيدٍ الْعَمَرِيَّ وَكِيلِي وَأَنَّ ابْنَهُ مُحَمَّدًا وَكِيلَ ابْنِي

وَرَوَى أَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنُ نُوحٍ أَبُو الْعَبَّاسِ السَّيْرَافِيُّ قَالَ أَخْبَرَنَا أَبُو نَصْرٍ هَبَةُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ أَحْمَدَ الْمُعْرُوفُ بِابْنِ بُرَيْثَةَ الْكَاتِبِ قَالَ حَدَّثَنِي بَعْضُ الشَّرَافِ مِنَ الشَّيْعَةِ الْإِمَامِيَّةِ أَصْحَابِ الْحَدِيثِ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو مُحَمَّدٍ الْعَبَّاسُ بْنُ أَحْمَدَ الصَّائِغُ قَالَ حَدَّثَنِي الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ الْحَصْبِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ وَعَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسْبِيُّانِ قَالَا:

مَهْدِيَّكُمْ»^۱

ابوالعباس احمد بن علی بن نوح سیرافی به سند خود از محمد بن اسماعیل و علی بن عبدالله حسینیان روایت کرده که گفتند: «در سامره خدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام رسیدیم؛ دیدیم گروهی از شیعیان و دوستان حضرت نیز در حضورش شرفیاب هستند؛ در آن وقت، بدر، خادم حضرت، آمد و عرض کرد: آقا، جمعی با حالت افسرده و غبارآلود، به در خانه آمده‌اند. حضرت فرمود: «اینان عده‌ای از شیعیان ما دریم هستند...». تا آنجا که حضرت به خادم فرمود: «برو و عثمان بن سعید را نزد من بیاور.» چیزی نگذشت که عثمان بن سعید آمد. حضرت به وی فرمود: «ای عثمان، تو وکیل من و بر ضبط اموال خدا موثق و امین هستی؛ برو و اموالی را که این چند نفریمنی آورده‌اند، تحویل بگیر.»

راوی می‌گوید: ما حاضران عرض کردیم: آقا، به خدا قسم، ما عثمان بن سعید را از شیعیان برگزیده می‌دانیم و امروز با این گفتار، مقام او را در خدمتگزاری حضرتت آشکارتر فرمودی و به خوبی می‌دانیم که او وکیل شما و در ضبط اموال خدا و مورد وثوق شما است. فرمود: «آری، گواه باشید که عثمان بن سعید عمری وکیل من است و فرزندش، محمد بن عثمان وکیل فرزند من، مهدی شماست.»

روایت پنجم

«أَخْبَرَنَا جَمَاعَةٌ عَنْ أَبِي الْقَاسِمِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ قُؤْلُوبِهِ وَ أَبِي غَالِبِ الزُّرَّارِيِّ وَ أَبِي

مُحَمَّدُ التَّلْعُكُبَرِيُّ كُلِّهِمْ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ يَعْقُوبَ قَالَ سَأَلْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عُثْمَانَ الْعَمَرِيَّ رَحِمَهُ اللَّهُ أَنْ يُوصِلَ لِي كِتَابًا قَدْ سَأَلْتُ فِيهِ عَنْ مَسَائِلَ أَشْكَلْتُ عَلَيَّ فَوَقَعَ التَّوْقِعَ مَحْظُ مَوْلَانَا صَاحِبِ الدَّارِ الْمُطَّلَعِ وَذَكَرْنَا الْخَبَرَ فِيمَا تَقَدَّمَ وَ أَمَّا مُحَمَّدُ بْنُ عُثْمَانَ الْعَمَرِيُّ فَرَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ وَعَنْ أَبِيهِ مِنْ قَبْلُ فَإِنَّهُ شَقِيٌّ وَ كِتَابُهُ كِتَابِي»^۱

اسحاق بن یعقوب می گوید: «از محمد بن عثمان عمری^۲ درخواست کردم نامه ای را که مشتمل بر مسائلی که برایم دشوار بود، برساند؛ توقیعی به خط مولای ما، صاحب الزمان علیه السلام چنین صادر شد: «واما محمد بن عثمان عمری - که درود خدا بر او و پدرش باد - مورد وثوق من است و کتاب او، کتاب من است.»

اتفاق علمای شیعه بر نیابت محمد بن عثمان

«قال أبو العباس وأخبرني هبة الله بن محمد ابن بنت أم كلثوم بنت أبي جعفر العمري رضي الله عنه عن شيوخه قالوا لم تزل الشيعة مقيمة على عدالة عثمان بن سعيد و محمد بن عثمان رحمهما الله تعالى إلى أن توفي أبو عمرو عثمان بن سعيد رحمه الله تعالى و غسله ابنه أبو جعفر محمد بن عثمان و تولى القيام به و جعل الأمر كله مردودا إليه و الشيعة مجتمعة على عدالته وثقته وأمانته لما تقدم له من النص عليه بالأمانة و العدالة و الأمر بالرجوع إليه في حياة الحسن ع و بعد موته في حياة أبيه

۱. طوسی، محمد بن حسن، الغيبة، ص ۳۶۲.

۲. ممکن است اشکال شود که راوی این روایت، خود محمد بن عثمان است؛ می گوییم: این اشکال اینجا وارد نیست؛ چون قضیه نیابت این چهار نفر قطعی است و کسی در طول تاریخ شیعه در مورد آنها تأمل نکرده است.

عثمان بن سعید لا یختلف فی عدالته و لا یرتاب بأمانته و التوقعات تخرج علی یده إلى الشیعة فی المهمات طول حیاتہ بالخط الذی كانت تخرج فی حیاة أبیه عثمان لا یعرف الشیعة فی هذا الأمر غیره و لا یرجع إلى أحد سواه. و قد نقلت عنه دلائل کثیرة و معجزات الإمام ظهرت علی یده و أمور أخبرهم بها عنه زادتهم فی هذا الأمر بصیة و هی مشهورة عند الشیعة و قد قدمنا طرفا منها فلا نطول بإعادتها فإن فی ذلك کفایة للمنصف إن شاء الله تعالی.^۱

ابوالعباس گفت: هبة الله بن محمد، نوه ام کلثوم، دختر ابوجعفر محمد بن عثمان عمری، از مشایخ خودش نقل کرده که آن‌ها می‌گفتند: «شیعه همواره به عدالت عثمان بن سعید و محمد بن عثمان اعتقاد داشتند تا این‌که ابو عمر عثمان بن سعید از دنیا رفت و فرزندش، ابوجعفر محمد بن عثمان او را غسل داد و اقدام به کفن و دفن جنازه وی کرد.

همه امور پس از پذیرب او منتقل شد و شیعه به عدالت، وثاقت و امانت داری او اجماع داشتند؛ زیرا در خصوص امانت و وثاقت او از ناحیه امام حسن عسکری علیه السلام نص صریح وارد شده بود؛ چه در زمان حیات امام حسن عسکری علیه السلام و چه هنگام حیات پدرش، عثمان بن سعید امر شده بود که [شیعیان در مسائل مختلف] به ایشان مراجعه کنند. در عدالت وی، در بین شیعیان هیچ اختلافی نبوده و در امانت داری او نیز شک و تردیدی وجود نداشته است.

توقعات حضرت پیرامون امور مهم مردم، به دست او و با همان خطی که در زمان حیات پدرش از ناحیه حضرت حجت علیه السلام خارج می‌شد، بیرون

دلایل و کرامت‌های زیادی از او نقل شده است؛ معجزات امام علیه السلام به دست ایشان ظاهر می‌شد. خبر دادن در مورد برخی مسائل از سوی امام علیه السلام به شیعیان، موجب افزایش اعتماد مردم به وی می‌شد؛ آن مسائل در نزد شیعه مشهور است.^۱ ما نیز پیش از این، تعدادی از آن‌ها را یادآوری کردیم؛ ذکر دوباره آن‌ها، باعث طولانی شدن کتاب می‌شود؛ همان مقدار برای شخص با انصاف کفایت می‌کند. ان شاء الله تعالی.»

بنابراین، نیابت و وکالت ایشان قطعی است.

«قال ابن نوح أخبرني أبو نصر هبة الله ابن بنت أم كلثوم بنت أبي جعفر العمري قال كان لأبي جعفر محمد بن عثمان العمري كتب مصنفة في الفقه سماهها من أبي محمد الحسن عليه السلام ومن الصاحب عليه السلام ومن أبيه عثمان بن سعيد عن أبي محمد وعن أبيه علي بن محمد عليه السلام فيها كتب ترجمتها كتب الأشربة. ذكرت الكبيرة أم كلثوم بنت أبي جعفر رضي الله عنها أنها وصلت إلى أبي القاسم الحسين بن روح رضي الله عنه عند الوصية إليه وكانت في يده. قال أبو نصر وأظنها قالت وصلت بعد ذلك إلى أبي الحسن السمرى رضي الله عنه وأرضاه.»^٢

۱. بخشی از آن کرامت‌ها در کتاب *بحار الانوار*، ج ۵۱، ص ۳۵۰ نقل شده است.

٢. طوسي، محمد بن حسن، الغيبة، ص ٣٦٣.

گفت: «ابوجعفر محمد بن عثمان عمری چند جلد کتاب در فقه داشت؛ همه آن‌ها را از امام حسن عسکری و صاحب الزمان علیه السلام و از پدر خودش شنیده بود که پدر وی نیز از امام حسن و امام هادی علیه السلام اخذ کرده بود. در بین کتاب‌های مذکور، کتاب‌هایی وجود داشت که ترجمه آن‌ها کتاب اشربه بود.

ام‌کلثوم بزرگوار، دختر ابوجعفر [نایب دوم] یادآوری کرد که آن کتاب‌ها به ابوالقاسم حسین بن روح رحمته الله رسید؛ طبق وصیتی که ابوجعفر به او کرده و در دست حسین بن روح بود.»

جلسه هشتم

شرح حال وکلای خاص امام زمان علیه السلام

بحث در مورد نایب خاص دوم، محمد بن عثمان از نایبان امام زمان علیه السلام در دوران غیبت صغری بود. وی نزدیک به ۵۰ سال در خدمت امام بود و در سال ۳۰۴ هجری دارفانی را وداع گفت. رحلت او، همان گونه که چند ماه قبل از رحلتش خبر داده بود، به وقوع پیوست.

رحلت محمد بن عثمان

شیخ طوسی رحمته الله چنین نقل می کند:

«وقال أبو نصر هبة الله: وجدت بخط أبي غالب الزراري رحمته الله وغفر له: أنَّ أبا جعفر محمد بن عثمان العمري رحمته الله مات في آخر جمادى الأولى سنة خمس وثلاثمائة. وذكر أبو نصر هبة الله [بن] محمد بن أحمد أنَّ أبا جعفر العمري رحمته الله مات في سنة أربع وثلاثمائة و أنه كان يتولى هذا الأمر نحوًا من خمسين سنة يحمل الناس إليه أموالهم ويخرج إليهم التوقيعات بالخط الذي كان يخرج في حياة الحسن عليه السلام إليهم بالمهمات في أمر الدين و الدنيا و فيما يسألونه من المسائل بالأجوبة العجيبة رضي الله عنه وأرضاه. قال أبو نصر هبة الله إن قبر أبي جعفر محمد بن عثمان عند والدته في شارع باب الكوفة في

فصل
در دوران غیبت صغری (۱) «نوار بر آرمه»

الموضع الذي كانت دوره ومنازلته [فيه] وهو الآن في وسط الصحراء قدس سره.^۱
 ابونصر هبة الله می گوید: «من نوشته ای را با خط ابوغالب زراری رحمته الله به این
 مضمون دیدم: ابوجعفر محمد عمری در آخر جمادی الاولی سال ۳۰۵
 هجری از دنیا رفت.»

ابونصر هبة الله بن محمد بن احمد نیز یادآوری می کند که ابوجعفر عمری در
 سال ۳۰۴ هجری دارفانی را وداع گفته است. وی حدود ۵۰ سال عهده دار
 سفارت و نیابت خاص از امام زمان علیه السلام بود و مردم اموال و وجوهات شرعی را
 به او می سپردند؛ توقیعات شریف به دست ابوجعفر برای مردم با همان خطی
 می آمد که در زمان امام حسن علیه السلام بود و این توقیعات در مورد پرسش های
 مردم و البته مربوط به مسائل مهم و اساسی دین و دنیای مردم بود. در بعضی
 مسائل که مردم از او سؤال هایی می پرسیدند، جواب های عجیبی درباره
 آن ها به وسیله او از ناحیه حضرت می آمد. رضوان الهی بر او باد.

ابونصر هبة الله می گوید: «محل دفن ابوجعفر محمد بن عثمان در کنار قبر
 مادرش و در خیابان دوازده کوفه قرار دارد که پیش از این، خانه و منزل او بوده
 و اکنون در وسط بیابان قرار گرفته است [از محدوده شهری خارج است].»

«قَالَ ابْنُ نُوحٍ أَخْبَرَنِي أَبُو نُصْرَةَ هَبَةُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنِي [أَبُو عَلِيٍّ بْنُ أَبِي جَدٍ
 الْقُفَيْي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ الدَّلَالُ الْقُفَيْي قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى
 أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَوْمًا لُحُومًا عَلَيْهِ فَوَجَدْتُهُ وَبَيْنَ يَدَيْهِ سَاجَةً
 وَتَقَاشُ يَنْفُسُ عَلَيْهَا وَيَكْتُبُ آيَاتِ الْقُرْآنِ وَأَسْمَاءَ الْأُمَّةِ عليه السلام عَلَى حَوَاشِيهَا. فَقُلْتُ
 لَهُ يَا سَيِّدِي مَا هَذِهِ السَّاجَةُ فَقَالَ لِي هَذِهِ لِقَبْرِي تَكُونُ فِيهِ أَوْضَعُ عَلَيْهَا أَوْ قَالَ

أُسْنِدُ إِلَيْهَا وَقَدْ عَرَفْتَ مِنْهُ وَأَنَا فِي كُلِّ يَوْمٍ أَنْزِلُ فِيهِ فَأَقْرَأُ جُزْءًا مِنَ الْقُرْآنِ [فِيهِ] فَأَصْعُدُ وَأُظْنُّهُ قَالَ فَأَخَذَ بِيَدِي وَأَرَانِيهِ فَإِذَا كَانَ يَوْمَ كَذَا وَكَذَا مِنْ شَهْرٍ كَذَا وَكَذَا مِنْ سَنَةٍ كَذَا وَكَذَا صِرْتُ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَدُفِنْتُ فِيهِ وَهَذِهِ السَّاجَةُ [مَعِيَ].

فَلَمَّا خَرَجْتُ مِنْ عِنْدِهِ أَتَيْتُ مَا ذَكَرَهُ وَلَمْ أَزَلْ مُتَرَقِّبًا بِهِ ذَلِكَ فَمَا تَأَخَّرَ الْأَمْرُ حَتَّى اغْتَلَّ أَبُو جَعْفَرٍ فَتَاتَ فِي الْيَوْمِ الَّذِي ذَكَرَهُ مِنَ الشَّهْرِ الَّذِي قَالَهُ مِنَ السَّنَةِ الَّتِي ذَكَرَهَا وَدُفِنَ فِيهِ. قَالَ أَبُو نَصْرٍ هَبْهُ اللَّهُ وَقَدْ سَمِعْتُ هَذَا الْحَدِيثَ مِنْ غَيْرِ [أَبِي] عَلِيٍّ وَحَدَّثَنِي بِهِ أَيْضًا أُمُّ كُلْثُومٍ بِنْتُ أَبِي جَعْفَرٍ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُمَا.^۱

ابوعلی بن ابی جعید قمی نقل می کند که ابوالحسن، علی بن احمد دلال قمی، گفت: «روزی به خدمت ابوجعفر محمد بن عثمان - رضی الله عنه - رسیدم تا به ایشان سلامی بکنم [یا این که به او سرى بزنم]؛ دیدم که در مقابل ایشان لوحی است که نقاش در حال نقش کردن روی آن است و آیاتی از قرآن کریم را می نویسد و در حواشی آن، نام مبارك ائمه علیهم السلام را می نویسد. عرض کردم: «ای آقای من، این لوح چیست؟» گفت: «این لوح برای قبری است که من در آن خواهم بود و روی آن قرار می گیرد.» یا اینکه گفت: «به آن تکیه داده می شوم.» به نظرم می آید که گفت: «هر روز، وارد آن قبر می شوم و یک جزء قرآن می خوانم و سپس، بیرون می آیم.»

ابوعلی می گوید: «گمان می کنم که علی بن احمد دلال گفت: ابوجعفر محمد بن عثمان دست مرا گرفت و قبر را به من نشان داد، [و گفت:] «در فلان سال و فلان ماه و فلان روز از دنیا می روم و به لقای پروردگار می رسم و در همین قبر دفن می شوم و لوح نیز با من است.» از خدمت محمد بن عثمان

در دوران نبوت صلی الله علیه و آله (۱) «نوا» (۲) «اربعه»

خارج شدم؛ آنچه را گفته بود، ثبت و ضبط کردم و به طور دائم، مراقب اوضاع بودم؛ تا این که پس از مدت کوتاهی بیمار شد و در همان زمانی که تعیین فرموده بود، رحلت کرد و در همان قبر نیز دفن شد.

ابونصر هبة الله می گوید: «این حدیث را از غیر ابوعلی نیز شنیده ام. همچنین، ام کلثوم، دختر ابوجعفر محمد بن عثمان نیز برایم نقل کرده است.»

«وَأَخْبَرَنِي جَمَاعَةٌ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْأَسْوَدِ الْقُمِّيُّ أَنَّ أَبَا جَعْفَرٍ الْعُمَرِيَّ قُدِّسَ سِرُّهُ حَفَرَ لِنَفْسِهِ قَبْرًا وَسَوَّاهُ بِالسَّاجِ فَسَأَلْتُهُ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ لِلنَّاسِ أَسْبَابُ [وَأ] سَأَلْتُهُ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ قَدْ أُمِرْتُ أَنْ أَجْمَعَ أُمْرِي فَكَانَ بَعْدَ ذَلِكَ بِشَهْرَيْنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَأَرْضَاهُ.»^۱

محمد بن علی بن اسود قمی می گوید: «ابوجعفر عمری - قدس سره - قبری برای خودش حفر و با چند تخته آن را آماده و مهیا کرده بود. علت این مسئله را از او پرسیدم، گفت: «اسبابی [نیازی] برای مردم هست.» دوباره علت این کار را از او پرسیدم، گفت: «مأمور شده ام که کارهایم را جمع و جور کنم.» ایشان دو ماه پس از این ماجرا، دار فانی را وداع گفت. خدا از او راضی شود و او را نیز راضی کند.»

نمونه‌هایی از روایات محمد بن عثمان

روایت اول

الف) متن روایت

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّالْقَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَلِيٍّ مُحَمَّدَ بْنَ هَمَّامٍ يَقُولُ سَمِعْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عُثْمَانَ الْعُمَرِيَّ قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُ يَقُولُ خَرَجَ تَوْفِيعٌ بِحِطِّ أَغْرَفُهُ مِنْ سَمَانِي فِي جَمْعٍ مِنَ النَّاسِ بِأَسْيِ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ قَالَ أَبُو عَلِيٍّ مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ وَكُتِبَتْ أَسْأَلُهُ عَنِ الْفَرَجِ مَتَى يَكُونُ فَخَرَجَ إِلَيَّ كَذَبَ الْوَقَّاتُونَ.»^۱

ابوعلی می‌گوید: «از محمد بن عثمان عمری شنیدم که گفت: «توقیعی به خطی که آن را می‌شناختم، چنین صادر شد: «لَعْنَتُ خُدا بر کسی باد که مرا در جمع مردم نام برد.» ابوعلی می‌گوید: نامه‌ای نوشتم و پرسیدم: «فرج چه زمانی خواهد بود؟» پاسخ آمد: «تعیین‌کنندگان وقت، دروغ می‌گویند.»

ب) منابع روایت:

۱. صدوق، محمد بن علی، کمال الدین و تمام النعمة (ج ۲، ص ۴۸۳، ح ۳)؛
۲. طبرسی، فضل بن حسن، اعلام الوری بأعلام الهدی (ص ۴۲۳)، همان متن کمال الدین با کمی تفاوت، به نقل از شیخ صدوق؛
۳. اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمة فی معرفة الاثمة (ج ۲، ص ۵۳۱)، به نقل از اعلام الوری، به طور مرسل؛

فهرست منابع در دوران غیبت صغری (۱) «نور» (چهارم)

۴. فیض کاشانی، محمد محسن، نوادر الاخبار (ص ۲۲۰، ح ۵)، به نقل از کمال الدین؛
۵. حرّ عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة (ج ۱۱، ص ۸۹، ح ۱۳)، به نقل از کمال الدین؛
۶. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار (ج ۵۱، ص ۳۳، ح ۱۰؛ ج ۵۳، ص ۱۸۴، ح ۱۴)، به نقل از کمال الدین؛
۷. معادن الحکمة (ج ۲، ص ۳۰۹)، به نقل از کمال الدین؛
۸. معجم الأحادیث الإمام المهدي عجل الله تعالی فرجه (ج ۶، ص ۱۲۳).

روایت دوم

الف) متن روایت

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحَمِيرِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُثْمَانَ الْعَمَرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ وَاللَّهِ إِنْ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ لَيَحْضُرُ الْمُؤَسِّمَ كُلَّ سَنَةٍ فَيَرَى النَّاسَ وَيَعْرِفُهُمْ وَيَعْرِفُونَهُ وَلَا يَعْرِفُونَهُ»^۱

محمد بن عثمان عمری - قدس سره - گفت: «به خدا قسم، صاحب این امر، امام زمان عجل الله تعالی فرجه همه ساله در موسم حج حاضر شده، مردم را می بیند و می شناسد؛ مردم نیز آن حضرت را می بینند؛ اما نمی شناسند.»

ب) منابع روایت:

۱. صدوق، محمد بن علی، کمال الدین و تمام النعمة (ج ۲، ص ۴۴۰، ح ۸)؛
۲. _____، من لایحضره الفقیه (ج ۲، ص ۵۲۰)؛
۳. طوسی، محمد بن حسن، الغیبه (ص ۳۶۳)؛
۴. حرّ عاملی، محمد بن حسن، اثبات الهداة (ج ۳، ص ۴۵۲)؛
۵. _____، وسائل الشیعة (ج ۸، ص ۹۶)؛
۶. بحرانی، سید هاشم، حلیة الأبرار (ج ۵، ص ۲۸۲)؛
۷. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار (ج ۵۱، ص ۳۵۰؛ ج ۵۲، ص ۱۵۲)؛
۸. معجم الأحادیث الإمام المهدی (ع) (ج ۶، ص ۱۲۴).

روایت سوم

الف) متن روایت

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحَمِيرِيُّ قَالَ: سَأَلْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عُثْمَانَ الْعَمَرِيَّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَقُلْتُ لَهُ أَرَأَيْتَ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ فَقَالَ نَعَمْ وَآخِرُ عَهْدِي بِهِ عِنْدَ بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ وَهُوَ يَقُولُ اللَّهُمَّ أَخْرِجْ لِي مَا وَعَدْتَنِي.»^۱

عبدالله بن جعفر حمیری گفت: «از محمد بن عثمان پرسیدم: «آیا صاحب این امر را دیده‌ای؟» گفت: «بله، آخرین مرتبه‌ای که ایشان را زیارت کردم، در بیت الله الحرام بود؛ در حالی که می‌گفت: خداوندا، آنچه را که به من وعده

کتاب الزمان در دوران غیبت صغری (۱) (فهرست)

دادی، حتمی کن.»

(ب) منابع روایت:

۱. صدوق، محمد بن علی، کمال الدین و تمام النعمة (ص ۴۴۰)؛
۲. _____، من لایحضره الفقیه (ج ۲، ص ۵۲۰)؛
۳. طوسی، محمد بن حسن، الغیبه (ص ۲۵۱)؛
۴. حرّ عاملی، محمد بن حسن، اثبات الهداة (ج ۳، ص ۴۵۲)؛
۵. _____، وسائل الشیعة (ج ۹، ص ۳۶۰)؛
۶. تبصرة الولی (ص ۳۷)؛
۷. بحرانی، سید هاشم، حلیة الأبرار (ج ۵، ص ۲۸۲)؛
۸. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار (ج ۵۱، ص ۳۵۱؛ ج ۵۲، ص ۳۰)؛
۹. صافی گلپایگانی، لطف الله، منتخب الاثر (ص ۳۵۸)؛
۱۰. معجم الأحادیث الإمام المهدي عجل الله فرجه (ج ۶، ص ۱۲۵).

جلسه نهم

ادامه روایات محمد بن عثمان

بحث پیرامون شخصیت محمد بن عثمان، نایب خاص دوم امام زمان عجل الله تعالی فرجه الیه در دوران غیبت صغری بود. توقیعات متعددی در جهات و ابعاد مختلف اعتقادی، تاریخی، تفسیری و غیر آن از ایشان رسیده است.

روایت چهارم

الف) متن روایت

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحَمِيرِيُّ قَالَ سَمِعْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عُثْمَانَ الْعَمَرِيَّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَقُولُ رَأَيْتُهُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ مُتَعَلِّقًا بِأَسْتَارِ الْكُعْبَةِ فِي الْمُسْتَجَارِ هُوَ يَقُولُ اللَّهُمَّ ائْتِنَّمْ لِي مِنْ أَعْدَائِي»^۱

عبدالله بن جعفر حمیری گوید: «از محمد بن عثمان عمری شنیدم که می گفت: «او- صلوات الله علیه - را دیدم که در مستجار به پرده های کعبه دست گذاشته بود و می گفت: بار الها، از دشمنان من انتقام بگیر.»

از این روایت استفاده می شود که ایشان امام عجل الله تعالی فرجه الیه را از نزدیک دیده است.

ب) منابع روایت:

۱. صدوق، محمد بن علی، کمال الدین و تمام النعمة (ج ۲، ص ۴۴۰، ح ۱۰)؛

کتاب
در دوران غیبت صغری (۱) (نوار ۴۰۰)

۲. _____، من لایحضره الفقیه (ج ۲، ص ۵۲۰، ح ۳۱۱۵)، همان نص کمال الدین؛
۳. طوسی، محمد بن حسن، الغیبه، (ص ۲۵۱ و ۳۶۴)، همان نص کمال الدین؛
۴. حرّ عاملی، محمد بن حسن، اثبات الهداة (ج ۳، ص ۴۵۳، ح ۷۰)، به نقل از الفقیه وقال: «ورواه فی کتاب کمال الدین، عن ابن المتوکل عن الحمیری. ثم قال: ورواه الشیخ فی کتاب الغیبه عن جماعة عن محمد بن علي بن الحسين مثله»؛
۵. _____، وسائل الشیعة (ج ۹، ص ۳۶۰، ح ۲)، به نقل از الفقیه و کمال الدین؛
۶. تبصرة الولی (ص ۷۱، ح ۳۸)، به نقل از کمال الدین؛
۷. بحرانی، سید هاشم، حلیة الأبرار (ج ۵، ص ۲۸۲، ح ۶)، به نقل از کمال الدین؛
۸. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار (ج ۵۱، ص ۳۵۱، ح ۳)، به نقل از الغیبه طوسی و کمال الدین (ج ۵۲، ص ۳۰، ح ۲۳)؛
۹. صافی گلپایگانی، لطف الله، منتخب الاثر (ص ۳۵۹، ح ۲)، به نقل از کمال الدین؛
۱۰. معجم الأحادیث الإمام المهدي عجل الله تعالی فرجه الشریف (ج ۶، ص ۱۲۵).

ج) بررسی سند روایت

عبدالله بن جعفر حمیری

راوی این روایت، عبدالله بن جعفر حمیری است. ایشان از بزرگان مذهب و مرجع علی الاطلاق قم بوده است.

نجاشی رحمته الله (۴۵۰ق) می فرماید:

«عبدالله بن جعفر بن الحسین بن مالک بن جامع الحمیری أبو العباس القمی. شیخ القمیین ووجههم، قدم الکوفة سنة نيف وتسعين ومائتين، وسمع أهلها منه، فأكثروا، وصنف كتباً كثيرة، يعرف منها: كتاب الإمامة، كتاب الدلائل، كتاب العظمة والتوحيد، كتاب الغيبة والحيرة، كتاب فضل العرب، كتاب التوحيد والبداء والإرادة والاستطاعة والمعرفة، كتاب قرب الإسناد إلى الرضا عليه السلام، كتاب قرب الإسناد إلى أبي جعفر بن الرضا عليه السلام، كتاب ما بين هشام بن الحكم وهشام بن سالم، و القياس، والأرواح، والجنة والنار، والحديثين المختلفين، مسائل الرجال ومکاتباتهم أبا الحسن الثالث عليه السلام، مسائل لأبي محمد الحسن عليه السلام على يد محمد بن عثمان العمري، كتاب قرب الإسناد إلى صاحب الأمر عليه السلام، مسائل أبي محمد وتوقعات، كتاب الطب. أخبرنا عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمد بن يحيى العطار عنه بجميع كتبه.»^۱

«عبدالله بن جعفر بن حسین بن مالک بن جامع حمیری، ابو عباس قمی، شیخ قمی ها واز سرشناسان آنان بود؛ او در دوران غیبت صغری به کوفه هجرت کرد و اهل کوفه از او روایات می شنیدند و بسیاری از او استفاده

در دوران غیبت صغری (۱۱۰) قمری

می کردند. او کتاب های زیادی را تألیف کرد، از جمله کتاب امامت، کتاب دلائل، کتاب توحید و امامت، کتاب غیبت و حیرت، کتاب فضل عرب، کتاب توحید و بداء و اراده و استطاعت و معرفت، کتاب روایی که احادیث آن، سندهای کوتاه به امام رضا علیه السلام دارد، کتاب قرب الاسناد امام جواد علیه السلام، کتاب بحث های بین هشام بن حکم و هشام بن سالم، کتاب قیاس، کتاب ارواح، کتاب بهشت و آتش، دو حدیث مختلف، مسائل رجال و نامه هایی که برای امام هادی علیه السلام نوشتند، مسائل ابی محمد به دست محمد بن عثمان عمری، کتاب قرب الاسناد امام زمان علیه السلام، مسائل ابی محمد و توقیعات و کتاب طب. عده ای از اصحاب ما از احمد بن محمد بن یحیی عطار از او به تمامی کتاب های او خبر دادند [البته امروزه اثری از آن کتاب ها نیست].

هر کسی از ایشان نام برده، با عظمت و بزرگی از او یاد کرده است؛ شیخ طوسی رحمه الله او را در بین اصحاب امام رضا علیه السلام، گاهی در بین اصحاب امام هادی علیه السلام و گاهی در بین اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام آورده است. ایشان بسیاری از مکاتبات و توقیعات امام زمان علیه السلام را که توسط سفیر دوم رسیده، نقل کرده است.

نمونه ای از توقیعات به واسطه محمد بن عثمان

روایت پنجم (توقیع اول)

الف) متن روایت

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عِصَامٍ الْكَلْبِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ

يَعْقُوبُ ج الْكَلْبِيُّ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ يَعْقُوبَ قَالَ: سَأَلْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عُمَانَ الْعُمَرِيَّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنْ يُوصِلَ لِي كِتَابًا قَدْ سَأَلْتُ فِيهِ عَنْ مَسَائِلَ أَشْكَلْتُ عَلَيْكَ فَوَرَدَتْ فِي التَّوْقِيعِ بِحِطِّ مَوْلَانَا صَاحِبِ الزَّمَانِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمَا مَا سَأَلْتُ عَنْهُ أَرَشَدَكَ اللَّهُ وَثَبَّتَكَ مِنْ أَمْرِ الْمُتَنَكِّرِينَ لِي مِنْ أَهْلِ بَيْتِنَا وَبَنِي عَمِّنَا فَأَعْلَمَ أَنَّهُ لَيْسَ بَيْنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَبَيْنَ أَحَدٍ قَرَابَةٌ وَمَنْ أَتُكْرِنِي فَلَيْسَ مِنِّي وَسَبِيلُهُ سَبِيلُ ابْنِ نُوحٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمَا سَبِيلُ عَمِّي جَعْفَرٍ وَوُلْدِهِ فَسَبِيلُ إِخْوَةِ يُوسُفَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمَا الْفُقَّاعُ فَشُرْبُهُ حَرَامٌ وَلَا بَأْسُ بِالشُّمَابِ وَأَمَا أَمْوَالُكُمْ فَلَا تَقْبَلُهَا إِلَّا لِتَطَهَّرُوا فَمَنْ شَاءَ فَلْيَصِلْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيَقْطَعْ هَذَا تَأْنِي اللَّهِ خَيْرٌ مِمَّا أَتَاكُمْ وَأَمَا ظُهُورُ الْفَرْجِ فَإِنَّهُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ وَكَذَبَ الْوَقَّاثُونَ وَأَمَا قَوْلُ مَنْ زَعَمَ أَنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ يَفْتَلْ فَكُفُّوا

وَتَكْذِيبُ وَضَلَالٌ وَأَمَا الْخَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رُوَاةِ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ - وَأَمَا مُحَمَّدُ بْنُ عُمَانَ الْعُمَرِيَّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَ عَنْ أَبِيهِ مِنْ قَبْلِ فَإِنَّهُ ثِقَتِي وَكِتَابُهُ كِتَابِي وَأَمَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مَهْزِيَارِ الْأَهْوَازِيِّ فَسَيُصْلِحُ اللَّهُ لَهُ قَلْبَهُ وَيُرِيْلُ عَنْهُ شَكَّهُ وَأَمَا مَا وَصَلْتَنَا بِهِ فَلَا قَبُولَ عِنْدَنَا إِلَّا لِمَا طَابَ وَظَهَرَ وَمِنْ الْمُتَعَبِّةِ حَرَامٌ وَأَمَا مُحَمَّدُ بْنُ شَاذَانَ بْنِ نَعِيمٍ فَهُوَ رَجُلٌ مِنْ شِيعَتِنَا أَهْلُ الْبَيْتِ وَأَمَا أَبُو الْخَطَّابِ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي زَيْنَبٍ الْأَجْدَعُ فَلَعُونُ وَأَصْحَابُهُ مُلْعُونُونَ فَلَا تُجَالِسْ أَهْلَ مَقَالَتِهِمْ فَإِنِّي مِنْهُمْ بَرِيءٌ وَأَبَائِي عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْهُمْ بَرَاءٌ وَأَمَا الْمُتَلَبِّسُونَ بِأَمْوَالِنَا فَهُمْ اسْتَحَلَّ مِنْهَا شَيْئًا فَأَكَلَهُ فَإِنَّمَا يَأْكُلُ النَّيِّرَانَ

وَأَمَا الْخُمُسُ فَقَدْ أُبِيحَ لِشِيعَتِنَا وَجُعِلُوا مِنْهُ فِي حِلٍّ إِلَى وَفَتْ ظُهُورُ أَمْرِنَا لِطَيْبٍ وَلَادَتُهُمْ وَلَا تَحْبُثْ وَأَمَا نَدَامَةُ قَوْمٍ قَدْ شَكُّوا فِي دِينِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى مَا وَصَلُونَا بِهِ فَقَدْ أَقْلَنَّا مَنْ اسْتَقَالَ وَلَا حَاجَةَ فِي صِلَةِ الشَّاكِّينَ وَأَمَا عَلَّةٌ مَا وَقَعَ مِنَ الْغِيَةِ فَإِنَّ

اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ تُبَدَّ لَكُمْ تَسْأَلُكُمْ»^۱ إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ مِنْ آبَائِهِ إِلَّا وَقَدْ وَقَعَتْ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ لَطَافِيَّةٍ زَمَانِيَّةٍ وَإِنِّي أَخْرُجُ حِينَ أَخْرُجُ وَلَا بَيْعَةَ لِأَحَدٍ مِنَ الطَّوَاعِيتِ فِي عُنُقِي وَأَمَّا وَجْهُ الْإِثْتِفَاعِ بِي فِي غَيْبَتِي فَكَالِإِثْتِفَاعِ بِالشَّمْسِ إِذَا غَيَّبَتْهَا عَنِ الْأَبْصَارِ السَّحَابُ^۲ وَإِنِّي لَأَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ كَمَا أَنَّ التُّجُومَ أَمَانٌ لِأَهْلِ السَّمَاءِ فَأَغْلِقُوا بَابَ الشُّوَالِ عَمَّا لَا يَعْنِيكُمْ وَلَا تَتَكَلَّفُوا عِلْمَ مَا قَدْ كُفِّتُمْ وَأَكْثِرُوا الدُّعَاءَ بِتَعْجِيلِ الْفَرَجِ فَإِنَّ ذَلِكَ فَرَجُكُمْ وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا إِسْحَاقَ بْنِ يَعْقُوبَ وَعَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى»^۳

اسحاق بن یعقوب می گوید: «از محمد بن عثمان عمری درخواست کردم تا نامه ای را که مشتمل بر مسائلی که برایم دشوار بود، برساند؛ توقیعی به خط مولای ما صاحب الزمان علیه السلام چنین صادر شد:

«خداوند تورا ارشاد و پایدار بدارد؛ اما سؤالی که درباره منکران از خاندان و عموزادگان ماکردی، بدان که بین خدای تعالی و هیچ کس خویشاوندی نیست؛ کسی که مرا انکار کند، از من نیست و راه او، مانند راه پسر نوح است؛ اما راه عمومیم جعفر و فرزندان او، راه برادران یوسف علیه السلام است»^۴.

۱. مائده، ۱۰۲.

۲. این عبارت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امام صادق علیه السلام نیز نقل شده است.

۳. صدوق، محمد بن علی، کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۴۸۳.

۴. اینکه امام علیه السلام جعفر و فرزندان او را به برادران یوسف علیه السلام تشبیه کردند، گویا وجه شبهه در این روایت، مراد خیانت و اذیت آن‌ها است؛ اما اینکه وجه شبهه در توبه کار بودن (یا ابانا استغفرلنا) باشد، نمی‌تواند مراد باشد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله لقب صادق بودن را به امام صادق علیه السلام دادند و فرمودند: «چون در مقابل، کسی به همین نام است که خواهد آمد و ادعای امامت می‌کند؛ او کذاب است».

ج) بررسی سند روایت

اصحاب اہم زمان در دوران غیبت صغری (۱) «نواب اربعہ»

تستری گویا می‌خواهد بگوید: «اسحاق بن یعقوب، برادر محمد بن یعقوب (کلینی معروف) است، ایشان چنین برداشتی را از سند کمال الدین می‌کند؛ البته به ظاهر، در سند کمال الدین چنین نیست؛ در سند کمال الدین اسحاق بن یعقوب است و «الکلینی» ندارد و اگر «الکلینی» نیز باشد، در آن زمان شخصیت‌های بسیاری از کلین برخاسته‌اند. چنین نیست، هر کسی از کلین بود، منتسب به کلینی باشد.

کلینی رحمۃ اللہ علیہ (۳۲۹ق) دردوران غیبت کبری زندگی می کرد؛ چرا در کتاب وی چیزی از توقعات نیست؟

جواب

کلینی رحمه الله در کتاب کافی نزدیک به سیصد روایت در مورد امام زمان عجل الله تعالی فرجه نقل می‌کند که توقیعات نیز جزء آنها هستند.

آیت الله خویی رحمه الله (۱۴۱۳ق) می‌فرماید: «ایشان [اسحاق بن یعقوب] از محمد بن عثمان و کلینی رحمه الله از وی نقل روایت می‌کنند. گویا، بیش از این مطلب نداریم؛ البته امام زمان عجل الله تعالی فرجه در این توقیع از او یاد کرده و می‌فرماید: «والسلام علیک یا اسحاق بن یعقوب.»

مامقانی رحمه الله (۱۳۵۱ق) می‌فرماید: «از این توقیع [این توقیع تلقی به قبول شده است] درباره اعتبار و شخصیت ایشان، استفاده می‌کنیم که او حسن، بلکه فوق حسن و موثق است.»

مرحوم سبزواری در کتاب خمس، از آن به عنوان توقیع شریف یاد می‌کند.^۱

۱. سبزواری، سید عبد الاعلی، مهذب الاحکام، ج ۱۱، ص ۴۲۹.

جلسه دهم

ادامه ترجمه روایت پنجم نایب دوم

«اما ظهور فرج، با خدای تعالی است.^۱ تعیین کنندگان وقت، دروغ می‌گویند. اما اعتقاد کسی که می‌گوید حسین علیه السلام کشته نشده است، کفر، تکذیب و گمراهی است.^۲ و اما اتفاقاتی که رخ می‌دهد (حوادث واقعه)،^۳ درباره آن مسائل به راویان حدیث ما رجوع کنید که آنان حجت من بر شما هستند؛^۴ من نیز حجت خدا بر آن‌ها هستم.^۵ و اما محمد بن عثمان عمری -

قرن اول هجری
در دوران نبوت صغری
(قرن اول هجری)

۱. از این عبارت استفاده می‌شود که مسئله علم به زمان ظهور، مخصوص خداوند متعال است و حتی امام عصر علیه السلام نیز از زمان ظهورشان خبر ندارند. روایت صحیح از امام رضا علیه السلام وارد شده که علم ظهور با خداوند است.

۲. یک جریان انحرافی بود که اعتقاد داشت امام حسین علیه السلام کشته نشده است و کسی نمی‌تواند آن حضرت را شهید کند. بعضی از جریان‌های انحرافی در مورد شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام نیز می‌گفتند: «ایشان از عالم ناسوت به عالم لاهوت منتقل شد و سبب انتقال او ابن ملجم بود و به همین خاطر، مأجور است.»

۳. حوادث واقعه؛ اگر مراد مسائل جزئی باشد، به طریق اولی، باید در مسائل کلی، حکومتی و کشور به فقها رجوع کرد.

۴. مقصود کسانی هستند که اهل فقه و درایت باشند؛ نه صرف راوی.

۵. این عبارت یکی از ادله ولایت فقیه است.

که درود خدا براو و پدرش باد - مورد وثوق من و کتاب او کتاب من است.^۱ و اما محمد بن علی بن مهزیار اهوازی، خدای تعالی به زودی قلب او را به صلاح آورد و شکش را برطرف سازد. و اما آنچه را برای ما فرستادی، از آن رو می‌پذیریم که پاکیزه و طاهر است و بهای کنیز خواننده حرام است. و اما محمد بن شاذان بن نعیم، او مردی از شیعیان ما اهل بیت است. و اما ابوالخطاب محمد بن ابی زینب اجدع، او و اصحابش ملعون‌اند و با پیروان و هم‌فکران او همنشینی نکن که من از آنها بیزارم و پدرانم نیز از آن‌ها بیزار بودند. و اما کسانی که اموال ما را با اموال خودشان در می‌آمیزند؛ هر کسی چیزی از اموال ما را حلال شمارد و آن را بخورد؛ همانا آتش خورده است.»

محمد بن ابی زینب ابوالخطاب

او فردی از اهل کوفه و شغلش برد (پارچه یمنی) فروشی و جزء اصحاب امام صادق علیه السلام بوده است.

نظر شیخ طوسی رحمته الله

«ملعون غال؛ عملت الطائفة بما رواه أبو الخطاب، محمد بن أبي زینب في حال استقامته وتركوا ما رواه في حال تخلیطه.»

«او ملعون و غلوکننده بود. جماعت شیعه به آنچه ابوالخطاب محمد بن ابی زینب در حال ثابت بودن در عقیده گفته، عمل می‌کردند و برای گفته‌های زمان انحرافش اهمیتی قائل نبودند.»

۱. اشکال درباره این روایت که محمد بن عثمان عمری خودش را توثیق کرده، وارد نیست؛ چون ایشان به طور قطع، مورد وثاقت است؛ حتی اگر این توثیق نیز نبود.

نظر ابن غضائری رحمہ اللہ (۴۵۰ ق)

«محمد بن أبي زينب أبو الخطاب الأجدع الزراد مولى بني أسد: لعنه الله تعالى، أمره شهير وأرى ترك ما يقول أصحابنا حدثنا أبو الخطاب في حال استقامته.»

«خدا اور لعنت کند۔ او اعتقادات فاسدی داشت۔ به عقیدہ من، تمام آنچه را کہ در حال استقامتش نیز گفته، باید ترک شود.»

روایات در مذمت محمد بن ابی زینب ابوالخطاب

١. حمدويه، قال: حدثني محمد بن عيسى، عن يونس بن عبد الرحمن عن بشير الدهان، عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: «كتب أبو عبد الله عليه السلام إلى أبي الخطاب: بلغني أنك تزعم أن الزنا رجل وأن الخمر رجل وأن الصلاة رجل و الصيام رجل والفواحش رجل وليس هو كما تقول، إنا أصل الحق وفروع الحق طاعة الله وعدونا أصل الشر وفروعهم الفواحش وكيف يطاع من لا يعرف وكيف يعرف من لا يطاع؟»

امام صادق علیه السلام در ضمن نامه ای به ابوالخطاب فرمود:

«شنیده‌ام که گفته‌ای زنا، خمر، نماز، روزه و فواحش، انسان‌هایی به این نام‌ها هستند. این گونه نیست که تو می‌گویی؛ ما اصل حق هستیم و فروع حق طاعت خداست؛ دشمنان ما اصل شر و فروع آن‌ها همان فواحش و زشتی‌هاست؛ چطور اطاعت می‌شود، کسی که شناخته نیست و چطور شناخته شود، کسی که مورد اطاعت قرار نمی‌گیرد؟»

٢. «أَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ السَّلُولِيُّ عَنْ ابْنِ عَيْسَى عَنْ صَفْوَانَ عَنْ عُبَيْسَةَ بْنِ مُصْعَبٍ قَالَ: «قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَيَّ شَيْءٍ سَمِعْتَ مِنْ أَبِي الْخَطَّابِ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ إِنَّكَ

وَضَعْتَ يَدَكَ عَلَى صَدْرِهِ وَقُلْتَ لَهُ عِهُ وَلَا تَنْسَ وَإِنَّكَ تَعْلَمُ الْغَيْبَ وَإِنَّكَ قُلْتَ لَهُ عَيْبُهُ عِلْمِنَا وَمَوْضِعُ سِرِّنَا أَمِينٌ عَلَى أَحْيَائِنَا وَأَمْوَاتِنَا قَالَ لَا وَاللَّهِ مَا مَسَّ شَيْءٌ مِنْ جَسَدِي جَسَدَهُ إِلَّا يَدُهُ وَأَمَّا قَوْلُهُ إِنِّي قُلْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ فَوَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ مَا أَعْلَمُ فَلَا أَجْرَنِي اللَّهُ فِي أَمْوَاتِي وَلَا بَارَكَ لِي فِي أَحْيَائِي إِنْ كُنْتُ قُلْتُ لَهُ قَالَ وَقُدَّامَهُ جُوبَيْرِيَّةٌ سَوْدَاءٌ تَدْبُجُ قَالَ لَقَدْ كَانَ مَيِّ إِلَى أُمِّ هَذِهِ أَوْ إِلَى هَذِهِ كَخَطَةِ الْقَلَمِ فَأَتَتْنِي هَذِهِ فَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ مَا كَانَتْ تَأْتِيَنِي وَلَقَدْ قَاسَمْتُ مَعَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحُسَيْنِ حَاطِطًا بَيْنِي وَبَيْنَهُ فَأَصَابَهُ السَّهْلُ وَالشَّرْبُ وَأَصَابَنِي الْجَبَلُ وَأَمَّا قَوْلُهُ إِنِّي قُلْتُ هُوَ عَيْبُهُ عِلْمِنَا وَمَوْضِعُ سِرِّنَا أَمِينٌ عَلَى أَحْيَائِنَا وَأَمْوَاتِنَا فَلَا أَجْرَنِي اللَّهُ فِي أَمْوَاتِي وَلَا بَارَكَ لِي فِي أَحْيَائِي إِنْ كُنْتُ قُلْتُ لَهُ شَيْئًا مِنْ هَذَا قَطُّ»^۱

از عنبسه بن مصعب روایت شده که گفت: امام صادق علیه السلام به من فرمودند: «از ابوالخطاب چه شنیده ای؟» عرض کردم: «شنیدم که می گفت: شما دست خود را بر روی سینه اش نهاده و فرموده اید: قلبت روشن و نورانی شود و همه چیز را بفهمی و هیچ چیز را فراموش نکنی؛ این که شما علم غیب می دانید؛ شما به او فرموده اید: او حامل دانش، محل اسرار و امین برزنده و مرده ما است.» امام فرمودند: «به خدا سوگند، چنین نیست؛ هرگز عضوی از بدن من، عضوی از بدن او را لمس نکرده است، مگر دست او. اینکه او ادعا می کند من علم غیب می دانم، به همان خدایی که جز او خدایی نیست، من غیب نمی دانم. خداوند مصیبتم را درسوگ مردگانم پاداش ندهد و مرا از برکت وجود زندگانم بهره مند نگرداند، اگر من چنین چیزی را به او گفته باشم. اما این ادعا که من گفته ام، او حامل علم ما است، نیز دروغ است و

خداوند مصیبتم را در سوگ مردگانم پاداش ندهد و مرا از برکت وجود زندگانم بهره‌مند نگرداند، اگر چنین چیزی گفته باشم.»

٣. «حمدويه و محمد، قالوا: حدثنا الحميدي - وهو محمد بن عبد الحميد العطار الكوفي - عن يونس بن يعقوب، عن عبد الله بن بكير الجاني، قال: ذكرت أبا الخطاب ومقتله عند أبي عبد الله عليه السلام، قال: فرقت عند ذلك فبكيت، فقال أتأسى عليهم؟ فقلت لا، وقد سمعتك تذكر أن عليا عليه السلام قتل أصحاب النهر فأصبح أصحاب علي عليه السلام يبكون عليهم، فقال علي عليه السلام أتأسون عليهم؟ قالوا: لا، إنا ذكرنا الألفة التي كنا عليها والبلية التي أوقعتهم، فذلك رققنا عليهم قال: لا بأس.»

عبداللہ بن بکیر می گوید: «نزد امام صادق علیہ السلام ابوالخطاب وکشته شدن اورا یادآور شدم؛ دراین هنگام دلم سوخت؛ سپس، گریه کردم. امام علیہ السلام فرمودند: «آیا بر آن ها تأسف می خوری؟» گفتم: «نه، شنیدم شما فرموده اید: زمانی که امام علی علیہ السلام اصحاب نهر را به قتل رساند؛ هنگام صبح، اصحاب امام بر آن ها گریه کردند. امام علیہ السلام فرمودند: آیا بر کشته شدن آن ها تأسف می خورید؟ گفتند: نه، ما به یاد آن الفت و دوستی را که بین ما و آن ها بود و بلایی که بر آن ها واقع شد، افتادیم و به همین دلیل، دل هایمان برای آن ها سوخت، امام علیہ السلام فرمودند: اشکالی ندارد.»

٤. « محمد بن مسعود، قال: حدثني علي بن الحسن، عن معمر بن خلاد قال: قال أبو الحسن عليه السلام: إن أبا الخطاب أفسد أهل الكوفة، فصاروا لا يصلون المغرب حتى يغيب الشفق ولم يكن ذلك وإنما ذاك للمسافر وصاحب العلة وقال: إن رجلاً سأل أبا الحسن عليه السلام، فقال: كيف قال أبو عبد الله عليه السلام، في أي الخطاب، ما قال، ثم جاءت

البراءة منه؟ فقال له كان لأبي عبد الله عليه السلام أن يستعمل وليس له أن يعزل؟^۱
 امام کاظم عليه السلام فرمودند: «به درستی که ابوالخطاب دین و عقیده اهل کوفه را فاسد کرد؛ سپس، چنان شدند که نماز مغرب را نمی خواندند تا این که شفق غایب می گشت؛ درحالی که چنین نیست؛ تنها برای مسافرو شخص مریض چنین است.» می گوید: شخصی از امام کاظم عليه السلام سؤال کرد: «چطور امام صادق عليه السلام ابوالخطاب را ستایش کرده؛ اما بعد از آن، از او برائت می - جوید؟» فرمودند: «امام صادق عليه السلام حق گماردن دارد و حق عزل ندارد؟»

نظر آیت الله خویی رحمته الله

«والمتمحصل من هذه الروایات، أن محمد بن أبي زينب كان رجلاً ضالاً مضلاً، فاسد العقيدة، وأن بعض هذه الروایات وإن كانت ضعيفة السند، إلا أن في الصحيح منها كفاية، على أن دعوى التواتر فيها إجمالاً غير بعيدة.»^۲

«آنچه از این روایات به دست می آید، این که محمد بن ابی زینب مردی گمراه، گمراه کننده و دارای عقاید فاسدی بود. اگرچه بعضی از این روایات از جهت سند ضعیف هستند، ولی روایات صحیحی در بین آن ها وجود دارد که کفایت می کند. ادعای تواتر اجمالی در آن بعید نیست.»

بنابراین، ابوالخطاب که امام زمان عليه السلام او را در این روایت لعن کرده، چنین اشکال هایی دارد.

۱. حرّ عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، ج ۴، ص ۱۹۲.

۲. خویی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، ج ۱۵، ص ۲۷۰.

جلسه یازدهم

ادامه ترجمه روایت پنجم نایب دوم

«اما خمس، بر شیعیان ما مباح است. تا زمان ظهور امر ما، از آن معاف هستند تا ولادتشان پاك و طاهر شود و از خبثات دور باشند. و اما پشیمانی گروهی که در دین خدای تعالی به واسطه آنچه به ما دادند، شك کردند، ما از هر کسی فسخ بیعت کند، بیعت خویش را برداشتیم و نیازی به عطای شك کنندگان نیست. و اما علت وقوع غیبت: خدای تعالی می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ تُبَدَّ لَكُمْ تَسْأَلُكُمْ﴾^۱ برگردن همه پدرانم بیعت سرکشان زمانه بود؛ اما من وقتی خروج کنم، بیعت هیچ سرکشی بر عهده من نیست. و اما وجه انتفاع از من در غیبتم، مانند انتفاع از خورشید است؛ هنگامی که ابرآن را از دیدگان نهان سازد. من امان اهل زمین هستم؛ همان گونه که ستارگان امان اهل آسمان ها هستند. از اموری که سودی برایتان ندارد، سؤال نکنید و خود را از آموختن آنچه از شما نخواسته اند، به زحمت نیندازید. برای تعجیل فرج، بسیار دعا کنید که همان فرج شما است. وای اسحاق بن یعقوب، درود بر تو و بر پیروان هدایت باد.»

بسم الله الرحمن الرحيم
 در دوران
 بیعت
 سرکشی
 بر عهده
 من نیست

د) توضیح روایت

«وَأَمَّا الْخُمْسُ فَقَدْ أُبِيحَ لِشِيعَتِنَا وَجُعِلُوا مِنْهُ فِي حِلٍّ إِلَى وَقْتِ ظُهُورِ أَمْرِنَا لِتَطْيِيبِ
وَلَدَتُهُمْ وَلَا تَحُبُّهُمْ.»

شبهه اول:

وهابی‌ها برای واجب نبودن پرداخت خمس، به این عبارت تمسک می‌کنند؛ چون امام شیعیان خمس را برای شیعیان مباح کرده است، در نتیجه، پرداخت آن وجوبی ندارد.^۱

جواب:

علما و بزرگان برای این عبارت، توجیه‌های متعددی را بیان کرده‌اند:

۱. مقصود از خمس، کنیزها هستند که به غنیمت گرفته می‌شد؛ چون در دوران حاکمیت، حکومت حق سرکار نبود؛ بلکه دوران حکام جور و ستمگر عباسی بود؛ وقتی که کنیزان را به اسیری می‌گرفتند، آن‌ها را به بازار آورده و به فروش می‌گذاشتند؛ شیعیان نیز گاهی آن‌ها را می‌خریدند و در آن صورت، باید خمس آن را پرداخت می‌کردند؛ ولی امام علیه السلام می‌فرماید: ما آن را مباح کردیم تا ولادت‌ها پاک باشد؛ نه این که مطلق خمس را حلال کنند.

۲. برفرض این که گفتار امام علیه السلام شامل دیگر موارد خمس نیز بشود و چنین دلالتی داشته باشد، با توجه به این که اصل تشریع خمس از ضروریات مذهب است [خود این روایت، اشاره به اصل تشریع دارد و این ازواژه «ابیح»

۱. آیت الله خویی رحمه الله به طور مفصل این شبهه را در جلد ۲۵ موسوعه جواب داده‌اند. همچنین آیت الله سبزواری رحمه الله نیز در موسوعه، جلد ۱۰ مذهب الاحکام، به این اشکال جواب داده است.

در کلام امام دانسته می شود.]، می گوییم:

بزرگان ما هنگام طرح بحث خمس، در دو مقام، آن را بررسی می کنند: مقام تشریع و مقام اباحه. در مقام تشریع به آیه و نیز به روایات استدلال می کنند و به این سؤال که چرا از زمان امام صادق علیه السلام به بعد مطرح گردیده است؟ جواب می دهند. وقتی اصل تشریع آن ثابت شد، هرگونه روایت خلاف تشریع را توجیه می کنند. بنابراین، این توقیع را به بحث کنیزها محدود می کنند. بر فرض پذیرفتن عمومیت آن نیز، توجیه می کنند که این حکم زمانی است و ارتباط به یک زمان خاص دارد.

۳. بر فرض نپذیرفتن تمام توجیهات یادشده، می گوییم: این توقیع با ادله قطعی که خمس را تشریع می کند، در تعارض است و در این صورت، باید توجیه را بپذیریم و یا از آن فقره و بند، رفع ید کنیم.

شبهه دوم:

چرا معهود نیست که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خمس مؤنه را گرفته باشند؟

جواب:

در بازه ای تقریباً طولانی از زمان، حکومت های اموی و عباسی بسیاری از احکام را تغییر می دادند؛ چه بسا خمس نیز یکی از آن ها باشد. آنان حتی نماز را تغییر دادند. ابن عباس وقتی از نماز عید فطر صحبت می کند، مردم در فهم آن، دچار مشکل می شوند.

درباره خمس، گاهی صحبت از تشریع آن است که به طور مسلم، آیات و روایاتی بر آن وجود دارد. اما گاهی سخن در اخذ آن است که چرا پیامبر صلی الله علیه و آله

خمس را نمی‌گرفت؟ در حالی که در اخذ زکات کوتاهی نمی‌کرد و حتی افرادی را برای دریافت آن گسیل می‌داشت. جواب: چون زکات حق فقرا است؛ اما، خمس هزینه شخصی پیامبر ﷺ بود.

«وَأَمَّا عَلَّةٌ مَا وَقَعَ مِنَ الْغَيْبَةِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسْأَلُكُمْ﴾ إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ مِنْ آبَائِي عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَّا وَقَدْ وَقَعَتْ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ لِبَطَاغِيَةِ زَمَانِهِ وَ إِنِّي أَخْرُجُ حِينَ أَخْرُجُ وَلَا بَيْعَةَ لِأَحَدٍ مِنَ الطَّوَاعِيَةِ فِي عُنُقِي.»

شبهه سوم:

وهابی‌ها شبهه می‌کنند که چرا امام زمان شیعیان، مانند دیگر ائمه علیهم‌السلام ظاهر نیست؟

جواب:

این شبهه را علمای ما نیز پیش از این مطرح کرده و جواب آن را داده‌اند، صاحب «کشف الغمة»^۱ این شبهه را مطرح کرده و می‌فرماید: «بین امام زمان ﷺ و دیگر ائمه علیهم‌السلام تفاوت وجود دارد؛ ائمه دیگر علیهم‌السلام به حسب ظاهر، با حکومت‌ها تنش نداشتند؛ در حالی که سرلوحه برنامه‌های امام زمان ﷺ سرنگون کردن حکومت‌های باطل است. بنابراین، اگر در بین مردم ظاهر بود و تکلیف به قیام نیز نداشت، حکومت‌ها او را به قتل می‌رساندند.

این توقیع، یکی از حکمت‌های غیبت را بیان می‌کند. در روایات دیگر نیز، ترس از کشته شدن، سنت الهی، امتحان و... نیز مطرح شده است که

تمامی آن‌ها تنها حکمت‌های غیبت هستند نه علت غیبت. اما ائمه علیهم‌السلام علت غیبت را می‌دانند؛ ولی اجازه گفتن آن را ندارند. به همین دلیل، امام یکی از حکمت‌های غیبت را فرموده‌اند.

«اما علت وقوع غیبت؛ خدای تعالی می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ تُبَدَّ لَكُمْ تَسْأَلُكُمْ﴾ برگردن همه پدرانم بیعت سرکشان زمانه بود؛ اما من وقتی خروج کنم، بیعت هیچ سرکشی بر عهده من نیست.»
پس، بیعت جباران بر یک‌یک ائمه علیهم‌السلام بود. امام صادق علیه‌السلام به منصور دوانیقی «یا امیرالمؤمنین» می‌فرماید؛ در حالی که اوفاسق‌ترین فاسقان بود. اما امام علیه‌السلام از روی ناچاری چنین صدا می‌زد. خداوند عزوجل نمی‌خواهد بیعتی از سرکشان بر عهده امام زمان علیه‌السلام باشد.

بنابراین، این یکی از توقیعات مهمی است که توسط محمدبن عثمان عمری به اسحاق بن یعقوب رسیده است. این نامه، حکایت از بزرگ‌منشی اسحاق بن یعقوب دارد؛ گرچه غیر از این نامه، چیزی در مورد اسحاق بن یعقوب وجود ندارد.

۵ منابع روایت:

این توقیع مورد توجه قرار گرفته و کتاب‌های حدیثی بسیاری آن را نقل کرده‌اند:

۱. صدوق، محمدبن علی، کمال الدین و تمام النعمة (ج ۲، ص ۴۸۳، ح ۴)؛
۲. طوسی، محمدبن حسن، الغيبة (ص ۲۹۰، ح ۲۴۷)؛
۳. طبرسی، فضل بن حسن، اعلام الوری بأعلام الهدی (ص ۴۲۳) به طریق دیگری نقل می‌کند؛

۴. _____، الإحتجاج (ج ۲، ص ۴۶۹)؛
۵. راوندی، قطب الدین، سعید بن هبه الله، الخرائج والجرائح (ج ۳، ص ۱۱۱۳، ح ۳۰)؛
۶. اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمّة ج ۲، ص ۵۳۵.
۷. شهید اول، الدرّة الباهرة (ص ۴۷)؛
۸. نیلی نجفی، بهاء الدین، منتخب الأنوار المضيئة (ص ۱۲۲)؛
۹. فیض کاشانی، محمد محسن، نوادر الاخبار (ص ۲۴۰، ح ۳)؛
۱۰. _____، معادن الحکمة (ج ۲، ص ۲۸۰)؛
۱۱. حرّ عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة (ج ۱۷، ص ۲۹۱، ح ۱۵؛ ج ۱۸، ص ۱۰۱، ح ۹)؛
۱۲. _____، هداية الأئمة (ج ۱، ص ۳۳، ح ۱۶؛ ج ۴، ص ۱۶۵، ح ۷؛ ج ۶، ص ۳۳، ح ۲۷؛ ج ۸، ص ۳۸۴، ح ۱۲)؛
۱۳. _____، إثبات الهداة (ج ۳، ص ۷۵۶، ح ۴۲)؛
۱۴. بحرانی اصفهانی، العوالم، الإمام الصادق عليه السلام (ص ۱۰۷۸)؛
۱۵. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار (ج ۵۰، ص ۲۲۷، ح ۱؛ ج ۵۱، ص ۳۴۹، ح ۲؛ ج ۵۲، ص ۱۱۱، ح ۱۹؛ ج ۵۳، ص ۱۸۰، ح ۱۰؛ ج ۶۶، ص ۴۸۲، ح ۲؛ ج ۷۸، ص ۳۸۰، ح ۱؛ ج ۷۹، ص ۱۶۶، ح ۲؛ ج ۹۶، ص ۱۸۴، ح ۱)؛
۱۶. حویزی، عبد علی بن جمعه، نور الثقلین (ج ۱، ص ۶۸۲، ح ۴۰۸؛ ج ۲، ص ۳۶۸، ح ۱۳۸)؛
۱۷. نوری، حسین بن محمد، مستدرک الوسائل (ج ۱۲، ص ۳۱۶، ح ۲۳)؛
۱۸. قمی، شیخ عباس، الأنوار البهية (ص ۳۷۳)؛

۱۹. صافی گلپایگانی، لطف الله، منتخب الأثر (ص ۲۶۷، ح ۲ و ص ۲۷۲، ح ۴)؛

۲۰. معجم الأحادیث الإمام المهدي عليه السلام (ج ۶، ص ۱۲۸).

این حدیث در کتاب های فقهی نیز مورد توجه قرار گرفته و آن را جزء ادله ولایت فقیه شمرده اند.

جلسه دوازدهم

ادامه توضیح روایت پنجم نایب دوم

«وَأَمَّا الْخُمْسُ فَقَدْ أُبِيحَ لِشِيعَتِنَا وَجُعِلُوا مِنْهُ فِي حِلٍّ إِلَى وَقْتِ ظُهُورِ أَمْرِنَا لِتَطْيِبِ
وَلَاذَتِهِمْ وَلَا تَحْبُثْ»

عده‌ای، از این عبارت امام علیه السلام واجب نبودن خمس مکاسب را استفاده کرده‌اند.

آیت الله سبزواری رحمته الله در توجیه این عبارت می‌فرماید:

«و في التوقيع الشريف: و أما الخمس فقد أبيع لشيعتنا وجعلوا منه في حل» إلى غير ذلك من الأخبار. وفيها - أولاً: أنها خلاف المشهور، بل المجمع عليه عند الفقهاء. و ثانياً: أنها خلاف سيرة الشيعة - رفع الله شأنهم - في جميع العصور و الأمصار. و ثالثاً: أنها خلاف سيرة المعصومين عليهم السلام في زمان حياتهم و ظهورهم من اهتمامهم بجمع الخمس و التشديد فيه، و جعل الوكلاء في الأطراف. و رابعاً: أنها موافقة للعامة. و خامساً: أنها معارضة بالأخبار المعتبرة المعمول بها عند الطائفة. و سادساً: أنها مجملة من حيث التحليل هل أنه واقعي أو ظاهري، و على الثاني هل هو لأجل عدم تمكن المبيع من أخذ ماله، أو عدم تمكن المباح له من الإيصال إليه أو هما معاً، و المعلوم بحسب القرائن هو الأخير، فلا يستفاد منها على فرض الإغماض عما تقدم إلا الإباحة العذرية ما دام العذر... و سابعا: أن المحلل من الخمس يحتمل أن يكون ما

یصل إلى الشيعة من لا يعتقد الخمس، أو من الأنفال، فلا ربط لها حينئذ بالمقام. و
ثامنا: أنَّ من التعليل بقولهم عليه السلام كما تقدم:- «لتطيب ولادتهم و تركوا أولادهم»
يستفاد أنَّ المراد تحليل الجواري المغنومة دون مطلق خمس الفوائد. و تاسعا: يمكن حمل
بعضها على وقوع الشيعة في الحرج من إعطاء الخمس بقريئة قوله عليه السلام: «من أعوزه
شيء من حقي فهو في حل». و عاشرا: إنَّ مثل قول أبي الحسن الرضا عليه السلام: «لا يحل مال
إلا من وجه أحله الله، إنَّ الخمس عوننا على ديننا، و على عيالنا، و على موالينا و ما
نبذله و نشترى من أعراضنا ممن نخاف سطوته فلا تزووه عنا و لا تحرموا أنفسكم
دعانا ما قدرتم عليه، فإنَّ إخراجهم مفتاح رزقكم و تمحيص ذنوبكم و ما تمهدون
لأنفسكم ليوم فاقتكم- الحديث-» غير قابل للتخصيص و التقييد بمثل هذه الأخبار
المجملة المعرض عنها، مع أنَّ عمدة الخمس من الفوائد، لاستيلاء الجور على المعادن و
غيرها، فلو كانت محللة للملاك لاختلت أمور الذرية الطيبة مع حرمة الزكاة عليهم،
فلا ينبغي لمن له أدنى درجة من الفقهارة أن يحتمل أنَّ أخبار التحليل وردت لبيان
حكم الله الواقعي.»^١

١. این روایت برخلاف مشهور، بلکه برخلاف اجماع فقها است؛ و به روایتی
که برخلاف مشهور یا اجماع فقها باشد، عمل نمی شود.

٢. این روایت برخلاف سیره شیعه است؛ چون شیعیان در تمام دوران و
عصرها خمس خود را پرداخت کرده اند.

٣. این روایت برخلاف سیره معصومین علیهم السلام در هنگام حیات و ظهور آنان
است؛ چون ائمه علیهم السلام هنگامی که دستشان باز بوده، خمس می گرفتند و
دستور به جمع آوری آن می دادند؛ چه بسا در این مورد سخت گیری نیز کرده و

وکلائی را برای جمع‌آوری آن انتخاب می‌کردند.

۴. این روایت موافق با عامه است و در صورت تعارض دوروایت، باید به روایت مخالف عامه عمل کرد.

۵. این روایت با روایات معتبری که طایفه به آن‌ها عمل کردند، تعارض دارد.

۶. این توقیع از حیث تحلیل، مجمل است؛ مراد از «ابیح» در این روایت، اباحه واقعی است یا اباحه ظاهری؟ اگر مراد اباحه ظاهری است، آیا دلیل مباح‌گشتن آن، فراهم‌نبودن زمینه دریافت خمس برای امام علیه السلام مطرح بوده است؟ یا به خاطر این که شیعیان توان تحویل آن را نداشته‌اند؟ یا این که هر دو دلیل وجود داشته است؟ آنچه قرائن به آن اشاره دارد، به هر دو دلیل، مباح‌گشته است؛ در نتیجه، مراد از اباحه در روایت، اباحه ظاهری است؛ آن هم در زمانی که نه برای امام علیه السلام امکان گرفتن و نه برای مکلف، امکان پرداخت خمس وجود دارد. بنابراین، از این توقیع، بر فرض چشم‌پوشی از آنچه بیان کردیم، مطلق اباحه استفاده نمی‌شود؛ بلکه اباحه عذریه استفاده می‌شود (در صورتی که طرفین از پرداخت و قبول خمس معذور باشند، مباح است).

۷. امکان دارد منظور از تحلیل خمس، در آن چیزهایی باشد که از انفال یا از کسی که اعتقاد به خمس ندارد، به شیعه می‌رسد.

۸. بر فرض این که مراد، تحلیل و آن هم تحلیل واقعی باشد، می‌گوییم مختص به کنیزهایی است که به غنیمت گرفته می‌شوند.

۹. ممکن است این روایت را حمل کنیم بر جایی که شیعه با پرداخت

خمس به حرج وزحمت می افتد؛ به قرینه قول امام علیه السلام که می فرماید: «کسی که پرداخت چیزی از حق من، او را فقیر می کند، برای او حلال است.»

۱۰. مانند قول امام رضا علیه السلام که می فرماید: «[بدان که] تصرف در مالی جایز و رواست که از راهی که خداوند روا داشته [به دست آید]. خمس، ما را بر ادای بدهی، هزینه زندگی خانواده و موالی مان یاری می دهد؛ [به وسیله آن] بخشش کرده و آبروی خویش را در برابر آن کس که از یورش او بیم داریم، حفظ می کنیم؛ پس، آن را از ما دریغ نکرده و خودتان را از دعای ما محروم نکنید؛ [آگاه باشید] دادن خمس، کلید روزی شما و مایه پاک شدن گناهانتان است...»، قابل تخصیص و تقیید به مثل این اخبار مجمل نیست.

آیت الله سبزواری رحمه الله و آیت الله خویی رحمه الله در مورد این روایت تشکیک سندی نکردند؛ بلکه آن را پذیرفته و توجیه کردند. نتیجه آن نیز این است که به ظاهراین روایت عمل نمی شود و باید آنرا توجیه کرد.

روایت ششم (توقیع دوم)

الف) متن روایت

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الشَّيْبَانِيُّ وَعَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الدَّقَاقُ وَالْحُسَيْنُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ هِشَامٍ الْمُؤَدَّبُ وَعَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ قَالُوا حَدَّثَنَا أَبُو الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الْأَسَدِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كَانَ فِيمَا وَرَدَ عَلَيَّ مِنَ الشَّيْخِ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عُثْمَانَ قَدَسَ اللَّهُ رُوحَهُ فِي جَوَابِ مَسَائِلِي إِلَى صَاحِبِ الزَّمَانِ عليه السلام أَمَّا مَا سَأَلْتُ عَنْهُ مِنَ الصَّلَاةِ عِنْدَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَعِنْدَ غُرُوبِهَا فَلَيْتَنِي كَمَا يَقُولُونَ إِنَّ الشَّمْسَ تَطْلُعُ بَيْنَ قَرْيَتِي الشَّيْطَانِ وَتَغْرُبُ بَيْنَ قَرْيَتِي الشَّيْطَانِ فَمَا

أَرْغَمَ أَنْفَ الشَّيْطَانِ أَفْضَلَ مِنَ الصَّلَاةِ فَصَلَّيْهَا وَأَرْغَمَ أَنْفَ الشَّيْطَانِ وَأَمَّا مَا سَأَلْتَ عَنْهُ مِنْ أَمْرِ الْوَقْفِ عَلَى نَاحِيَّتِنَا وَمَا يُجْعَلُ لَنَا ثُمَّ يَخْتِاجُ إِلَيْهِ صَاحِبُهُ فَكُلُّ مَا لَمْ يُسَلِّمْ فَصَاحِبُهُ فِيهِ بِالْخِيَارِ وَكُلُّ مَا سَلِّمْ فَلَا خِيَارَ فِيهِ لِصَاحِبِهِ احتَاجَ إِلَيْهِ صَاحِبُهُ أَوْ لَمْ يَخْتِجْ افْتَقَرَ إِلَيْهِ أَوْ اسْتَغْنَى عَنْهُ وَأَمَّا مَا سَأَلْتَ عَنْهُ مِنْ أَمْرٍ مَنْ يَسْتَحِلُّ مَا فِي يَدِهِ مِنْ أَمْوَالِنَا وَيَتَصَرَّفُ فِيهِ تَصَرُّفُهُ فِي مَالِهِ مِنْ غَيْرِ أَمْرِنَا فَفَعَلَ ذَلِكَ فَهُوَ مَلْعُونٌ وَنَحْنُ خُصَمَاؤُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَقَدْ قَالَ النَّبِيُّ ص الْمُسْتَحِلُّ مِنْ عَثْرَتِي مَا حَرَّمَ اللَّهُ مَلْعُونٌ عَلَى لِسَانِي وَلِسَانِ كُلِّنِي فَفَعَلَ ذَلِكَ كَانَ مِنْ جُمْلَةِ الظَّالِمِينَ وَكَانَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ لِقَوْلِهِ تَعَالَى ﴿الْأَلْعَنَةُ اللَّهُ عَلَى الظَّالِمِينَ﴾.

وَأَمَّا مَا سَأَلْتَ عَنْهُ مِنْ أَمْرِ الْمُؤَلُّودِ الَّذِي تَنْبُثُ غُلْفَتُهُ بَعْدَ مَا يُخْتَنُ هَلْ يُخْتَنُ مَرَّةً أُخْرَى فَإِنَّهُ يَجِبُ أَنْ يُقْطَعَ غُلْفَتُهُ فَإِنَّ الْأَرْضَ تَضِجُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ بَوْلِ الْأَغْلَفِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا وَأَمَّا مَا سَأَلْتَ عَنْهُ مِنْ أَمْرِ الْمُصَلِّيِّ وَالتَّارِ وَالصُّورَةِ وَالسِّرَاجِ بَيْنَ يَدَيْهِ هَلْ تَجُوزُ صَلَاتُهُ فَإِنَّ النَّاسَ اخْتَلَفُوا فِي ذَلِكَ قَبْلَكَ فَإِنَّهُ جَائِزٌ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ مِنْ أَوْلَادِ عِبْدَةِ الْأَصْنَامِ أَوْ عِبْدَةِ التَّيْرَانِ أَنْ يُصَلِّيَ وَالتَّارُ وَالصُّورَةُ وَالسِّرَاجُ بَيْنَ يَدَيْهِ وَلَا يَجُوزُ ذَلِكَ لِمَنْ كَانَ مِنْ أَوْلَادِ عِبْدَةِ الْأَصْنَامِ وَالتَّيْرَانِ

وَأَمَّا مَا سَأَلْتَ عَنْهُ مِنْ أَمْرِ الصِّيَّاحِ الَّتِي لِنَاحِيَّتِنَا هَلْ يَجُوزُ الْقِيَامُ بِعِمَارَتِهَا وَأَدَاءُ الْحَرَاجِ مِنْهَا وَصَرَفُ مَا يَفْضُلُ مِنْ دَخْلِهَا إِلَى النَّاحِيَةِ اخْتِسَابًا لِلْأَجْرِ وَتَقَرُّبًا إِلَيْنَا فَلَا يَحِلُّ لِأَحَدٍ أَنْ يَتَصَرَّفَ فِي مَالٍ غَيْرِهِ بِغَيْرِ إِذْنِهِ فَكَيْفَ يَحِلُّ ذَلِكَ فِي مَالِنَا مَنْ فَعَلَ شَيْئًا مِنْ ذَلِكَ مِنْ غَيْرِ أَمْرِنَا فَقَدْ اسْتَحَلَّ مِنَّا مَا حَرَّمَ عَلَيْهِ وَمَنْ أَكَلَ مِنْ أَمْوَالِنَا شَيْئًا فَإِنَّمَا يَأْكُلُ فِي بَطْنِهِ نَارًا وَسَيَصِلُ سَعِيرًا

وَأَمَّا مَا سَأَلْتَ عَنْهُ مِنْ أَمْرِ الرَّجُلِ الَّذِي يَجْعَلُ لِنَاحِيَّتِنَا صَبِغَةً وَيُسَلِّمُهَا مِنْ قِيَمِ

يَقُومُ بِهَا وَيَعْمُرُهَا وَيُوَدِّي مِنْ دَخْلِهَا خَرَجَهَا وَمُؤْتَتَهَا وَيَجْعَلُ مَا يَبْقَى مِنَ الدَّخْلِ لِنَاحِيَّتِنَا فَإِنَّ ذَلِكَ جَائِزٌ لِمَنْ جَعَلَهُ صَاحِبُ الضَّيْعَةِ قِيمًا عَلَيْهَا إِنَّمَا لَا يَجُوزُ ذَلِكَ لِعَبْدِهِ وَأَمَّا مَا سَأَلْتَ عَنْهُ مِنْ أَمْرِ الثَّمَارِ مِنْ أَمْوَالِنَا يُمِثِّرُهَا الْمَارُ فَيَتَنَاوَلُ مِنْهُ وَيَأْكُلُهُ هَلْ يَجُوزُ ذَلِكَ لَهُ فَإِنَّهُ يَحِلُّ لَهُ أَكْلُهُ وَيَحْزُمُ عَلَيْهِ حَمْلُهُ.^۱

ابوالحسن، محمد بن جعفر اسدي می گوید: به توسط شیخ ابوجعفر محمد بن عثمان - قدس الله روحه - از صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه سؤال هایی کردم و این پاسخ ها صادر شد:

«اما آنچه پرسیدی از نماز خواندن هنگام طلوع و غروب آفتاب، اگر مطلب چنان باشد که می گویند: آفتاب از میان دوشاخ^۲ شیطان طلوع می کند و در همان جا نیز غروب می کند، هیچ عملی بهتر از نماز، بینی شیطان را به خاک نمی مالد؛ پس، نماز بخوان و بینی شیطان را به خاک بمال.

اما آنچه پرسیدی که اگر کسی مالی را وقف^۳ ناحیه ما کند یا برای ما قرار دهد؛ آنگاه، به آن نیازمند شود؛ پس، هرچه را که تسلیم نکرده باشد، صاحبش مختار است و هرچه را که تسلیم کرده است، اختیاری برای او

در دوران نبوت صلی الله علیه و آله (۱) «نواب» (۲) «نواب» (۳) «نواب»

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۵۲۰.

۲. قرن امکان دارد معنای دیگری نیز داشته باشد؛ بخاری روایتی را نقل می کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دعا کردند: «اللهم بارک لنا فی شامنا اللهم بارک لنا فی یمننا». عده ای از نجد گفتند: «برای ما نیز دعا کنید». پیامبر صلی الله علیه و آله برای بار دوم فرمودند: «اللهم بارک لنا فی شامنا و اللهم بارک لنا فی یمننا». اهل نجد برای دومین بار اعتراض کردند، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «آن ها قرن شیطان هستند و از آن دو، فتن و گمراهی خارج می شود». (صحیح بخاری، ج ۴، ص ۲۴۲) عینی، شارح بخاری (۹۵۵) می نویسد: «قرن الشیطان ای حزب الشیطان، قرن الشیطان ای امة الشیطان». ابن عابدی روایت را بر اهل نجد تطبیق می دهد.

۳. اولین کسانی که برای ائمه علیهم السلام وقف کردند، اهل قم بودند.

نیست؛ بدان محتاج باشد و یا نباشد؛ بدان نیازمند و یا از آن مستغنی و بی نیاز باشد.

و اما آنچه پرسیدی از کسی که اموالی از ما در تصرف دارد و آن را حلال می شمارد و بی اذن ما، مانند مال خود، در آن تصرف می کند، پس کسی که چنین کند، ملعون است و ما در روز قیامت دشمن او هستیم؛ پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید:

«کسانی از عترت من، آنچه را که خدای تعالی حرام شمرده، حلال شمارند، به زبان من و هر پیامبری ملعون است. هر کسی بر ما ستم کند، از ستم کاران است و لعنت خدای تعالی بر او خواهد بود؛ زیرا خدای تعالی فرموده است: ﴿أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ﴾»

اما از امر نوزادی که سؤال کردی که پس از ختنه کردن، دوباره بر آن پوست بروید، آیا واجب است بار دیگر ختنه شود؟ آری، واجب است آن پوست بریده شود که زمین از بول کسی که ختنه نشده است، تا چهل صبح ناله می کند.

اما پرسش از نمازگزاری که مقابلش آتش، تصویر و چراغ است، آیا نماز او جایز است؟ که مردم از قبل در این باره اختلاف کرده اند؛ پاسخ این است که برای فرزندان کسانی که بت پرست و آتش پرست نبوده اند، در حالی که مقابلشان آتش، تصویر و چراغ قرار دارد، نماز خواندن جایز است؛ اما برای فرزندان بت پرستان و آتش پرستان جایز نیست.

اما از زمین کشاورزی که متعلق به ناحیه ما است، سؤال کردی که آیا جایز است آن ها را عمران کرد و خراج آن ها را پرداخت و هرچه از درآمدش بیشتر

شد، برای دریافت ثواب و تقرب به ما، به ناحیه فرستاد؟ بدان که تصرف در مال احدی بی اذن او جایز نیست؛ پس چگونه در مال ما جایز باشد؟ هر کسی بدون اذن ما چنین کند، چیزی را حلال شمرده که بروی حرام است؛ و هر کسی چیزی از اموال ما را بخورد، جزاین نیست که در شکم خویش آتش پرکرده است و به زودی به آتش افکنده می شود.»

جلسه سیزدهم

ادامه ترجمه روایت ششم نایب دوم

«اما پرسش از امر کسی که مزرعه‌ای را وقف ناحیه ما کند و آن را به سرپرستی تسلیم نماید که از آن نگهداری کرده و آن را آباد سازد و از درآمدش خرج و مخارجش را بپردازد و باقی آن را به ناحیه ما بفرستد؟ آری، این کار برای کسی که صاحب مزرعه، او را سرپرست آن کار نماید، جایز است؛ ولی برای دیگری روا نیست.

اما پرسش از میوه‌هایی که متعلق به ما است و رهگذر بر آن‌ها عبور می‌کند و آن‌ها را برمی‌دارد و می‌خورد، آیا آن جایز است؟ پاسخ این است که خوردنش جایز و بردنش حرام است.»

ب) منابع روایت:

۱. صدوق، محمد بن علی، کمال الدین و تمام النعمة (ج ۲، ص ۵۲۰، ح ۴۹)؛
۲. _____، من لایحضره الفقیه (ج ۱، ص ۴۹۸، ح ۱۴۲۷)، اول توقیع را نقل کرده است؛
۳. التهذیب، طوسی، محمد بن حسن (ج ۲، ص ۱۷۵، ح ۱۵۵)، همان متن فقیه؛
۴. طوسی، محمد بن حسن، الإستبصار (ج ۱، ص ۲۹۱، ح ۱۰)، همان متن فقیه؛
۵. راوندی، قطب الدین، الخرائج والجرائح (ج ۳، ص ۱۱۱۸، ح ۳۴)؛
۶. طبرسی، احمد بن علی، الإحتجاج (ج ۲، ص ۴۷۹)؛

۷. حرّ عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة (ج ۳، ص ۱۷۲، ح ۸ و ص ۴۶۰، ح ۵؛ ج ۶، ص ۳۷۶، ح ۶؛ ج ۱۳، ص ۱۶، ح ۹ و ص ۳۰۰، ح ۸؛ ج ۱۵، ص ۱۶۷، ح ۱)؛

۸. _____، هداية الأئمة (ج ۴، ص ۱۶۱، ح ۴؛ ج ۸، ص ۸۴، ح ۲۰۶)؛

۹. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار (ج ۵۳، ص ۱۸۲، ح ۱۱؛ ج ۸۳، ص ۱۴۶، ح ۱ و ص ۲۹۴، ح ۱؛ ج ۹۶، ص ۱۸۴، ح ۲؛ ج ۱۰۳، ص ۱۸۲ و ۱۸۳، ح ۵ تا ۸؛ ج ۱۰۴، ص ۱۰۷، ح ۱ و ۲)؛

۱۰. معجم الأحادیث الإمام المهدي عليه السلام (ج ۶، ص ۱۳۱).

ج. بررسی سند روایت

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الشَّيْبَانِيُّ وَعَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الدَّقَّاقُ وَالْحُسَيْنُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ هِشَامٍ الْمُؤَدَّبُ وَعَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ قَالُوا حَدَّثَنَا أَبُو الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الْأَسَدِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ»

حرّ عاملی رحمته الله بخش‌هایی از این توقیع را در موارد مختلف و سائل آورده است. گاهی می‌فرماید: «باب حکم قیام بالسیف»؛ یعنی ایشان در آن مورد، نظری ندارد. گاهی می‌فرماید: «وجوب الصلاة الجمعة»؛ یعنی فتوای ایشان در این زمینه این است. او مکاتبه اسدی را در جاهای متعددی نقل کرده و بر طبق آن فتوا داده است. دیگر فقها نیز به استناد آن، فتوا داده‌اند.

محمد بن جعفر اسدی

نظر نجاشی رحمته الله

«محمد بن جعفر بن محمد بن عون الأسدي أبو الحسين الكوفي: ساكن الري. يقال

له محمد بن أبي عبد الله، كان ثقة، صحيح الحديث، إلا أنه روى عن الضعفاء. وكان يقول بالجبر والتشبيه وكان أبوه وجها روى عنه أحمد بن محمد بن عيسى. له كتاب الجبر والاستطاعة. أخبرنا أبو العباس بن نوح قال: حدثنا الحسن بن حمزة قال: حدثنا محمد بن جعفر الأسدي بجميع كتبه قال: ومات أبو الحسين محمد بن جعفر ليلة الخميس لعشر خلون من جمادى الأولى سنة اثنتي عشرة وثلاثمائة.^١

محمد بن جعفر بن محمد بن عون اسدي، ابوالحسين، كوفي وساكن رى بود. به او محمد بن ابى عبد الله نيز مى گفتند. او ثقه وصحيح الحديث بود؛ جزاين كه از ضعفا نيز نقل روايت مى كرد وبه جبر وتشبيه نيز اعتقاد داشت.^٢ پدر او از بزرگان بود واحمد بن محمد بن عيسى از روى روايت مى كند. كتاب جبر واستطاعت نوشته اوست. ابوالعباس بن نوح مى گويد: حسن بن حمزه براى ما نقل مى كرد كه محمد بن جعفر اسدى تمام كتاب - هاشم را براى ما حديث كرد ووفات ايشان در سال ٣١٢ هجرى بود.

نظر شيخ طوسى رحمته الله

«محمد بن جعفر الأسدي: يكنى أبا الحسين، له كتاب الرد على أهل الاستطاعة، أخبرنا به جماعة عن التلعكبري، عن محمد بن جعفر الأسدي. وقال في رجاله في باب من لم يرو عنهم عليه السلام (٢٨): «محمد بن جعفر الأسدي، يكنى أبا الحسين الرازي، وكان أحد الأبواب». وقال في كتاب الغيبة: «وقد كان في زمان السفراء المحموديين أقوام ثقات، ترد عليهم التوقيعات من قبل المنصويين للسفارة من الأصل، منهم أبو الحسين محمد بن جعفر الأسدي رحمهم الله. أخبرنا أبو الحسين بن أبي جيد القمي، عن

١. نجاشي، احمد بن علي، رجال النجاشي، ص ٣٧٣.

٢. آيت الله خويى رحمته الله اين مطلب را رد مى كند.

محمد بن الولید، عن محمد بن یحیی العطار، عن محمد بن أحمد بن یحیی، عن صالح بن أبي صالح، قال: سألتی بعض الناس فی سنة تسعین و مائتین قبض شیء فامتنعت من ذلك، وکتبت أستطلع الرأي فأتانی الجواب: بالری محمد بن جعفر العربی فلیدفع إلیه، فإنه من ثقاتنا». ثم قال: «ومات الأسدي علی ظاهر العدالة ولم یطعن علیه، فی شهر ربیع الآخر سنة اثنتی عشرة و ثلاثمائة»^۱

«محمد بن جعفر اسدی، کنیه او ابوالحسین بود. کتاب رد براهل استطاعت برای او است. شیخ در کتاب رجال در باب کسانی که از ائمه روایت نکردند،^۲ می فرماید: «محمد بن جعفر اسدی، کنیه او ابوالحسین بود و یکی از ابواب، باب امام زمان علیه السلام بود.» در کتاب الغیبة می گوید: «در زمان سفرای ستایش شدگان، عده ای ثقه بودند که نامه های حضرت توسط سفرای به آن ها می رسید؛ ابوالحسین، محمد بن جعفر اسدی یکی از آن ها بود.»

صالح بن ابی صالح گفت: «فردی در سال ۲۹۰ هجری از من درخواست کرد مالی را به عنوان حق امام علیه السلام از او تحویل بگیرم؛ من از تحویل گرفتن آن خودداری کرده و برای کسب تکلیف، نامه ای نوشتم؛ پس از مدتی جواب آمد: محمد بن جعفر عربی ساکن ری، از افراد مورد اطمینان ما است و اموال به او تحویل داده شود.»

سپس، شیخ رحمه الله می فرماید: «اسدی به ظاهر در حال عدالت و استقامت عقیده فوت کرد و طعنی براو نیست.»

۱. خویی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث، ج ۱۶، ص ۱۷۷.

۲. شاید، مقصود وی ائمه قبل باشد؛ در غیر این صورت، این بیان ایشان با بیان دیگرشان در مورد باب بودن محمد بن جعفر اسدی ناسازگار است.

آیت الله خویی رحمته الله می فرماید:

«أقول: الروایات الدالة على وكالة محمد بن جعفر الأسدي كثيرة. منها: ما تقدم في ترجمة محمد بن أحمد بن نعيم الشاذلي. و منها: ما رواه الصدوق - قدس سره - بإسناده عن نصر بن الصباح البلخي، قال: كَانَ يَمْزُوكَاتِبَ كَانَ لِلْخَوْزَسْتَانِي سَمَاءُ لِي نَصْرٌ وَاجْتَمَعَ عِنْدَهُ أَلْفٌ دِينَارٍ لِلنَّاحِيَةِ فَاسْتَسَارَنِي فَقُلْتُ ابْعَثْ بِهَا إِلَى الْحَاجِرِيِّ فَقَالَ هُوَ فِي عُنُقِكَ إِنْ سَأَلَنِي اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَنْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَقُلْتُ نَعَمْ قَالَ نَصْرٌ فَفَارَقْتُهُ عَلَى ذَلِكَ ثُمَّ انْصَرَفْتُ إِلَيْهِ بَعْدَ سَنَتَيْنِ فَلَقِيْتُهُ فَسَأَلْتُهُ عَنِ الْمَالِ فَذَكَرَ أَنَّهُ بَعَثَ مِنَ الْمَالِ مِائَتِي دِينَارٍ إِلَى الْحَاجِرِيِّ فَوَرَدَ عَلَيْهِ وَصُوهَا وَالدُّعَاءُ لَهُ وَكَتَبَ إِلَيْهِ كَانَ الْمَالُ أَلْفٌ دِينَارٍ فَبَعَثْتُ مِائَتِي دِينَارٍ فَإِنْ أُخْبِتَ أَنْ تُعَامِلَ أَحَدًا فَعَامِلِ الْأَمْسَدِيَّ بِالرِّيِّ قَالَ نَصْرٌ وَرَدَ عَلَيَّ نَعْيُ حَاجِرٍ فَجَزَعْتُ مِنْ ذَلِكَ جَزَعًا شَدِيدًا وَاعْتَمَمْتُ لَهُ فَقُلْتُ لَهُ وَلِمَ تَعْتَمُ وَتَجَزَعُ وَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْكَ بِدَلَالَتَيْنِ قَدْ أَخْبَرَكَ بِمَبْلَغِ الْمَالِ وَقَدْ نَعَى إِلَيْكَ حَاجِرًا مُبْتَدَأً.^١» و رواها الشيخ باختلاف ما.

روایات زیادی دلالت بر وکالت^۲ محمد بن جعفر اسدی می کند. یکی از آنها حدیثی است که در ترجمه محمد بن احمد بن نعيم شاذانی^۳ آمد. روایت دیگر نیز خبری است که صدوق به اسنادش از نصر بن صباح بلخی نقل می کند که می گوید:

«در مروکاتبی بود که برای خوزستان بود. نصر نام او را به من گفت. هزار دینار

۱. صدوق، محمد بن علی، کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۴۸۸.

۲. خویی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، ج ۱۶، ص ۱۷۷.

۳. منظور وکالت خاص و تام که در همه زمینه ها وکالت داشته باشد، نیست.

۴. ایشان نیز یکی دیگر از وکلای امام زمان عليه السلام بود.

نزد او برای ناحیه مقدسه گرد آمده بود. با من مشورت کرد، گفتم: آن را به نزد حاجزی^۱ بفروست. گفتم: اگر روز قیامت خدای تعالی از من سؤال کرد، آیا بر گردن می‌گیری؟ گفتم: آری، نصر گوید: از او جدا شدم و بعد از دو سال به نزد او آمدم و از او دیداری کردم و از آن مال پرسیدم. گفتم: دویست دینار آن را به وسیله حاجزی فرستاده و وصول آن و دعای خیر برای او صادر شده و به او نوشته بود: مال هزار دینار بود و تو دویست دینار فرستاده‌ای. اگر خواستی از طریق کسی اقدام کنی، از طریق اسدی که درری است، اقدام کن.^۲

نصر گوید: اندکی بعد، خبر مرگ حاجز رسید و به شدت بی‌تاب و مغموم شدم. گفتم: چرا بی‌تاب و مغموم می‌شوی؟ در حالی که خدای تعالی با دو روش بر تو منت نهاده است؛ یکی آن که مبلغ مال را به تو گفته و دیگر آن که خبر مرگ حاجزی را ابتدا به تو داده است.

این روایت را شیخ طوسی رحمته الله با اختلاف کمی نقل کرده است.

۱. ایشان نیز یکی دیگر از نمایندگان امام علیه السلام بود.

۲. امام به علم امامت خویش می‌دانستند که حاجزی فوت می‌شود؛ به همین خاطر، به او فرمودند: بقیه پول را به اسدی بده.

جلسه چهاردهم

ادامه بررسی سند روایت ششم نایب دوم

محمد بن جعفر اسدی

«و روی الشيخ المفيد- قدس سره- بإسناده، عن علي بن محمد، قال: حدثني بعض أصحابنا قال: وُلِدَ لِي وَلَدٌ فَكَتَبْتُ أَسْتَأْذِنُ فِي تَطْهِيرِهِ يَوْمَ السَّابِعِ فَوَرَدَ لَا تَفْعَلْ فَاتَ يَوْمَ السَّابِعِ أَوِ الثَّامِنِ ثُمَّ كَتَبْتُ بِمَوْتِهِ فَوَرَدَ سَخُلْفُ غَيْرُهُ وَغَيْرُهُ فَسَمَّ الْأَوَّلَ أَحْمَدَ وَ مِنْ بَعْدِ أَحْمَدَ جَعْفَرًا فَجَاءَ كَمَا قَالَ. قَالَ: وَهَيَّيْتُ لِلْحَجِّ وَوَدَّعْتُ النَّاسَ وَكُنْتُ عَلَى الْخُرُوجِ فَوَرَدَ مَحْنٌ لِدَلِكِ كَارِهُونَ وَالْأَمْرُ إِلَيْكَ فَصَاقَ صَدْرِي وَاعْتَمَمْتُ وَكَتَبْتُ أَنَا مُقِيمٌ عَلَى السَّمْعِ وَالطَّاعَةِ غَيْرَ أَنِّي مُعْتَمِّ بِتَخْلِي عَنِ الْحَجِّ فَوَقَعَ لَا يَضِيقَنَّ صَدْرُكَ فَإِنَّكَ سَتَحُجُّ قَابِلًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ قَالَ فَلَمَّا كَانَ مِنْ قَابِلٍ كَتَبْتُ أَسْتَأْذِنُ فَوَرَدَ الْإِذْنُ وَ كَتَبْتُ أَنِّي قَدْ عَادَلْتُ مُحَمَّدَ بْنَ الْعَبَّاسِ وَ أَنَا وَاثِقٌ بِدِيَانَتِهِ وَ صِيَانَتِهِ فَوَرَدَ الْأَسَدِيُّ نَعَمْ الْعَدِيلُ فَإِنْ قَدِمَ فَلَا تَحْتَرِ عَلَيْهِ فَقَدِمَ الْأَسَدِيُّ وَ عَادَلْتُهُ (إِلَى أَنْ قَالَ) فَلَمَّا كَانَ مِنْ قَابِلٍ، كَتَبْتُ أَسْتَأْذِنُ فَوَرَدَ الْإِذْنُ وَ كَتَبْتُ: أَنِّي قَدْ عَادَلْتُ مُحَمَّدَ بْنَ الْعَبَّاسِ، وَ أَنَا وَاثِقٌ بِدِيَانَتِهِ وَ صِيَانَتِهِ، فَوَرَدَ: الْأَسَدِيُّ نَعَمْ الْعَدِيلُ، فَإِنْ قَدِمَ فَلَا تَحْتَرِ عَلَيْهِ، فَقَدِمَ

الأسدي وعادته.^۱

شیخ مفید رحمته الله (۴۱۳ق) به اسنادش از علی بن محمد نقل می کند که یکی از اصحاب چنین روایت کرد: «پسری برایم متولد شد و نامه ای نوشتم تا برای ختنه در روز هفتم او از حضرت رحمته الله اجازه بگیرم؛ جواب آمد: «نکن.» روز هفتم یا هشتم کودک مرد. آنگاه جریان مرگ او را نوشتم، پاسخ آمد: «به زودی دیگری و دیگری به جای او برای تو متولد خواهد شد؛ پس اولی را احمد و دومی را جعفر نام بگذار.» چنان شد که فرموده بود.

می گوید: «مهای سفر حج شدم و با مردم خدا حافظی کردم و به حضرت نامه نوشته و اجازه خروج گرفتم. جواب آمد: «ما این سفر را برای تو خوش نداریم؛ اما خود می دانی.» می گوید: دلم به تنگ آمد و اندوهناک شدم و نوشتم: من مطیع و فرمانبردار شمایم؛ ولی از نرفتن به حج غمگینم. جواب آمد: «دلتنگ نباش که ان شاء الله سال آینده به حج خواهی رفت.» چون سال آینده شد نامه نوشته اجازه حرکت خواستم، اذن آمد. نوشتم: بنا دارم با محمد بن عباس هم کجاوه شوم و من به دیانت و خودداری او اطمینان دارم؟ جواب آمد: «اسدی خوب هم کجاوه ای است؛ اگر آمد، کسی را بر او ترجیح نده.» پس اسدی آمد و با او هم کجاوه شدم.

آیت الله خویی رحمته الله می فرماید:

«ورواها الشيخ عن محمد بن يعقوب، عن أحمد بن يوسف الساسي، عن أبي جعفر محمد بن علي بن نوح، باختلاف يسير. الغيبة: الموضع المتقدم، الحديث ۳. أقول:

در دوران نبوت صلی الله علیه و آله (۱) «نوار» (۲) «نوار» (۳) «نوار»

۱. خویی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، ج ۱۶، ص ۱۷۸؛ مفید، محمد بن محمد، الإرشاد، ج ۲، ص ۳۶۳.

هذه الرواية رواها في الكافي: الجزء ١، باب مولد الصحاب ع ١٢٥، الحديث ١٧، عن علي، عمن حدثه.»

«و ملخص الكلام في المقام، أن محمد بن جعفر الأسدي لا شك في وثاقته و لم يخالف فيها اثنان، إنما الكلام في فساد عقيدته، وقوله بالجبر والتشبيه، وهذا هو مقتضى كلام النجاشي في ترجمته، وقد تقدم عنه في ترجمة حمزة بن القاسم العلوي العباسي، أن له كتاب الرد على محمد بن جعفر الأسدي، والنجاشي على جلالته و مهارته لا يمكن تصديقه في هذا القول، فإنه معارض بما تقدم عن الشيخ، من أن الأسدي مات على ظاهر العدالة و لم يطعن عليه، المؤيد بما ذكره الصدوق - قدس سره-، قال: «و أما الخبر الذي روي فيمن أفطريوما من شهر رمضان متعمدا، أن عليه ثلاث كفارات، فإني أفتي به فيمن أفطر بجماع محرم عليه ... لوجود ذلك في روايات أبي الحسين الأسدي (رضي الله عنه) فيما ورد عليه، من الشيخ أبي جعفر محمد بن عثمان العمري قدس الله روحه».

الفقيه: الجزء ٢، باب ما يجب على من أفطرا أو جامع في شهر رمضان، الحديث ٣١٧، فإن اعتماد الصدوق - قدس سره-، على رواية أبي الحسين الأسدي، يكشف عن حسن عقيدته وإيمانه.

«وقد ذكر الصدوق - قدس سره-، بعد ذلك بقليل، أنه لا يفتي برواية سماعة بن مهران، لأنه كان واقفيا. و المؤيد بالروايات المتقدمة، الدالة على مدحه و عدالته. و هذه الروايات وإن كانت ضعيفة الأسناد، إلا أن تضافرها يغني عن النظر في سند كل واحد منها، ويؤكد ما ذكرنا كثرة روايات محمد بن يعقوب، عن الأسدي (تارة) بعنوان محمد بن جعفر، و (أخرى) بعنوان محمد بن أبي عبد الله، وقد مر في ترجمة محمد بن أبي عبد الله الأسدي اتحاده مع محمد بن جعفر الأسدي، فلو كان محمد بن جعفر الأسدي قاتلا بالجبر والتشبيه، لكان تلميذه محمد بن يعقوب أولى بمعرفة ذلك وتركه الرواية

عنه. وأوضح من جميع ذلك: أن محمد بن يعقوب، روى عدة روايات في بطلان القول بالتشبيه، وبطلان القول بالجبر، عن محمد بن أبي عبد الله الذي عرفت اتحاده مع محمد بن جعفر الأسدي. الكافي: الجزء ١، باب في إبطال الرؤية (٩)، الحديث ١، والحديث ١١. و باب النهي عن الصفة ١٠، الحديث ٣. و باب النهي عن الجسم و الصورة ١١، الحديث ٤، والحديث ٦ و ٧، و باب الجبر و القدر ٣٠، الحديث ١٢، والحديث ١٣. و باب الاستطاعة ٣١، الحديث ٣، و غير ذلك. و بما ذكرناه يظهر، أنه لا وجه لقول العلامة أعلى الله مقامه (١٤٥) من الباب (١)، من حرف الميم، من القسم الأول: «كان ثقة، صحيح الحديث، إلا أنه روى عن الضعفاء وكان يقول بالجبر والتشبيه، فأنا في حديثه من المتوقفين» (انتهى). فإنه اعتمد في ذلك على قول النجاشي، وقد عرفت أنه لا يمكن تصديقه في ذلك، كما ظهر مما ذكرنا أنه لا وجه لما صنعه ابن داود من ذكره في البابين، فالأول في ذيل (١٣١٠)، والثاني في (٤٢٣). ثم إننا لو تنزلنا وسلمنا، أن محمد بن جعفر كان قائلاً بالجبر والتشبيه، فلا ينبغي الشك في الاعتماد على روايته، بناء على ما هو الصحيح من كفاية وثاقة الراوي في حجية روايته، من دون دخل لحسن عقيدته في ذلك. بقي الكلام في أن الأردبيلي، ذكر في جامع أنه محمد بن جعفر بن محمد بن عون الأسدي، و محمد بن جعفر الرزاز أبا العباس الكوفي، متحدان. أقول: هذا غير صحيح، و نبين وجه التباين في ترجمة محمد بن جعفر الرزاز. و طريق الشيخ إليه صحيح^١.

این روایت را شیخ طوسی رحمته الله با کمی تفاوت در الغيبة و کلینی رحمته الله در کافی نقل کرده اند.

«خلاصه کلام: محمد بن جعفر اسدی در وثاقت او شکی نیست و حتی دو

نفر نیز در مورد او اختلاف نکرده‌اند؛ اما بحث در فساد اعتقاد او است؛ زیرا او به جبر و تشبیه اعتقاد دارد. این مقتضای کلام نجاشی رحمه الله در ترجمه او است. از ایشان در ترجمه حمزه بن قاسم علوی عباسی گذشت که برای او کتابی در رد محمد بن جعفر اسدی دارد. با این که در جلالت و مهارت نجاشی رحمه الله در علم رجال بحثی نیست؛ اما امکان تصدیق او در این قول وجود ندارد؛ زیرا قول او، با کلام شیخ رحمه الله، مبنی بر این که اسدی بر عدالت رحلت کرد و طعنی بر او نیست، معارض است.

کلام شیخ رحمه الله را گفتار شیخ صدوق رحمه الله تأیید می‌کند که فرمود: «و اما خبری که نقل شده، در مورد شخصی که در ماه رمضان یک روز را عمداً افطار کند، پس بر عهده اوست که کفار است؛ در نتیجه، من فتوا می‌دهم به وسیله آن، در مورد کسی که جماع حرام مرتکب شده است...؛ چون در سند روایات آن، ابوالحسین اسدی قرار دارد که از شیخ ابوجعفر محمد بن عثمان عمری روایت می‌کند.»

بنابراین، اعتماد شیخ صدوق رحمه الله بر روایات ابوالحسین اسدی، از حسن اعتقاد و ایمان او کشف می‌کند.

شیخ صدوق رحمه الله این که کمی بعد از آن ذکر می‌کند که من بر طبق روایت سماعة بن مهران فتوا نمی‌دهم؛ زیرا او واقعی بود، به وسیله روایات متقدم که دلالت بر مدح و عدالت او می‌کند، تأیید می‌شود. این روایات اگرچه از جهت اسناد ضعیف هستند، جز این که استفاضه روایات، ما را از بررسی سندی هریک از آن‌ها بی‌نیاز می‌کند. کثرت روایات محمد بن یعقوب از اسدی، گاهی با عنوان محمد بن جعفر و گاهی با عنوان محمد بن ابی عبدالله، آن را تأکید می‌کند. در ترجمه محمد بن ابی عبدالله اسدی گذشت که او

همان محمد بن جعفر اسدی است. بنابراین، اگر محمد بن جعفر اسدی قائل به جبر و تشبیه بود، هرآینه شاگرد او، محمد بن یعقوب شایسته تر به شناخت آن و ترک روایات او بود. روشن تر از همه آنچه گفتیم، این که محمد بن یعقوب از او روایاتی در باطل بودن قول به تشبیه و جبر نقل می‌کند.

از آنچه ذکر کردیم به دست آمد که دلیلی برای قول علامه حلی رحمته الله نیست که در قسم اول فرمود: «او ثقہ وصحیح الحدیث است، جز این که از ضعف نقل روایت می‌کند و قائل به جبر و تشبیه بود؛ در نتیجه، ما در حدیث او توقف می‌کنیم.» وی در این قول بر قول نجاشی رحمته الله اعتماد کرده است؛ اما امکان تصدیق قول نجاشی رحمته الله در این قول وجود ندارد.

اگر بپذیریم که محمد بن جعفر قائل به جبر و تشبیه بوده است، پس شک کردن در اعتماد بر روایت او شایسته نیست؛ بنا بر این که وثاقت راوی در حجیت روایتش کفایت می‌کند و حسن اعتقاد او در آن دخالتی ندارد.

به نظر ما، چون روایات بروکیل بودن ایشان از طرف امام زمان علیه السلام بسیار است، دیگر جایی برای تنزلی که مرحوم خوئی رحمته الله فرمودند، باقی نمی‌ماند؛ چون به یقین، امام زمان علیه السلام کسی را که مشکل اعتقادی داشته باشد، به عنوان وکیل تعیین نمی‌کند؛ در حالی که از امام رضا علیه السلام در مورد مشبیه، تعبیر «لعنهم الله وقاتلهم الله» رسیده است.

علامه مجلسی رحمته الله می‌فرماید:

«نسبته إلى الجبر والتشبيه لروايته الأخبار الموهمة لهما، وذلك لا يقدح فيه إذ قل أصل من الأصول لا يوجد مثلها فيه.»^۱

فصل در بیان غایت و مقاصد در بیان غایت و مقاصد در بیان غایت و مقاصد

«نسبت جبروتشبهه به ایشان از آن لحاظ است که روایاتی را نقل کرده که ایهام به جبروتشبهه دارد و آن اشکالی ندارد؛ زیرا کمتر اصلی از اصول یافت می شود که مثل آن روایات، در آن یافت نشود.»

روایت هفتم (توقیع سوم)

الف) متن روایت

«حَدَّثَنَا أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْخَزَاعِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ بْنُ أَبِي الْحُسَيْنِ الْأَسَدِيُّ عَنْ أَبِيهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: وَرَدَ عَلَيَّ تَوْقِيعٌ مِنَ الشَّيْخِ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عُثْمَانَ الْعَمَرِيِّ قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُ ابْتِدَاءً لَمْ يَتَقَدَّمْهُ سُؤَالَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحِيمِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ عَلَى مَنْ اسْتَحَلَّ مِنْ مَالِنَا دِرْهَمًا قَالَ أَبُو الْحُسَيْنِ الْأَسَدِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَوَقَّعَ فِي نَفْسِي أَنَّ ذَلِكَ فِيمَنْ اسْتَحَلَّ مِنْ مَالِ التَّاحِيَةِ دِرْهَمًا دُونَ مَنْ أَكَلَ مِنْهُ غَيْرَ مُسْتَحِلٍّ لَهُ وَقُلْتُ فِي نَفْسِي إِنَّ ذَلِكَ فِي جَمِيعِ مَنْ اسْتَحَلَّ مُحَرَّمًا فَأَيُّ فَضْلٍ فِي ذَلِكَ لِلْحُجَّةِ عَلَيْهِ عَلَيْهِ عَلَى غَيْرِهِ قَالَ فَوَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا بِالْحَقِّ بَشِيرًا لَقَدْ نَظَرْتُ بَعْدَ ذَلِكَ فِي التَّوْقِيعِ فَوَجَدْتُهُ قَدْ انْقَلَبَ إِلَى مَا وَقَّعَ فِي نَفْسِي بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ عَلَى مَنْ أَكَلَ مِنْ مَالِنَا دِرْهَمًا حَرَامًا قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْخَزَاعِيُّ أَخْرَجَ إِلَيْنَا أَبُو عَلِيٍّ بْنُ أَبِي الْحُسَيْنِ الْأَسَدِيُّ هَذَا التَّوْقِيعَ حَتَّى نَنْظُرَ إِلَيْهِ وَقَرَأْنَاهُ.»^۱

ابوعلی بن ابوالحسین اسدی از پدرش روایت می کند که گفت: «توقیعی از جانب شیخ ابوجعفر محمد بن عثمان عمری - قدس الله روحه - ابتدا وبدون سؤال چنین صادر گردید:

«به نام خداوند بخشنده مهربان، لعنت خداوند، ملائکه و همه مردم بر کسی باد که درهمی از مال ما را بر خود حلال شمارد.» ابوالحسین اسدی می‌گوید: «در دلم خطور کرد که این توقیع درباره کسی است که درهمی از اموال ناحیه را بر خود حلال شمارد، نه کسی که از اموال ناحیه می‌خورد، ولی آن را بر خود حلال نمی‌شمارد.» با خود گفتم: «درباره تمام کسانی است که حرامی را حلال می‌شمارند و برتری امام علیه السلام بر دیگران در این باب چیست؟» می‌گوید: «قسم به خدایی که محمد صلی الله علیه و آله را به عنوان پیامبر و بشیر فرستاد، بار دیگر به آن توقیع نگرستم و دیدم آن توقیع بر طبق آنچه در دلم خطور کرد، تغییر یافته و چنین است: به نام خداوند بخشنده مهربان، لعنت خداوند، ملائکه و همه مردم بر کسی باد که درهمی از مال ما را به حرام بخورد.»

ابوجعفر محمد بن محمد خراعی می‌گوید: «ابوعلی اسدی این توقیع را برای ما بیرون آورد؛ ما به آن نگرستیم و آن را خواندیم.»

ب) منابع روایت:

۱. صدوق، محمد بن علی، کمال الدین و تمام النعمة (ج ۱، ص ۵۲۲، ح ۵۱)؛
۲. طبرسی، فضل بن حسن، الإحتجاج (ج ۲، ص ۴۸۰)؛
۳. حرّ عاملی، محمد بن حسن، هداية الأئمة (ج ۴، ص ۱۶۱، ح ۵)؛
۴. _____، اثبات الهداة (ج ۳، ص ۶۸۲، ح ۸۸)؛
۵. راوندی، قطب الدین، الخرائج والجرائع (ج ۳، ص ۱۱۱۸، ح ۳۳)؛
۶. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار (ج ۵۳، ص ۱۸۳، ح ۱۲؛ ج ۹۶، ص ۱۸۵، ح ۳)؛
۷. فیض کاشانی، محمد بن محسن، معادن الحکمة (ج ۲، ص ۳۰۱)؛

۸. معجم الأحادیث الإمام المهدي عليه السلام (ج ۶، ص ۱۳۳).

جلسہ یانزدہم

روایت هشتم (توقیع چهارم)

الف) متن روایت

«رَوِيَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي رَفِيعٍ قَالَ: خَرَجْتُ إِلَى بَغْدَادَ فِي مَالٍ لِأَبِي الْحَسَنِ الْمُضَرِّبِ مُحَمَّدٍ لِوَصْلِهِ وَآمَرَنِي أَنْ أَذْفَعُهُ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عُثْمَانَ الْعُمَرِيِّ فَأَمَرَنِي أَنْ أَذْفَعُهُ إِلَى غَيْرِهِ وَآمَرَنِي أَنْ أَسْأَلَ الدُّعَاءَ لِلْعِلَّةِ الَّتِي هُوَ فِيهَا وَأَسْأَلُهُ عَنِ الْوَبْرِ يَحُلُّ لُبْسُهُ فَدَخَلْتُ بَغْدَادَ وَصِرْتُ إِلَى الْعُمَرِيِّ فَأَبَى أَنْ يَأْخُذَ الْمَالَ وَقَالَ صِرْ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ وَادْفَعْ إِلَيْهِ فَإِنَّهُ أَمَرَهُ بِأَنْ يَأْخُذَهُ وَقَدْ خَرَجَ الَّذِي طَلَبْتُ فَجِئْتُ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ فَأَوْصَلْتُهُ إِلَيْهِ فَأَخْرَجَ إِلَيَّ رُقْعَةً فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سَأَلْتُ الدُّعَاءَ عَنِ الْعِلَّةِ الَّتِي تَجِدُهَا وَهَبَ اللَّهُ لَكَ الْعَافِيَةَ وَدَفَعَ عَنْكَ الْأَقَاتَ وَصَرَفَ عَنْكَ بَعْضَ مَا تَجِدُهُ مِنَ الْحَرَارَةِ وَعَافَاكَ وَصَحَّ جِسْمُكَ وَسَأَلْتُ مَا يَحُلُّ أَنْ يُصَلِّيَ فِيهِ مِنَ الْوَبْرِ السَّمُورِ وَالسَّنَجَابِ وَالْفَنَكِ وَالذَّقِّ وَالْحَوَاصِلِ فَأَمَّا السَّمُورُ وَالْعَالِبُ فَحَرَامٌ عَلَيْكَ وَعَلَى غَيْرِكَ الصَّلَاةُ فِيهِ وَيَحُلُّ لَكَ جُلُودُ الْمَأْكُولِ مِنَ اللَّحْمِ إِذَا لَمْ يَكُنْ فِيهِ غَيْرُهُ وَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَكَ مَا تُصَلِّيُ فِيهِ فَالْحَوَاصِلُ جَائِزٌ لَكَ أَنْ تُصَلِّيَ فِيهِ الْفَرَاءَ مَتَاعَ الْغَنَمِ مَا لَمْ يُذْبَحْ بِأَرْمَنِیةٍ [بَارْمَنِیة] يَذْبَحُهُ النَّصَارَى عَلَى الصَّلِيبِ فَجَائِزٌ لَكَ أَنْ تَلْبَسَهُ إِذَا

اصحاب امام زمان علیه السلام در دوران غیبت صغری (۱) «نواب اربعه»

ذَبْحُهُ أَحْ لَكَ أَوْ مُخَالَفُ تَيْقُ بِهِ»^۱

احمد بن ابی روح می گوید:

«برای رساندن اموالی به خضر بن محمد به بغداد رفتیم. او از من خواست تا آن‌ها را به ابو جعفر، محمد بن عثمان عمری [نایب امام عصر علیه السلام]، تقدیم کنم. در ضمن سفارش کرد که آن‌ها را به کسی غیر از او تحویل ندهم. همچنین اینکه از او بخواهم برای شفای بیماریش دعا کند و نیز پیرسم آیا پوشیدن پوست جایز است یا نه؟ وارد بغداد شدم و به سراغ عمری رفتم؛ اما وی از گرفتن اموال اجتناب کرد و گفت: به سراغ محمد بن احمد برو و اموال را به او بده که او مأمور دریافت آن شده است و جواب سؤال هایت نیز نزد او است. به نزد وی رفته و اموال را تسلیم وی کردم و نامه‌ای را به من داد که در آن نوشته بود: به نام خداوند بخشنده مهربان، درخواست دعا برای بیماریت کردی؛ خداوند تو را عافیت دهد و بلاها را از تو دفع نماید و حرارتی را که احساس می‌کنی، از تو برگیرد و جسمت را عافیت و صحت دهد. اما درباره آنچه نمازگزاردن در آن جایز است، سؤال کرده‌ای؛ نماز خواندن با پوست سمور، سنجاب و روباه برای تو و دیگران، حرام است؛ ولی پوست مأکول اللحم (حیواناتی که گوشتشان برای خوردن حلال است). برای تو حلال است؛ در صورتی که مخلوط به غیر مأکول اللحم نشود.

اگر برای تو نیست، آنچه در آن نماز بخوانی، پس حواصل برای تو جایز است که در آن نماز بخوانی. فراء، متاع گوسفند است، جایز است؛ به شرط آن که ارمی آن را ذبح نکرده باشد که بعضی نصارا آن را بر صلیب ذبح

می‌کنند، بنابراین، پوشیدن آن برای توجایز است؛ در صورتی که به وسیله یکی از شیعیان یا فردی از اهل سنت که مورد اعتماد تو است، ذبح شود.»

(ب) سند روایت

محمد بن احمد قمی

نمازی علیه السلام (۱۳۶۳ق) در مورد ایشان می‌فرماید:

«لیس له ثالث في الأرض في التقرب من الأصل. نقله الكشي عن أحمد بن إبراهيم أبي حامد المراغي. انتهى. وبالجملة هو ثقة وکیل العسكري عليه السلام؛ كما قاله المجلسي و الشيخ في المناقب، ص ۴۲۳؛ و من وكلائه (يعني أبا محمد العسكري عليه السلام)؛ محمد بن أحمد بن جعفر و جعفر بن سهيل الصيقل وقد أدركا أباه وابنه.»^۱

کشی علیه السلام نقل می‌کند: «ابو جعفر محمد بن احمد بن جعفر قمی عطار در نزدیک بودن به امام زمان علیه السلام سومی نداشت.» شیخ علیه السلام و علامه مجلسی علیه السلام می‌فرمایند: «در کل او ثقة و وکیل امام عسکری علیه السلام بود.»

در مناقب چنین آمده است: «از وکلای امام عسکری علیه السلام محمد بن احمد بن جعفر و جعفر بن سهیل صیقل بودند و پدر امام عسکری علیه السلام و فرزند ایشان را درک کرده‌اند.»

بنابراین، از این توقیع استفاده می‌شود که ایشان از سوی امام علیه السلام نمایندگی نداشته است؛ اما گاهی امام علیه السلام به او ارجاع می‌داد.

آیت الله خویی علیه السلام می‌فرماید:

فهرست اسامی در دوران نبوت صغری (۱) «نواب» (براهمه)

«محمد بن أحمد بن جعفر القمي العطار: أبو جعفر، تقدم في ترجمة أحمد بن إبراهيم أبو حامد المراغي، عن الكشي (٤١٢) أنه قال: كتب أبو جعفر محمد بن أحمد بن جعفر القمي العطار، وليس له ثالث في الأرض في القرب من الأصل يصفنا لصاحب الناحية (الحديث). وعده الشيخ في رجاله من أصحاب العسكري عليه السلام (١٧)، قائلا: «محمد بن أحمد بن جعفر [الجعفري] القمي: وكيله عليه السلام، أدرك أبا الحسن عليه السلام»^١

محمد بن احمد بن جعفر قمی عطار ابو جعفر

در ترجمه احمد بن ابراهيم ابو حامد مراغی از کشی رحمته الله گذشت که فرمود: «ابو جعفر محمد بن احمد بن جعفر قمی عطار نامه ای نوشت، کسی که در زمین در نزدیک بودن به امام زمان عجل الله تعالی فرجه سومی نداشت، ما را به امام عليه السلام معرفی می کند.» شیخ رحمته الله در رجالش او را از اصحاب امام عسکری عليه السلام شمرده و می گوید: «محمد بن احمد بن جعفر قمی وکیل امام عليه السلام بود و امام عسکری عليه السلام را نیز درک کرده است.»

ج) منابع روایت:

۱. راوندی، قطب الدین، الخرائج والجرائح (ج ۲، ص ۷۰۲، ح ۱۸)، به طور مرسل؛
۲. نیلی نجفی، بهاء الدین، منتخب الانوار المضيئة (ص ۱۳۶)؛
۳. حرّ عاملی، محمد بن حسن، اثبات الهداة (ج ۳، ص ۶۹۶، ح ۱۲۷)؛

۴. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار (ج ۵۳، ص ۱۹۷، ح ۲۳؛ ج ۶۶، ص ۲۶، ح ۲۶؛ ج ۸۳، ص ۲۲۷، ح ۱۶)؛
 ۵. نوری، حسین بن محمد تقی، مستدرک الوسائل (ج ۲، ص ۵۸۷، ح ۱؛ ج ۳، ص ۱۹۷، ح ۱)؛
 ۶. معجم الأحادیث الإمام المهدي عليه السلام (ج ۶، ص ۱۳۶).
- این توقیعات بر طبق آن فتوا داده و یا در کتب فقهی مطرح شده است.

جلسه شانزدهم

ادامه روایات نایب دوم

روایت نهم (توقیع پنجم)

الف) متن روایت

«وَأَخْبَرَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِي الْعَبَّاسِ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ نُوحٍ عَنْ أَبِي نَضْرٍ هَبَةَ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْكَاتِبِ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو الْحَسَنِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ تَرْبِكَ [بُرَيْكٍ] الرَّهَّائِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُوسَى بْنِ بَابُوَيْهِ أَوْ قَالَ أَبُو الْحَسَنِ [عَلِيُّ بْنُ] أَحْمَدَ الدَّلَّالَ الْقُمِّيَّ قَالَ: اخْتَلَفَ جَمَاعَةٌ مِنَ الشَّيْعَةِ فِي أَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ قَوَّضَ إِلَى الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ يَخْلُقُوا أَوْ يَرْزُقُوا فَقَالَ قَوْمٌ هَذَا مُحَالٌ لَا يَجُوزُ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى لِأَنَّ الْأَجْسَامَ لَا يَقْدِرُ عَلَى خَلْقِهَا غَيْرَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَقَالَ آخَرُونَ بَلِ اللَّهُ تَعَالَى أَقْدَرُ الْأَئِمَّةَ عَلَى ذَلِكَ وَفَوَّضَهُ إِلَيْهِمْ فَخَلَقُوا وَرَزَقُوا وَتَنَازَعُوا فِي ذَلِكَ تَنَازُعاً شَدِيداً فَقَالَ قَائِلٌ مَا بَالُكُمْ لَا تَرْجِعُونَ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدٍ بْنِ عُثْمَانَ الْعُمَرِيِّ فَتَسْأَلُونَهُ عَنْ ذَلِكَ فَيُوضِّحَ لَكُمْ الْحَقَّ فِيهِ فَإِنَّهُ الطَّرِيقُ إِلَى صَاحِبِ الْأَمْرِ عَجَّلَ اللَّهُ فَرَجَهُ فَرَضِيَّتِ الْجَمَاعَةُ بِأَبِي جَعْفَرٍ وَسَلَّمَتْ وَأَجَابَتْ إِلَى قَوْلِهِ فَكَتَبُوا الْمَسْأَلَةَ وَأَنْفَذُوهَا إِلَيْهِ فَخَرَجَ إِلَيْهِمْ مِنْ جِهَتِهِ تَوْقِيعٌ نُسَخَتْهُ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى هُوَ الَّذِي خَلَقَ الْأَجْسَامَ وَقَسَمَ الْأَرْزَاقَ لِأَنَّهُ لَيْسَ بِجِسْمٍ وَلَا حَالٍ فِي جِسْمٍ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ وَأَمَّا

الْأَمَّةُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِنَّهُمْ يَسْأَلُونَ اللَّهَ تَعَالَى فَيَخْلُقُ وَيَسْأَلُونَهُ فَيَرْزُقُ إِجْبَاباً لِمَسْأَلَتِهِمْ وَاعْظَمَاءَ لِحَقِّهِمْ»^۱

محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه یا ابوالحسن علی بن احمد دلالی قمی، یکی از این دو نفر می گوید: «عده ای از شیعیان در این مسئله اختلاف داشتند؛ آیا خداوند متعال خلق کردن و روزی دادن را به ائمه علیهم السلام تفویض [و واگذار] کرده است؟»

عده ای گفتند: «این امر محال بوده و انجام آن بر خداوند متعال جایز نیست؛ چون تنها خداوند می تواند اجسام را خلق کند.» عده ای نیز می گفتند: «خداوند تعالی ائمه علیهم السلام را بر این کار قادر و به ایشان تفویض می کند؛ به همین خاطر، آنان [به قدرت و اذن الهی] خلق می کنند و روزی می دهند.» بنابراین، اختلاف و نزاع شدیدی در این مورد به وجود آمد.

در این میان شخصی اظهار کرد: «چرا به ابوجعفر محمد بن عثمان عمری (نایب خاص حضرت) [مراجعه و در این باره از او سؤال نمی کنید؟ تا اینکه عقیده درست روشن گردد؛ چون او راه رسیدن به صاحب الامر علیه السلام است.»

همه آنان، برای مراجعه به ابوجعفر رضایت داده و دعوت او را اجابت کردند. بنابراین، مسئله را نوشته و برای ایشان فرستادند. از سوی ناحیه مقدسه برایشان توقیعی به این ترتیب صادر شد:

«به طور قطع خداوند متعال است که اجسام را خلق کرده و روزی را تقسیم کرده است؛ زیرا، خداوند نه جسم است و نه در جسمی حلول کرده، چیزی شبیه او نیست و شنونده و داناست. اما امامان علیهم السلام از خداوند درخواست

کتاب در دوران نبوت ص ۱۱۰ (فوار بر اربعه)

می‌کنند، حق تعالی خلق می‌کند. آن‌ها می‌خواهند، خداوند روزی می‌دهد؛ یعنی خداوند به خاطر بزرگی حق آنان، درخواستشان را اجابت می‌فرماید.»

ب) منابع روایت:

۱. طوسی، محمد بن حسن، الغیبه (ص ۲۹۳، ح ۲۴۸)؛
۲. طبرسی، فضل بن حسن، الإحتجاج (ج ۲، ص ۴۷۱)؛
۳. حرّ عاملی، محمد بن حسن، اثبات الهداة (ج ۳، ص ۷۵۷، ح ۴۳ و ص ۷۶۳، ح ۶۵)؛
۴. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار (ج ۲۵، ص ۳۲۹، ح ۴)؛
۵. فیض کاشانی، محمد بن محسن، معادن الحکمة (ج ۲، ص ۲۸۲)؛
۶. معجم الأحادیث الإمام المهدي عليه السلام (ج ۶، ص ۱۳۵).

ج) توضیح روایت

«اِخْتَلَفَ جَمَاعَةٌ مِنَ الشَّيْعَةِ فِي أَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ فَوَّضَ إِلَى الْأَمَّةِ عليه السلام أَنْ يَخْلُقُوا أَوْ يَزْرُقُوا.»

برخی راویان به غلو متهم شده‌اند که برای صحت این نسبت، ابتدا باید معنای غلورا بدانیم. در این صورت، نمی‌توان هر کسی که مقاماتی را به ائمه عليه السلام نسبت داد، غالی نامید. مقامات ائمه عليه السلام امروز از ضروریات مذهب و اعتقادات ما است. گاهی نیز اتهام غلواز سوی علمای عامه به شخصیتی وارد می‌شود؛ زیرا غلو در نظر آنان به این معناست که شخصی امیرالمؤمنین عليه السلام را بر صحابه مقدم بدارد و اعتقاد به جانشینی ایشان پس از

پیامبر ﷺ داشته باشد.

یزدی رحمته (۱۲۹۸ش) در مورد غالیان چنین فتوا می دهد:

«لا اشكال فی نجاسة الغلات»

آیت الله خوئی رحمته برگفتار ایشان تعلیقه ای دارد و غلات را به سه قسمت تقسیم می کند.

«الغلاة على طوائف:

۱. فمنهم من يعتقد الربوبية لأمر المؤمنين عليه السلام أو أحد الأئمة الطاهرين عليهم السلام فيعتقد بأنه الرب الجليل وأنه الإله المجسم الذي نزل إلى الأرض، وهذه النسبة لو صحت و ثبت اعتقادهم بذلك فلا إشكال في نجاستهم و كفرهم لأنه إنكار لألوهيته سبحانه، لبداهة أنه لا فرق في إنكارها بين دعوى ثبوتها لزيد أو للأصنام و بين دعوى ثبوتها لأمر المؤمنين عليهم السلام لاشتراكهما في إنكار ألوهيته تعالى و هو من أحد الأسباب الموجبة للكفر.

۲. و منهم من ينسب إليه الاعتراف بألوهيته سبحانه إلا أنه يعتقد أن الأمور الراجعة إلى التشريع و التكوين كلها بيد أمير المؤمنين عليه السلام أو أحدهم عليهم السلام، فيرى أنه المحي و الممیت و أنه الخالق و الرازق و أنه الذي أيد الأنبياء السالفين سرّاً و أيد النبي الأكرم صلوات الله عليه جهراً. و اعتقادهم هذا و إن كان باطلاً واقعاً و على خلاف الواقع حقاً، حيث إن الكتاب العزيز يدل على أن الأمور الراجعة إلى التكوين و التشريع كلها بيد الله سبحانه، إلا أنه ليس مما له موضوعية في الحكم بكفر الملتزم به. نعم، الاعتقاد بذلك عقيدة التفويض لأن معناه أن الله سبحانه ك بعض السلاطين و الملوك قد عزل نفسه عما يرجع إلى تدبير مملكته و فوض الأمور الراجعة إليها إلى أحد وزرائه، و هذا كثيراً ما يتراءى في الأشعار المنظومة بالعربية أو الفارسية، حيث ترى أن الشاعر

تقریر
در دوران
پیشین
صحنه
(۱) (۲)
چون
آنچه

يسند إلى أمير المؤمنين عليه السلام بعضاً من هذه الأمور.

و عليه فهذا الاعتقاد إنكار للضروري، فإنّ الأمور الراجعة إلى التكوين و التشريع مختصة بذات الواجب تعالى، فيبيني كفر هذه الطائفة على ما قدّمناه من أن إنكار الضروري هل يستتبع الكفر مطلقاً أو أنه إنما يوجب الكفر فيما إذا رجع إلى تكذيب النبي صلى الله عليه وآله كما إذا كان عالماً بأن ما ينكره ثبت بالضرورة من الدين؟ فنحكم بكفرهم على الأول و أمّا على الثاني فنفصل بين من اعتقد بذلك لشبهة حصلت له بسبب ما ورد في بعض الأدعية و غيرها مما ظاهره أنهم عليهم السلام مفوضون في تلك الأمور من غير أن يعلم باختصاصها لله سبحانه، و بين من اعتقد بذلك مع العلم بأن ما يعتقده مما ثبت خلافه بالضرورة من الدين بالحكم بكفره في الصورة الثانية دون الاولى.

٣. و منهم من لا يعتقد بربوبية أمير المؤمنين عليه السلام و لا بتفويض الأمور إليه و إنما يعتقد أنه عليه السلام و غيره من الأئمة الطاهرين ولاة الأمور أنهم عاملون لله سبحانه و أنهم أكرم المخلوقين عنده فينسب إليهم الرزق و الخلق و نحوها، لا بمعنى إسنادها إليهم عليهم السلام حقيقة لأنه يعتقد أن العامل فيها حقيقة هو الله، بل كإسناد الموت إلى ملك الموت و المطر إلى ملك المطر و الإحياء إلى عيسى عليه السلام كما ورد في الكتاب العزيز ﴿وَأُخِي الْمُتَوَقِّ بِأَذْنِ اللَّهِ﴾ و غيرها مما هو من إسناد فعل من أفعال الله سبحانه إلى العاملين له بضرب من الاسناد. و مثل هذا الاعتقاد غير مستتبع للكفر ولا هو إنكار للضروري، فعّد هذا القسم من أقسام الغلو نظير ما نقل عن الصدوق (قدس سره) عن شيخه ابن الوليد: أن نبي السهو عن النبي صلى الله عليه وآله أول درجة الغلو. و الغلو بهذا المعنى الأخير مما لا محذور فيه بل لا مناص عن الالتزام به في الجملة.^١

«غلات چند دسته هستند:

۱. کسانی که معتقد به ربوبیت امیرالمؤمنین علیه السلام یا یکی از ائمه طاهر علیهم السلام هستند؛ در نتیجه، معتقدند امیرالمؤمنین علیه السلام رب جلیل و همان خدای مجسم است که به زمین آمده است؛ این نسبت، اگر صحت داشته باشد و نیز ثابت شود که چنین اعتقادی دارند، اشکالی در حکم به نجاست و کفر آنان نیست؛ چون این اعتقاد انکار الوهیت خداوند سبحان است؛ به جهت این که در انکار الوهیت خداوند، فرقی بین ادعای آن برای زید یا بت‌ها و بین ادعای ثبوت آن برای امیرالمؤمنین علیه السلام وجود ندارد؛ چون هر دو، در انکار الوهیت خداوند تعالی مشترک هستند و این از اسبابی است که باعث کفر می‌شود.

۲. کسانی که اعتراف به الوهیت خداوند سبحان دارند؛ جز این که به این نیز اعتقاد دارند که امور مربوط به تشریع و تکوین همه به دست امیرالمؤمنین علیه السلام یا یکی از ائمه علیهم السلام است. در نتیجه، معتقدند که اوزنده می‌کند، می‌میراند، خالق و رازق هست. او بود که انبیای گذشته را در نهان یاری و پیروز کرد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را به طور آشکار یاری می‌کرد. این اعتقاد آن‌ها در واقع باور باطل و خلاف واقعیت است؛ زیرا قرآن دلالت دارد بر این که امور مربوط به تکوین و تشریع همه به دست خداوند سبحان است؛ جز این که چنین اعتقادی ملازمه با کفر شخص ندارد؛ اما باور به آن، اعتقاد مفوضه است؛ چون به این معناست که خداوند سبحان، مانند برخی پادشاهان و ملوک، تدبیر مملکت را از خود عزل کرده و آن را به یکی از وزیرهایش واگذار کرده است. این اعتقاد به فراوانی در اشعار منظوم عربی و فارسی دیده می‌شود؛ چنانچه می‌بینی که شاعر بعضی از این امور را به امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت می‌دهد.

بنابراین، این اعتقاد، انکار ضروری دین است؛ چون امور راجع به تکوین و تشریع مختص به ذات خداوند متعال است. پس، کفر این طایفه مبتنی است بر این که انکار ضروری دین، آیا کفر مطلق را به دنبال دارد یا این که هنگامی موجب کفر می شود که به تکذیب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله منجر شود؛ مانند جایی که می داند که آنچه انکار می کند، ضروری دین است؟ در نتیجه، بر اساس دیدگاه اول، حکم به کفر آن ها می کنیم؛ اما طبق دیدگاه دوم قائل به تفصیل می شویم، بین کسی که به آن معتقد است؛ به جهت شبهه ای که برای او حاصل شده؛ به سبب آنچه در ادعیه و غیر آن وارد شده که ظاهر آن ها تفویض امور به ائمه علیهم السلام است؛ بدون این که بدانند که این امور به خداوند اختصاص دارد؛ و بین کسی که چنین باوری دارد و همراه باورش به این نیز علم دارد که آنچه به آن معتقد است، خلاف آن، به عنوان ضروری دین ثابت شده است. در این صورت، شخص دوم حکم کافر را دارد؛ اما شخص اول چنین نیست.

۳. کسانی که به ربوبیت امیرالمؤمنین علیه السلام معتقد نیستند و باور به تفویض امور به ائمه علیهم السلام نیز ندارد؛ بلکه اعتقاد دارند که امیرالمؤمنین علیه السلام و غیر ایشان از ائمه علیهم السلام سرپرست و از طرف خداوند عامل و مأمور هستند. آنان گرامی ترین مخلوقین نزد خداوند هستند؛ پس، به آنان رزق، خلق و مانند آن را نسبت می دهند؛ نه به این معنا که این امور به طور حقیقت به آنان منسوب است؛ زیرا معتقد است که عامل حقیقی در این امور خداوند است؛ بلکه اسناد او، مانند اسناد مرگ به عزرائیل و باران به فرشته باران و زنده کردن به حضرت عیسی علیه السلام چنانچه در قرآن می فرماید: «و مردگان را به اذن خداوند زنده کرد.» و غیر آن، از اسناد فعلی از افعال خداوند به نوعی از اسناد، به

عاملین آن از طرف خداوند است؛ بنابراین، این نوع از اعتقاد، کفر را به دنبال ندارد و انکار ضروری دین محسوب نمی شود. در نتیجه، این قسم را نیز از اقسام غلو شمردند؛ مانند آنچه از شیخ صدوق رحمته الله از استادش ابن ولید رحمته الله نقل شده است: «نفی سهواً از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اولین درجه غلو است.» غلوه این معنا، اشکالی ندارد؛ بلکه چاره‌ای در التزام به آن نیست، فی الجمله.»

جلسه هفدهم

ادامه روایات نایب دوم

روایت دهم (ملاقات با امام زمان علیه السلام)

الف) متن روایت

«وَرَوَى مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ رَفَعَهُ عَنِ الزَّهْرِيِّ [الزَّهْرَانِي] قَالَ: طَلَبْتُ هَذَا الْأَمْرَ طَلَبًا شَاقًّا حَتَّى ذَهَبَ لِي فِيهِ مَالٌ صَالِحٌ فَوَقَعْتُ إِلَى الْعُمَرِيِّ وَخَدَمْتُهُ وَلَزِمْتُهُ وَسَأَلْتُهُ بَعْدَ ذَلِكَ عَنْ صَاحِبِ الزَّمَانِ عَلَيْهِ السَّلَام فَقَالَ لِي لَيْسَ إِلَيَّ ذَلِكَ وَصُولٌ فَخَضَعْتُ فَقَالَ لِي بِكَزٍّ بِالْغَدَاةِ فَوَافَيْتُ فَاسْتَقْبَلَنِي وَمَعَهُ شَابٌّ مِنْ أَحْسَنِ النَّاسِ وَجْهًا وَأَطْيَبِهِمْ رَاحَةً بِهَيْئَةِ التُّجَّارِ وَفِي كُمِهِ شَيْءٌ كَهَيْئَةِ التُّجَّارِ فَلَمَّا نَظَرْتُ إِلَيْهِ دَنَوْتُ مِنَ الْعُمَرِيِّ فَأَوْمَأَ إِلَيَّ فَعَدَلْتُ إِلَيْهِ وَسَأَلْتُهُ فَأَجَابَنِي عَنْ كُلِّ مَا أَرَدْتُ ثُمَّ مَرَّ لِي دَخَلَ الدَّارَ وَكَانَتْ مِنَ الدُّوَرِ الَّتِي لَا يُكْتَرَتْ لَهَا فَقَالَ الْعُمَرِيُّ إِنَّ أَرَدْتَ أَنْ تَسْأَلَ سَلْ فَإِنَّكَ لَا تَرَاهُ بَعْدَ ذَلِكَ فَذَهَبْتُ لِأَسْأَلَ فَلَمْ يَسْمَعْ وَدَخَلَ الدَّارَ وَمَا كَلَّمَنِي بِأَكْثَرٍ مِنْ أَنْ قَالَ مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ أَخَّرَ الْعِشَاءَ إِلَى أَنْ تَشْتَبِكَ النُّجُومُ مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ أَخَّرَ الْغَدَاةَ إِلَى أَنْ تَنْقُضِيَ النُّجُومُ وَدَخَلَ الدَّارَ.»^١

زهري می گوید: «در طلب زیارت صاحب الزمان علیه السلام خیلی سختی کشیدم، تا جایی که در این راه مال بسیار زیادی خرج کردم تا این که به عمري (نایب خاص امام زمان علیه السلام) رسیدم و به او خدمت کرده و ملازمش شدم. بعد از مدتی، از ایشان درباره امام زمان علیه السلام سؤال کردم، او گفت: «نمی توان به محضر حضرت رسید.» بار دوم التماس کردم، «گفت: فردا صبح بیا.» فردا صبح رفتم؛ به استقبال آمد و همراه او جوانی بود که چهره بسیار زیبا و بوی خوشی داشت که از همه خوش بو تر بود و هیئت و ظاهر تجار را داشت و مثل تجار چیزی در آستینش بود.

وقتی که او را دیدم به سمت عمري رفتم؛ اما او با اشاره به من فهماند که به سمت جوان بروم. به سوی جوان برگشتم و هر چه می خواستم، پرسیدیم، او نیز جوابم را داد. سپس، حرکت کرد تا این که داخل خانه ای شود و آن خانه، از جمله خانه هایی بود که به آن ها اعتنا نمی شد. عمري به من گفت: «بعد از این، ایشان را نخواهی دید. هر چه می خواهی از ایشان بپرس.» رفتم از ایشان اموری را بپرسم؛ اما حضرت اعتنا نکرد و داخل خانه شد، فقط این را فرمودند: «ملعون است، ملعون است، هر کسی نماز عشاء را به تأخیر بیندازد تا آسمان از ستارگان پر شوند. ملعون است، ملعون است، کسی که نماز صبح را به تأخیر بیندازد تا این که ستارگان آسمان ناپدید شوند.» حضرت پس از گفتن این کلمات، وارد خانه شدند.

ب) منابع روایت:

۱. طوسی، محمد بن حسن، الغیبة (ص ۲۷۱، ح ۲۳۶)؛
۲. طبرسی، فضل بن حسن، الإحتجاج (ج ۲، ص ۵۵۶)؛

۳. نیلی نجفی، بهاء الدین، منتخب الانوار المضيئة (ص ۱۴۲)؛
۴. حرّ عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة (ج ۳، ص ۱۴۷، ح ۷)، به نقل از الاحتجاج؛
۵. تبصرة الولی، (ص ۱۶۳، ح ۶۸) از الغیبة شیخ طوسی؛
۶. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار (ج ۵۲، ص ۱۵، ح ۱۳) به نقل از الاحتجاج والغیبة شیخ طوسی؛
۷. معجم الأحادیث الإمام المهدي عجل الله تعالی فرجه (ج ۶، ص ۱۳۷).

ج) بررسی سند روایت

شیخ طوسی رحمه الله می فرماید:

«وَرَوَى مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ رَفَعَهُ عَنِ الزَّهْرِيِّ [الزَّهْرَانِي] قَالَ.»

اگر «رفعه» را به معنای اصطلاح مورد نظر علمای شیعه بگیریم، روایت مرفوع خواهد بود و مرفوع یکی از اقسام مرسل و ضعیف است. اما اگر به معنای اصطلاح اهل سنت بگیریم، در این صورت، این حدیث مرفوع، از اقسام حدیث صحیح است؛ البته مرسل بودن آن به این معنا نیست که روایت را نپذیریم؛ چون این حدیث در فقه مطرح شده و مورد بحث قرار گرفته است و نیز قرائن موجود در روایت، دلالت بر صحت متن آن دارد.

نمازی شاهرودی رحمه الله (۱۳۶۳ق) می فرماید:

«خبر الزهريّ الذي تشرف بزيارة الحجة المنتظر عجل الله تعالی فرجه و سمع منه قوله عجل الله تعالی فرجه: ملعون ملعون من آخر العشاء إلى أن تشتبك النجوم، ملعون ملعون من آخر الغداة إلى أن

تنقضي النجوم.»^۱

«این مطلب دلالت دارد که ایشان این روایت را می پذیرند.»

د) دلالت روایت

«مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ أَخَّرَ الْعِشَاءَ إِلَى أَنْ تَشْتَبِكَ النُّجُومُ مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ أَخَّرَ الْغَدَاةَ إِلَى أَنْ تَنْقُضِيَ النُّجُومُ.»

امام علیه السلام در این روایت کسی را که نماز عشاء را به تأخیر اندازد، مورد لعن قرار داده و حال آنکه برخی وقت عشاء را تا ثلث از شب و بعضی تا پایان شب بیان کرده اند؛ این با لعن امام علیه السلام ناسازگار است. معلّق بحار الانوار در این مورد می فرماید:

«لفظ «العشاء» مصحف والصحيح «المغرب» وذلك لان وقته المسنون يبتدئ من سقوط الحمرة الى سقوط الشفق المساوق لاشتباك النجوم فمن آخر صلاة المغرب عن اشتباك النجوم خالف السنة كما أن وقت صلاة الصبح المسنون يبتدئ من الغلس الى ظهور الشفق المساوق لانقضاء النجوم فمن آخرها الى انقضاء النجوم قد خالف السنة.»^۲

«لفظ عشاء، مصحف (اشتباه شده) است و صحیح آن، مغرب است [البته این کلام ایشان خیلی بعید است.]; زیرا وقت مستحبی نماز عشاء از سقوط حمرة تا سقوط شفق که برابر با همان زمانی است که ستارگان آسمان به صورت شبکه درآیند؛ پس، کسی که نماز مغرب را تا شبکه شدن ستارگان

قوله «مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ أَخَّرَ الْعِشَاءَ إِلَى أَنْ تَشْتَبِكَ النُّجُومُ مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ أَخَّرَ الْغَدَاةَ إِلَى أَنْ تَنْقُضِيَ النُّجُومُ.» در دوران نبوت صغری (۱) قول (۲) «اربعة»

۱. نمازی شاهرودی، علی، مستدرکات علم رجال الحديث، ج ۸، ص ۵۱۶.

۲. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۶.

به تأخیر اندازد، با سنت مخالفت کرده است. [بر فرض قبول این که عشاء تصحیف شده و در اصل مغرب بوده، باز هم نمی توان پذیرفت که کسی که خلاف سنت عمل کرده، به صرف عمل نکردن به امر مستحبی، مورد لعن امام علیه السلام قرار بگیرد.] همچنان که وقت فضیلت و استحباب نماز صبح از تاریکی صبح تا ظاهر شدن شفق است که برابر است با ازدید پنهان شدن ستارگان. پس، کسی که نماز صبح را تا زمان ازدید پنهان شدن ستارگان به تأخیر اندازد، با سنت مخالفت کرده است.

حرّ عاملی رحمته الله در مورد این عبارت می فرماید:

«أَقُولُ: لَعَلَّ الْمُرَادَ مَنْ أَخَّرَ الْعِشَاءَ وَيَكُونُ اللَّعْنُ بِاعْتِبَارِ تَأْخِيرِ الْمَغْرِبِ لِمَا تَقَدَّمَ أَوْ يَكُونُ مَخْصُوصاً بِمَنْ يُؤَخِّرُ الْعِشَاءَ بَعْدَ الْفَرَاغِ مِنَ الْمَغْرِبِ مُعْتَقِداً وَجُوبَ التَّأْخِيرِ لِمَا مَرَّ وَكَذَا الْغَدَاةُ وَاللَّهُ أَعْلَمُ مَا تَقَدَّمَ مَا يَدُلُّ عَلَى الْمَقْصُودِ فِي عِدَّةِ أَحَادِيثَ هُنَا وَفِي أَعْدَادِ الْفَرَائِضِ وَنَوَافِلِهَا وَيَأْتِي مَا يَدُلُّ عَلَيْهِ.»^۱

«شاید مراد کسی باشد که عشاءین را به تأخیر بیاندازد؛ لعن در روایت به اعتبار تأخیر مغرب به جهت آنچه مقدم شد، یا این که لعن مخصوص فردی است که عشاء را بعد از فراغ از مغرب به اعتقاد وجوب تأخیر به تأخیر اندازد؛ به جهت آنچه گذشت. در مورد نماز صبح نیز همین گونه است.»^۲

۱. حرّ عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، ج ۴، ص ۲۰۱.

۲. رک: وسائل الشیعة، ج ۴، ص ۱۸۳، باب «أَنَّ أَوَّلَ وَقْتِ الْمَغْرِبِ وَالْعِشَاءِ الْغُرُوبُ وَآخِرُهُ نِصْفُ اللَّيْلِ وَيَخْتَصُّ الْمَغْرِبُ مِنْ أَوَّلِهِ بِمُقْدَارِ آدَائِهَا وَكَذَا الْعِشَاءُ مِنْ آخِرِهِ.» و ص ۱۹۹، باب «تَأْكِيدِ اسْتِحْبَابِ تَأْخِيرِ الْعِشَاءِ حَتَّى تَذْهَبَ الْخُمْرَةُ الْمَغْرِبِيَّةُ وَأَنَّ آخِرَ وَقْتِ فَضِيلَتِهَا ثُلُثُ اللَّيْلِ.»

روایت یازدهم (توقیع ششم)

الف) متن روایت

«وَحَدَّثَنَا أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْأَسْوَدُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: دَفَعَتْ إِلَيَّ امْرَأَةٌ سَنَةً مِنَ السِّنِينَ ثُوبًا وَقَالَتْ احْمِلْهُ إِلَى الْعَمْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَحَمَلْتُهُ مَعَ ثِيَابٍ كَثِيرَةٍ فَلَمَّا وَافَيْتُ بَغْدَادَ أَمَرَنِي بِتَسْلِيمِ ذَلِكَ كُلِّهِ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ الْعَبَّاسِ الْقُمِّيِّ فَسَلَّمْتُهُ ذَلِكَ كُلَّهُ مَا خَلَا ثُوبَ الْمَرْأَةِ فَوَجَّهَ إِلَيَّ الْعَمْرِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَقَالَ ثُوبُ الْمَرْأَةِ سَلَّمَهُ إِلَيْهِ فَذَكَرْتُ بَعْدَ ذَلِكَ أَنَّ امْرَأَةً سَلَّمَتْ إِلَيَّ ثُوبًا وَطَلَبْتُهُ فَلَمْ أَجِدْهُ فَقَالَ لِي لَا تَعْمَمَ فَإِنَّكَ سَتَجِدُهُ فَوَجَدْتُهُ بَعْدَ ذَلِكَ وَلَمْ يَكُنْ مَعَ الْعَمْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ نُسْخَةٌ مَا كَانَ مَعِي.»^۱

محمد بن علی اسود می گوید: «سالی از سال ها زنی لباسی به من داد و گفت: آن را نزد عمری ببر؛ آن را به همراه لباس های زیادی نزد او بردم. وقتی به بغداد رسیدم، دستور داد آن ها را به محمد بن عباس قمی تقدیم کنم و من نیز همه جامه ها را به جز جامه آن زن، به وی تسلیم کردم. بعد از آن، عمری فردی را به نزد من فرستاد و گفت: جامه آن زن را نیز به وی بده. در آن هنگام، یادم آمد که زنی جامه ای به من داده بود؛ در جست و جوی آن برآمدم، ولی آن را نیافتم. آنگاه، به من گفت: غم مخور، به زودی آن را خواهی یافت. سپس، لباس را پیدا کردم. نزد عمری - که خدا از او راضی باشد - صورتی از جامه هایی که نزد من بود، وجود نداشت.»

در دوران پیش از اسلام (۱) «توقیع ششم»

جلسه هجدهم

ادامه روایات نایب دوم

محمد بن عثمان سالیان متمادی در خدمت این بیت و در خدمت ناحیه مقدسه بود. قضایا، کرامات، معجزات و توقیعات بسیاری در این پنجاه سال به وسیله ایشان رسیده است، در حال حاضر، قسمت کمی از آن‌ها، در دسترس است. سید ابوالحسن اصفهانی می‌فرماید: «اگر استفتائاتی که جواب دادم را جمع‌آوری می‌کردم، یک دوره جواهر؛ یعنی ۴۴ جلد می‌شد.» این در حالی است که محمد بن عثمان به مدت پنجاه سال با خود امام معصوم علیه السلام در ارتباط و جواب مسائل را از ایشان دریافت می‌کرد؛ اما متأسفانه، بخش اندکی از آن‌ها، به دست ما رسیده است.

روایت دوازدهم (توقیع هفتم)

الف) متن روایت

«وَأَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مَيْبِلٍ قَالَ قَالَ عَمِّي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مَيْبِلٍ دَعَانِي أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عُثْمَانَ السَّمَّانُ الْمَعْرُوفُ بِالْعَمْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَأَخْرَجَ إِلَيَّ ثَوْبَاتٍ مُعْلَمَةً وَصُرَّةً فِيهَا ذَرَاهِمُ فَقَالَ لِي يَحْتَاجُ أَنْ تَصِيرَ بِنَفْسِكَ إِلَى وَاسِطٍ فِي هَذَا الْوَقْتِ وَتَدْفَعَ مَا دَفَعْتُ إِلَيْكَ إِلَى أَوَّلِ رَجُلٍ يَلْقَاكَ عِنْدَ صُعُودِكَ مِنَ الْمَرْكَبِ إِلَى الشَّطْرِ

بِوَاسِطٍ قَالَ فَتَدَاخَلْنِي مِنْ ذَلِكَ غَمٍّ شَدِيدٍ وَقُلْتُ مِثْلِي يُرْسَلُ فِي هَذَا الْأَمْرِ وَيَحْمِلُ هَذَا الشَّيْءَ الْوُثْقَ قَالَ فَخَرَجْتُ إِلَى وَاسِطٍ وَصَعِدْتُ مِنَ الْمَرْكَبِ فَأَوَّلُ رَجُلٍ يَلْقَانِي سَأَلْتُهُ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ قَطَاةٍ الصَّيْدَلَانِيِّ^١ وَكَيْلِ الْوَقْفِ بِوَاسِطٍ فَقَالَ أَنَا هُوَ مَنْ أَنْتَ فَقُلْتُ أَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدَ بْنِ مَثِيلٍ قَالَ فَعَرَفَنِي بِاسْمِي وَسَلَّمْ عَلَيَّ وَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ وَتَعَانَقْنَا فَقُلْتُ لَهُ أَبُو جَعْفَرُ الْعَمَرِيُّ يَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامَ وَدَفَعَ إِلَيَّ هَذِهِ الثَّوْبِيَّاتِ وَهَذِهِ الصُّرَّةُ لِأُسْلَمَهَا إِلَيْكَ فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ فَإِنَّ مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْحَائِرِيَّ قَدْ مَاتَ وَخَرَجْتُ لِإِصْلَاحِ كَفَنِهِ فَحَلَّ الثَّيَابَ وَإِذَا فِيهَا مَا يَخْتِاجُ إِلَيْهِ مِنْ حَبَرٍ وَثِيَابٍ وَكَافُورٍ فِي الصُّرَّةِ وَكِرَاءِ الْحَمَالِينَ وَالْحَقَّارِ قَالَ فَشَيْعُنَا جَنَازَتَهُ وَانْصَرَفْتُ^٢.

جعفر بن محمد بن مَثِيل می گوید: «ابو جعفر محمد بن عثمان سَمَّان، معروف به عمری، مرا فراخواند و چند تکه پارچه راه راه و یک کیسه ای که چند درهم در آن بود به من داد و گفت: لازم است هم اکنون، به واسط بروی و این ها را که به تودادم، به اولین فردی که پس از سوار شدن بر مرکب، برای رفتن به شَطِّ واسط، به استقبال تو می آید، تحویل بدهی. می گوید: از این مأموریت، اندوه شدیدی در دلم نشست و با خود گفتم: آیا مثل منی را با این کالای کم ارزش، به چنین مأموریتی می فرستند؟

می گوید: به واسط رفتم و بر مرکب سوار شدم و از اولین شخصی که مرا دید، پرسیدم: حسن بن محمد بن قطاة صیدلانی، وکیل وقف، در واسط کجاست؟

گفت: من هستم، تو کیستی؟ گفتم: من جعفر بن محمد بن مَثِيل هستم.

در دوران نبوت صغری (ع) (نور) (اربعه)

١. الصیدلان؛ قرية من قرى الواسط.

٢. صدوق، محمد بن علی، کمال الدین و تمام النعمة، ج ٢، ص ٥٠٤.

می‌گوید: او مرا به نام می‌شناخت، بر من سلام کرد و من نیز بروی سلام کردم و معانقه کردیم. گفتم: ابو جعفر عمری سلام می‌رساند و این چند تکه پارچه و این کیسه را داده است تا به شما تسلیم کنم. گفت: الحمد لله، محمد بن عبدالله حائری درگذشته است و من برای فراهم کردن کفن او، بیرون آمده‌ام. جامه‌دان را گشود و به ناگاه دیدیم که در آن، لوازم مورد نیاز، از قبیل کفن و کافور موجود بود و اجرت حمال و حقّار نیز در آن کیسه بود. می‌گوید: تابوتش را تشییع کردیم و من برگشتم.»

(ب) منابع روایت:

۱. صدوق، محمد بن علی، کمال الدین و تمام النعمة (ج ۲، ص ۵۰۴، ح ۳۵)؛
۲. راوندی، قطب الدین، الخرائج والجرائح (ج ۳، ص ۱۱۱۹، ح ۳۵)؛
۳. طوسی، ابن حمزه، الثاقب فی المناقب (ص ۵۹۸، ح ۵۴۲)، در سند آن جعفر بن احمد است؛
۴. حرّ عاملی، محمد بن حسن، اثبات الهداة (ج ۳، ص ۶۷۸، ح ۷۹)، به نقل از کمال الدین؛
۵. بحرانی، سید هاشم، مدینه معاجز الأئمة الاثني عشر و دلائل الحُجَج علی البَشَر (ج ۸، ص ۱۷۵، ح ۲۷۷۳)؛
۶. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار (ج ۵۱، ص ۳۳۶، ح ۶۳)، به نقل از کمال الدین؛
۷. صافی گلپایگانی، لطف الله، منتخب الأثر (ص ۳۹۶، ح ۷)؛
۸. معجم الأحادیث الإمام المهدي (عجل الله تعالی فرجه) (ج ۶، ص ۱۴۴).

ج) بررسی سند روایت

«وَأَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مَيْتِيلٍ قَالَ قَالَ عَلِيُّ بْنُ جَعْفَرٍ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مَيْتِيلٍ»

محمد بن علی بن متیل

آیت الله خویی رحمته الله می گوید:

«وی از مشایخ صدوق است.»

این بحث مطرح است که آیا مشایخ ثقات، ثقه هستند؟ نسبت به مشایخ نجاشی رحمته الله این کلام را اذعان کرده اند که مشایخ ایشان، ثقه هستند؛ اما درباره مشایخ صدوق رحمته الله چنین سخنی نگفته اند. البته اگر این مبنا را بپذیریم که مشایخ ثقات، ثقه هستند، می توان حکم به توثیق ایشان کرد؛ در غیر این صورت، توثیق خاصی در رابطه با وی نیافتیم؛ مگر این که نسبت به این مورد، ظن به اعتبار و حسن بودن ایشان پیدا می کنیم؛ چون شیخ صدوق رحمته الله در مسائل مربوط به امامت که از اهمیت ویژه ای برخوردار است، از شخص ضعیف روایت نقل نمی کند. سبزواری نیز می فرماید: «در رجال، ظنون اجتهادی نیز کفایت می کند.»

به نظر ما، اگر ایشان ثقه نباشد، حداقل حسن هست.

جعفر بن محمد بن متیل

در مورد ایشان نیز مطلبی در کتاب های رجالی نیست.

اما در مجموع، این روایات، تواتر اجمالی دارد؛ یعنی قطع به صدور بسیاری از این احادیث از جانب امام معصوم و وکلای ایشان داریم.

فهرست اسامی در دوران نبوت و خلافت

الف) متن روایت

«وَأَخْبَرَنِي الْحُسَيْنُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنِ ابْنِ نُوحٍ عَنْ أَبِي نَصْرِ هَبَةَ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنِي خَالِي أَبُو إِبْرَاهِيمَ جَعْفَرُ بْنُ أَحْمَدَ النَّوْجِيَّ قَالَ قَالَ لِي أَبِي أَحْمَدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ وَ عَمِّي أَبُو جَعْفَرٍ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ إِبْرَاهِيمَ وَ جَمَاعَةٌ مِنْ أَهْلِنَا يَعْنِي بَنِي نَوْجَتٍ أَنَّ أَبَا جَعْفَرٍ الْعُمَرِيَّ لَمَّا اسْتَدَّتْ حَالُهُ اجْتَمَعَ جَمَاعَةٌ مِنْ وَجُوهِ الشَّيْعَةِ مِنْهُمْ أَبُو عَلِيٍّ بْنُ هَمَّامٍ وَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ الْكَاتِبُ وَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْبَاقَطَانِيُّ وَ أَبُو سَهْلٍ إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَلِيٍّ النَّوْجِيُّ وَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ بْنُ الْوَجَنَاءِ وَ غَيْرُهُمْ مِنَ الْوُجُوهِ [وَ] الْأَكَابِرِ فَدَخَلُوا عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَقَالُوا لَهُ. إِنْ حَدَّثَ أَمْرٌ فَنَّ يَكُونُ مَكَانَكَ فَقَالَ لَهُمْ هَذَا أَبُو الْقَاسِمِ الْحُسَيْنُ بْنُ رُوحٍ بْنُ أَبِي بَحْرٍ النَّوْجِيُّ الْقَائِمُ مَقَامِي وَ السَّفِيرُ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ صَاحِبِ الْأَمْرِ عليه السلام وَ الْوَكِيلُ [لَهُ] وَ الثَّقَّةُ الْأَمِينُ فَارْجِعُوا إِلَيْهِ فِي أُمُورِكُمْ وَ عَوَّلُوا عَلَيْهِ فِي مُهِمَّاتِكُمْ فَبَدَّلَكَ أُمِرْتُ وَ قَدْ بَلَغْتُ.»^۱

جعفر بن احمد نوبختی می گوید: «پدرم، احمد و عموم، عبدالله بن ابراهیم و تعدادی از اهل ما؛ یعنی طایفه نوبخت، به من خبر دادند که وقتی بیماری ابوجعفر عمری شدت یافت، تعدادی از بزرگان شیعه، از جمله ابوعلی بن همام،^۲ ابو عبدالله بن محمد کاتب، ابو عبدالله باقطنی،^۳ ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی، ابو عبدالله بن وجناء^۴ و تعداد دیگری جمع شدند،

۱. طوسی، محمد بن حسن، الغیة، ص ۳۷۱.

۲. ایشان از شخصیت های بزرگ شیعه است.

۳. وحید بهبهانی رحمته الله از علامه رحمته الله نقل می کند: «او از سرشناسان شیعه بود.»

۴. شیخ صدوق رحمته الله ایشان را جزء افرادی نقل می کند که امام زمان رحمته الله را دیده اند.

به نزد ابوجعفر رفتند و به او گفتند: «اگر حادثه مرگ برای توافق بیفتد، چه کسی جانشین شما می شود؟» ابوجعفر به آن ها گفت: «این ابوالقاسم، حسین بن روح بن ابی بحرنوبختی است که جانشین من و سفیر بین شما و صاحب الامر علیه السلام خواهد بود؛ وکیل و مورد اعتماد حضرت است؛ پس، در مسائلتان به او مراجعه کنید و در امورات مهم به او اعتماد کرده و بدانید که من مأمور شده ام، این را به شما برسانم و رساندم.»

از این روایت، مقام محمد بن عثمان و ارتباط وی با امام و تثبیت سفیر سوم استفاده می شود.

ب) منابع روایت:

۱. طوسی، محمد بن حسن، الغیبه (ص ۳۷۱، ح ۳۴۲)؛
۲. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار (ج ۵۱، ص ۳۵۵، ذیل ح ۶)؛
۳. صافی گلپایگانی، لطف الله، منتخب الاثر (ص ۳۹۶، ح ۸)؛
۴. معجم الأحادیث الإمام المهدي علیه السلام (ج ۶، ص ۱۴۵).

روایت چهاردهم (توقیع نهم)

الف) متن روایت

«وَأَخْبَرَنِي جَمَاعَةٌ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْأَسْوَدِ الْقُمِّيُّ أَنَّ أَبَا جَعْفَرٍ الْعَمَرِيَّ قُدِّسَ سِرُّهُ حَفَرْنَا نَفْسَهُ قَبْرًا وَسَوَّاهُ

بِالسَّاحِ^۱ فَسَأَلْتُهُ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ لِلنَّاسِ أَشْبَابٌ [وَأَسَأَلْتُهُ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ قَدْ أَمِرْتُ أَنْ أَجْمَعَ أَقْرَبِي فَتَاتَ بَعْدَ ذَلِكَ بِشَهْرَيْنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَأَرْضَاهُ].^۲

محمد بن علی بن اسود قمی گفت: «ابو جعفر عمری قبری برای خودش حفر و با چند تخته آن را آماده و مهیا کرده بود. علت این مسأله را از او پرسیدم، گفت: «اسبابی برای مردم هست.» باز هم علت این کار را از او پرسیدم، گفت: «مأمور شده‌ام که کارهایم را جمع و جور کنم.» ایشان دومه پس از این ماجرا، دار دنیا را وداع گفت. خدا از او راضی شود و او را نیز راضی کند.»

ب) منابع روایت:

۱. صدوق، محمد بن علی، کمال الدین و تمام النعمة (ج ۲، ص ۵۰۲، ح ۲۹)؛
۲. طوسی، محمد بن حسن، الغیبه (ص ۳۶۵، ح ۳۳۳)؛
۳. راوندی، قطب الدین، الخرائج والجرائح (ج ۳، ص ۱۱۲۰، ح ۳۶)؛
۴. طبرسی، فضل بن حسن، اعلام الوری بأعلام الهدی (ص ۴۲۲)؛
۵. حرّ عاملی، محمد بن حسن، اثبات الهداة (ج ۳، ص ۶۷۷، ح ۷۴)؛
۶. بحرانی، سید هاشم، مدینه معاجز الأئمة الاثني عشر و دلائل الحُجج علی البشیر (ج ۸، ص ۱۴۳، ح ۲۷۵)؛
۷. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار (ج ۵۱، ص ۳۵۱)؛
۸. فیض کاشانی، محمد بن محسن، معادن الحکمة (ج ۲، ص ۲۹۱)؛

۱. ساح؛ شجر عظیم لاینت الا ببلاد هند (مجمع البحرين) لوح من الخشب المخصوص (تفصیل)؛ چوب مخصوصی است که موریا نه در آن تأثیر نمی‌گذارد.

۲. طوسی، محمد بن حسن، الغیبه، ص ۳۶۵

۹. صافی گلپایگانی، لطف الله، منتخب الاثر (ص ۳۹۶، ح ۶)؛
۱۰. معجم الأحادیث الإمام المهدي عليه السلام (ج ۶، ص ۱۴۵).

جلسه نوزدهم

سفیر سوم: حسین بن روح

سومین سفیر و نایب خاص امام زمان عجل الله تعالی فرجه حسین بن روح است. وی یکی از شخصیت‌های بزرگ بلاد اسلامی و مورد توجه خاص و عام بود. ابوسهل نوبختی در دوران حسین بن روح، سفیر سوم، در جواب این اشکال که «چرا ایشان نایب هستند؟» جواب می‌دهد: «امروکالت و سفارت دست ما نیست؛ تعیین آن توسط خود امام عجل الله تعالی فرجه است.» و کلاً از لحاظ علمی در جایگاه بالایی بودند. حسین بن روح از شخصیت‌های معروف و دارای شاگردان فراوانی بود و علمای رجال، حدود ششصد نفر از شاگردان او را ثقه می‌دانند. شخصیت‌های بزرگی جزء شاگردان و کلاهی خاص بودند.

روایت اول (توقیع اول)

الف) متن روایت

«وَحَدَّثَنَا أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْأَسْوَدُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: سَأَلَنِي عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ مُوسَى بْنِ بَابُوَيْهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ بَعْدَ مَوْتِ مُحَمَّدِ بْنِ عُثْمَانَ الْعُمَرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنْ أَسْأَلَ أَبَا الْقَاسِمِ الرُّوحِيَّ أَنْ يَسْأَلَ مَوْلَانَا صَاحِبَ الزَّمَانِ عجل الله تعالی فرجه أَنْ يَدْعُو اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَرْزُقَهُ وَلَدًا ذَكَرًا قَالَ فَسَأَلْتُهُ فَأَنْهَى ذَلِكَ ثُمَّ أَخْبَرَنِي بَعْدَ ذَلِكَ بِثَلَاثَةِ أَيَّامٍ أَنَّهُ

قال مصنف هذا الكتاب رضي الله عنه كان أبو جعفر محمد بن علي الأسود رضي الله عنه كثيراً ما يقول لي إذا رأيته اختلف إلى مجلس شيخنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه وأرغب في كتب العلم وحفظه ليس بعجب أن تكون لك هذه الرغبة في العلم وأنت ولدت بدعاء الإمام عليه السلام.

و محمد بن علی اسود می گوید: «علی بن حسین بن موسی بن بابویه - رضی الله عنه - پس از درگذشت محمد بن عثمان عمری - رضی الله عنه - از من درخواست کرد تا از ابوالقاسم روحی بخواهم تا مولای ما صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه از خدای تعالی بخواهد که فرزند پسری به وی ارزانی کند. می گوید: از او درخواست کردم؛ او نیز آن را اطلاع داد و پس از سه روز به من خبر داد که امام عجل الله تعالی فرجه برای علی بن حسین دعا فرموده است؛ به زودی، فرزند مبارکی برای وی متولد خواهد شد که خداوند به واسطه وی سود می رساند و بعد از او نیز اولادی خواهد بود.»

ابوجعفر محمد بن علی اسود می گوید: «من برای خود نیز درخواست کردم که از خدای تعالی بخواهد، فرزند پسری به من ارزانی کند؛ ولی اجابت نفرمود و گفت: راهی برای آن نیست.» می گوید: «برای علی بن حسین، محمد بن علی [نویسنده این کتاب] متولد شد و بعد از او نیز فرزندان دیگری

متولد شدند؛ اما برای من فرزندی متولد نشد.»

مصنف این کتاب می نویسد: «بسیاری از اوقات ابوجعفر، محمد بن علی اسود، مرا می دید که به درس استاد ما، محمد بن حسن بن احمد بن ولید - رضی الله عنه - می رفتم. اشتیاق فراوانی در کتب علمی و حفظ آن داشتم. به من می گفت: این اشتیاق در طلب علم، از تو عجیب نیست؛ توبه دعای امام علی^{علیه السلام} متولد شده ای.»^۱

ب) منابع روایت:

۱. صدوق، محمد بن علی، کمال الدین و تمام النعمة (ج ۲، ص ۵۰۲، ح ۳۱)؛
۲. نجاشی، احمد بن علی، رجال النجاشی (ص ۲۶۱)؛
۳. طوسی، محمد بن حسن، الغيبة (ص ۳۰۸، ح ۲۶۱ و ص ۳۲۰، ح ۲۶۶)؛
۴. راوندی، قطب الدین، الخرائج والجرائح (ج ۲، ص ۷۹۰، ح ۱۱۳؛ ج ۳، ص ۱۱۲۴، ح ۴۲)؛
۵. سید بن طاوس، فرج المهموم فی معرفة نهج الحلال من علم النجوم (فرج المهموم فی تاریخ علماء النجوم) (ص ۲۵۸)؛

۱. راوی این توقیع، خود صاحب کمال الدین است که دعا در حق خودش مستجاب شده؛ به همین خاطر، این قصه جای تردید ندارد و هیچ کس نیز در جلالت و عظمت شیخ صدوق^{علیه السلام} تأمل ندارد. در مورد زیارت جامعه کبیره، دو نقل یکی از شیخ صدوق^{علیه السلام} و دیگری از کفعمی^{علیه السلام} است. نقل شیخ صدوق^{علیه السلام} تقریباً بیست مورد از نقل کفعمی^{علیه السلام} کم دارد؛ در نتیجه، برخی جسارت کرده و گفته اند: ایشان آن ها را حذف کرده است. آیت الله خویی^{علیه السلام} نسبت به این حرف موضع گرفته و می فرماید: «این کج سلیقه ای است که نسبت به شیخ صدوق^{علیه السلام} چنین نسبتی دهند؛ بلکه طریق شیخ صدوق^{علیه السلام} به این روایت همین بوده است. در صداقت شیخ صدوق^{علیه السلام} حتی دو نفر نیز اختلاف نکرده اند.»

٦. طوسی، ابن حمزه، الثاقب فی المناقب (ص ٦١٤، ح ٥٦٠)؛
٧. طبرسی، فضل بن حسن، اعلام الوری بأعلام الهدی (ص ٤٢٢)؛
٨. نیلی نجفی، بهاء الدین، منتخب الانوار المضية (ص ١١٣)؛
٩. حرّ عاملی، محمد بن حسن، إثبات الهداة (ج ٣، ص ٦٧٨، ح ٧٦ و ٧٧، ص ٦٨٩، ح ١٠٤، ص ٦٩٧، ح ١٣٠ و ص ٧٠٣، ح ١٤٩)؛
١٠. بحرانی، سید هاشم، تبصرة الولی فی من رأى القائم المهدی (ص ١٣٦، ح ٥٦)؛
١١. _____، مَدینةُ معاجز الأئمة الاثني عشر ودلائل الحُجج علی البَشَر (ج ٨، ص ١٤٣، ح ٢٧٥٢)؛
١٢. _____، ینایع المعاجز و أصول الدلائل (ص ١٠٧)؛
١٣. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار (ج ٥١، ص ٣٠٦، ح ٢٢، ص ٣٢٤، ح ٤٣ و ص ٣٣٥، ح ٦١)؛
١٤. قمی، شیخ عباس، الأنوار البهیة (ص ٣٥٢)؛
١٥. معجم أحادیث الإمام المهدی عجل الله تعالی فرجه (ج ٦، ص ١٤٧)؛

شخصیت نایب سوم

ما مقانی علیه السلام (١٣٥١ ق) در مورد حسین بن روح می فرماید:

«من أبواب الحجّة المنتظر علیه السلام، وجعلنا من كلّ مكروه فداء- المشهورين في زمان غيبته الصغرى وقد استوفى في باب أحوال السفراء الذين كانوا في زمان الغيبة الصغرى وسائط بين الشيعة وبين القائم عليه السلام من أوائل المجلّد الثالث عشر من بحار الأنوار الأخبار الواردة في ترجمة الرجل، ولهما: أنَّ أبا القاسم الحسين ابن روح رضي الله

عنه كان وكيلا لأبي جعفر محمد بن عثمان العمري رضي الله عنه سنين كثيرة، ينظر له في أملاكه ويلقى بأسراره الرؤساء من الشيعة، وكان خصيصا به، حتى أنه كان يحدثه بما يجري بينه وبين جواريه لقربه منه وانسه.

وكان يدفع إليه في كل شهر ثلاثين دينارا رزقا له، غير ما يصل إليه من الوزراء و الرؤساء من الشيعة، مثل آل الفرات... وغيرهم لجأه و لموضعه، و جلالة محله عندهم، فحصل في أنفس الشيعة محصلا جليلا، لمعرفة باخصاصه إياه، وتوثيقه عندهم، ونشر فضله ودينه، و ما كان يحتمله من هذا الأمر، فتمهدت له الحال في طول حياة العمري إلى أن انتهت الوصية إليه بالنص عليه، فلم تختلف الشيعة في أمره، وكان أبو القاسم هذا من أعدل الناس عند المخالف والموافق، ويستعمل التقية. وكانت العامة - أيضا - تعظمه، وقد أقام العمري الحسين هذا مقامه بعده بأمر من الإمام صلوات الله عليه، فقال لجماعة من وجوه الشيعة وشيوخها: إن حدث علي حدث الموت، فالأمر إلى أبي القاسم بن روح بن أبي بحر النوبختي، فقد أمرت أن أجعله في موضع من بعدي، فارجعوا إليه، و عولوا في أموركم عليه، وهو القائم مقامي، و السفير بينكم وبين صاحب الأمر، فسلمت الشيعة في ذلك، ولم ينكروا ولم يشكوا، و إنما سلم الأمر إليه بأمر من الحجة المنتظر عليه السلام، وإلا فكان اتصال جعفر بن أحمد بن متيل به أزيد بكثير من الحسين بن روح، حتى بلغ أمر العمري في أواخر عمره إلى أنه لا يأكل طعاما إلا ما أصلح في منزل جعفر بن أحمد بن متيل، ولذا لم تكن الشيعة تشك في أن الذي يقوم مقامه هو جعفر، لكن الاختيار منه صلوات الله عليه وقع على الحسين، فكان جعفر بين يدي الحسين، كما كان بين يدي العمري، إلى أن توفي الحسين سنة: ست و عشرين و ثلاثمائة، فكانت مدة سفارته إحدى أو اثني و عشرين سنة، وروي أن محمد بن عثمان كان قبل موته بستين أو ثلاث يرجع الأمر إلى

الحسين بن روح.^١»

ایشان از ابواب مشهور حجت منتظر - خداوند ما را در برابر هر مکروهی فدایی او قرار دهد - در زمان غیبت صغری بود. اخبار وارده در باب سفرایی که در زمان غیبت صغری واسطه بین شیعه و امام زمان عجل الله تعالی فرجه بودند؛ در اوائل جلد ۱۳ بحار الانوار جمع آوری شده که خلاصه آن چنین است:

«ابوالقاسم، حسین بن روح، وکیل ابوجعفر محمد بن عثمان عمری در طول سالیان بسیاری بود و بر املاک ایشان ناظر بود. گاهی اسرار او را [با اذن او] برای بزرگان شیعه نقل می کرد؛ جزء خواص او بود تا آنجا که عمری، به جهت قرب و انس که با او داشت، جزئیات خانه خود را برای او می گفت.

در هر ماه سی دینار برای مخارجش به او می داد، غیر از آنچه از وزرا و بزرگان شیعه؛ مانند آل فرات و غیر آن ها، به جهت وجاهت، موقعیت و جایگاه وی نزد آنان، به او می رسید. پس، جایگاه خوبی نزد شیعه پیدا کرد. آگاهی آن ها از اختصاص این جایگاه برای او، نزد محمد بن عثمان، اطمینان داشتن به وی، انتشار فضایل و دیانت او، زمینه مقبولیت و مرجعیت شیعه را در طول حیات عمری برای او ایجاد کرد تا این که عمری در وصیت خود به صراحت، وی را به جانشینی خویش انتخاب کرد؛ در نتیجه، شیعیان در امر او اختلاف نکردند.

ابوالقاسم از عاقل ترین مردم نزد شیعه و اهل سنت بود و گاهی تقیہ می کرد۔ عامہ نیز اورا بزرگ می داشتند۔ عمری بہ امر امام علیہ السلام اورا جانشین بعد از خود قرار داد۔ بہ جماعتی از سرشناسان و بزرگان شیعه گفت: «اگر مرگ من فرا

١. مامقانی، عبد الله، تنقيح المقال في علم الرجال، ج ٢٢، ص ٦٩.

رسید، امر بعد از من، نزد ابوالقاسم بن روح بن ابن بحر نوبختی است؛ به من امر شده که او را جانشین بعد از خود قرار دهم؛ به او رجوع کنید و در امورتان به او اعتماد کنید و اوقائِم مقام من است؛ سفیر بین شما و صاحب الامر علیه السلام است.» بنابراین، شیعه در این امر، تسلیم شدند و وی را انکار و در او شک نکردند. عمری از طرف حجت منتظر علیه السلام امر را به او سپرد؛ در حالی که جعفر بن احمد بن متیل از حسین بن روح به عمری نزدیک تر بود. تا آنجا که نقل شده است عمری در آخر عمرش طعامی را نمی خورد، مگر این که از منزل جعفر بن احمد بن متیل آورده شود. به همین جهت، شیعیان شک نداشتند که جانشین بعد از او جعفر است؛ لکن امام زمان علیه السلام، حسین را اختیار کرد. جعفر در مقابل حسین، همان رفتاری را داشت که در مقابل عمری داشت تا این که حسین در سال ۳۲۶ هجری فوت کرد. مدت سفارت او ۲۱ یا ۲۲ سال بود. روایت شده است که محمد بن عثمان دو یا سه سال قبل از مرگش، امور را به حسین بن روح واگذار کرده بود.

فرزند مامقانی علیه السلام می فرماید:

«هو الحسين بن روح بن أبي بحر أبو القاسم النوبختي، ثالث النواب الخاصة الأربعة قام بالسفارة في جمادى الأولى سنة ثلاثمائة وخمس بعد وفاة أبي جعفر محمد بن عثمان بن سعيد. و بقي على سفارته إلى أن حضرته الوفاة في شعبان سنة ثلاثمائة وست و عشرين، فأوصى إلى أبي الحسن علي بن محمد السمری قدس الله تعالى أرواحهم الطاهرة، والمترجم بمنزلة من علو المقام، وقداصة المنزلة، وشهرة المكانة، بحيث لا حاجة إلى تعريفه.»

«لمحة من شخصية المترجم اسم المترجم: حسين، وكنيته: أبو القاسم النوبختي، وقد اتفقت كلمات المؤرخين والرجاليين بأنه نوبختي، وأن ما جاء في بعض المصادر بأنه

روحي وقي فهو من خطأ النساخ أو المؤلفين، نعم؛ يحتمل كونه قتيًا؛ لأنه كان عارفا بلسان أهل آبه التي كانت من مراكز الشيعة ومن توابع قم، ويقال له: روحي؛ لأن آباه كان مسمى ب: روح، وكان رضوان الله تعالى عليه من أعقل الناس، وأحزم الناس و أرزهم، وكان وجيها عند الخاصة وعند العامة، لاتخاذة التقيّة في حياته، وكان من سنة ٣٠٦ جمادى الأخرى إلى سنة ٣١١ ربيع الأوّل أيام وزارة حامد بن العباس، و عظمة آل فرات مؤثلا للأمرء و الوزراء و أعيان المملكة؛ لأنه كان يمتاز بخصال تميّزه عمّن سواه، وكان بنو فرات يجلّونه ويعظّمونه لأنهم كانوا من الشيعة الإماميّة.»^١

«او حسين بن روح بن ابى بحر، ابوالقاسم نوبختى، سومين نايب از نواب خاص است كه در جمادى الاولى سال ٣٠٥ هجرى بعد از وفات ابوجعفر محمد بن عثمان بن سعيد عهده دار سفارت شد؛ در سفارت باقى بود تا اين كه در شعبان سال ٣٢٦ هجرى وفات كرد و به ابوالحسن على بن محمد سمري به عنوان جانشين خود وصيت كرد. مترجم در جايگاهى از بلندى مقام، قداست جايگاه و شهرت موقعيت بود؛ به گونه اى كه نيازى به تعريف ندارد.

بخشى از شخصيت مترجم چنين است: نام او حسين وكنيه او ابوالقاسم نوبختى است. تاريخ نويسان و علمائى رجال اتفاق دارند كه او نوبختى است؛ آنچه در بعضى از مصادر آمده كه او روحى و قمى است؛ از اشتباه نساخ و نويسندگان است. لقب قمى بودن براى او محتمل است؛ چون او به زبان آبه كه از مراكز شيعه و از توابع قم بود، شناخت داشت. به او روحى نيز گفته شده است؛ چون نام پدر او روح بود و او از داناترين، با پشتكارترين و

باوقارترین مردم بود و نزد خاصه و عامه از سرشناسان و بزرگان بود؛ چون در حیاتش تقیه می‌کرد. از جمادی‌الآخری سال ۳۰۶ هجری تا ربیع‌الاول سال ۳۱۱ هجری دوران وزارت حامد بن عباس و عظمت آل فرات بود. به همین دلیل، خانه او محل رفت و آمد امرا، وزرا و بزرگان مملکت بود؛ زیرا او در ویژگی‌ها و امتیازات نسبت به دیگران سرآمد بود و فرزندان فرات او را تجلیل و تعظیم می‌کردند؛ چون آن‌ها از شیعه امامیه بودند.

جلسہ بیستم

بحث در مورد سفیر سوم، حسین بن روح نوبختی بود. بیان شد که ایشان از موقعیت بالایی در بین سیاست مدارها و نیز عامه مردم برخوردار بود.

ادامه بیان فرزند مامقانی رحمۃ اللہ علیہ در مورد نایب سوم

«ولما غضب حامد بن العباس عليهم واصطفى أموالهم حدث نزاع بين المترجم و حامد، ووقعت بينهما أمور آلت إلى سجن المترجم، فسجن من سنة ٣١٢ - ٣١٧ بعنوان أنّ الديوان الحكومي يطلبه مالا جزيلا، وكان قد وكل الشلمغاني وجعله السفير بينه وبين الشيعة، هذا عند ما كان الشلمغاني مستقيم العقيدة، متحليا بالصلاح والتقوى، وفي أيام السجن بلغه انحراف الشلمغاني وضلاله وادّعاء النبوة ثم الألوهية! فصدر من الناحية المقدسة توقيعا إلى السجن بلغه والتبري منه، فشهّر أمره، وصرف الناس عنه، وأعلن ضلاله وكفره، ثم لما نجى من الحبس جلس في داره فقصدته الشيعة من كل مكان في حوائجهم الدينية، وحيث أنّ جمعا من آل نوبخت كانوا في هذا الظرف من الزمان يملكون مناصب عالية مثل أبو يعقوب إسحاق بن إسماعيل، وأبو الحسين علي بن عباس لم يستطع أحد أن يزاحم المترجم، فكانت داره محطّا لأركان بغداد وأعيانها، فكان الأعيان والوزراء والكتّاب المخلوعين عن العمل يجتمعون عنده فيقضي حوائجهم، ومنهم: أبو علي بن مقلّة لما تصدّى محمد بن رائق شؤون الدولة والخلافة أمر بمصادرة جميع ما يملكه ابن مقلّة، فلجأ إلى حسين بن روح

واستمد منه العون في إصلاح أمره، فطلب المترجم من أبي عبد الله النوحني أن يصلح بينه وبين ابن رائق، فأصلح بينهما وأخرج عن بعض أملاكه ودوره، والظاهر أن ذلك كان في سنة ٣٢٥ في خلافة الرازي بالله العباسي، وفي هذه السنة إلى سنة ٣٢٩ كان المترجم في قبة العزّ والجلالة، بحيث كان خليفة الوقت يثني عليه، والناس يلتقون حوله من المؤالف والمخالف لرزاة عقله، وشدة اتصاله بمولاه الحجة بن الحسن عليه أفضل الصلاة والسلام، وظهور المعجزات من الإمام عليه السلام على يده، وقد تناقلت كتب المعاجز والآثار ما جرى على يده من مغيبات الأمور،

و خلاصة القول: إن جلالة المترجم وزعامته على الطائفة وشدة اتصاله بالإمام المنتظر عليه السلام مما تسالم عليه الكل، وقد اعترف بزعامته على الشيعة - رفع الله تعالى شأنهم - الذهبي في دول الإسلام: ١٩٧ في شرح أيام خلافة الرازي فاستوزر ابن مقلّة، فأحضر الشلمغاني الزنديق وسمع كلامه، فأنكر ادعاء الربوبية، وقال: إن لم تنزل العقوبة بعد ثلاثة - وأكثره بعد تسعة أيام - فاقتلوني، وكان أولاد دعا إلى الرفض، ثم قال بالتناسخ والحلول، وكان يخرق على الجهلة كدأب الحلاج، وأظهر شأنه زعيم الرفضة الحسين بن روح...

إن المترجم قدّس الله نفسه الزكية من الجلالة والشهرة ووكالته وقربه من الإمام الحجة المنتظر عليه السلام بمرتبة تغنيانا عن التعرض لإثبات وثاقته، فهو رضوان الله تعالى عليه النائب الخاص للإمام الحجة في غيبته الأولى، وذلك دليل جلالته وقداسته ووثاقته، بل هو أجل من ذلك، فرضوان الله تعالى على روحه الطاهرة.^١

«وقتی حامد بن عباس بر آن ها غضب کرد و اموال آنان را مصادره کرد؛ نزاعی بین حسین بن روح و حامد در گرفت و بین آن دو حوادثی اتفاق افتاد که

سبب زندانی شدن مترجم شد. او از سال ۳۱۲ تا ۳۱۷ هجری به عنوان این که حکومت از او دینی بسیاری را طلب می کرد، زندان بود. وی در این مدت، امورا را به شلمغانی سپرد و او را بین خودش و شیعه سفیر قرار داده بود. آن زمان، شلمغانی عقیده درستی داشت و به صلاح و تقوا معروف بود. در ایام زندان، خبر انحراف، گمراهی، ادعای نبوت و الوهیت شلمغانی به حسین بن روح رسید؛ از جانب ناحیه مقدسه نیز توقیعی مبنی بر لعن و تبری از او صادر شد و به دست حسین بن روح در زندان رسید؛ امرا او را برای مردم روشن، گمراهی و کفر او را آشکار و مردم را برای دوری از او آگاه کرد. زمانی که از زندان نجات یافت در خانه اش نشست و شیعیان از هرسوی برای حاجت های دنیایی شان به نزد وی می آمدند؛ چون گروهی از آل نوبخت، مانند ابویعقوب اسحاق بن اسماعیل و ابوالحسین علی بن عباس، در این زمان، مناصب عالی های داشتند و احدی توان ایجاد مزاحمت برای مترجم را نداشت. بدین سبب، خانه وی محل رفت و آمد ارکان و بزرگان بغداد شد. سران، وزرا و کاتبین که از کار برکنار شده بودند، نزد او جمع می شدند و حاجت های شان را بر طرف می کرد، از جمله آن ها ابوعلی بن مقله بود. هنگامی که محمد بن رائق شئون دولت و خلافت را عهده دار شد، دستور به مصادره همه اموال ابن مقله داد؛ او به حسین بن روح پناه برد و در اصلاح امرش از او کمک خواست. مترجم از ابوعبدالله نوبختی درخواست کرد تا رابطه او و ابن رائق را اصلاح کند. نوبختی رابطه آن دورا اصلاح و بعضی اموال، املاک و خانه های او را به وی بازگرداند؛ گویا، در سال ۳۲۵ هجری زمان خلافت راضی بالله عباسی بود. مترجم در این سال تا سال ۳۲۹ هجری در نهایت عزت و جلالت بود؛ به گونه ای که حتی خود خلیفه او را مدح می -

کرد و مردم از عامه و خاصه با اورفت و آمد داشتند؛ زیرا انسان عاقل و باشخصیتی بود و ارتباط تنگاتنگی با امام زمان علیه السلام داشت و کرامات فراوانی از امام علیه السلام به دست او ظاهر گشته بود. کتاب‌ها و آثار معجز، امور غیبی جاری شده به دست وی را نقل کرده‌اند.

خلاصه کلام: به درستی که جلالت مترجم، زعامت او بر طایفه و شدت ارتباط او با امام منتظر علیه السلام از ویژگی‌هایی است که مورد توجه همگان بود. ذهبی در «دول الاسلام» به زعامت او بر شیعه اعتراف کرده و می‌نویسد: «در ایام خلافت راضی، ابن مقله وزیر بود؛ او شلمغانی زندیق را احضار کرد و به کلام او گوش داد؛ او ادعای ربوبیت خویش را انکار کرد و گفت: ای قوم، از من تبعیت کنید؛ اگر تا سه روز و بیشتر از آن، نه روز، عقاب نازل نشد، مرا بکشید. او در آغاز مردم را به رفض [ابن حجر عسقلانی در مقدمه فتح الباری می‌نویسد: منظور از رفض، ولایت امیر المؤمنین علیه السلام و افضیلت حضرت بر همه صحابه است.] دعوت می‌کرد؛ سپس، به تناسخ و حلول قائل شد و مانند حلاج حرف‌های دروغ به مردم تحویل می‌داد. حسین بن روح، زعیم رافضه او را خیلی بزرگ کرده بود.»

به درستی مترجم (حسین بن روح) از جهت جلالت، شهرت، وکالت و نزدیک بودن به امام حجت منتظر علیه السلام در مرتبه‌ای است که ما را از اقدام برای اثبات وثاقت او بی‌نیاز می‌کند. او نایب خاص امام حجت علیه السلام در غیبت اول بود و این خود، دلیل جلالت، پاکی و وثاقت او است؛ بلکه ایشان بالاتر از این است که در مورد وثاقت او بحث شود. رضوان خداوند بر روح پاک او باد.

ایشان فقیه، محدث و جزء اساتید بزرگ و شخصیتی ممتاز بود. در

کتاب های رجالی، حداقل نام صد نفر را به عنوان شاگردان او ثبت کرده اند که از این تعداد بیش از شصت نفر آنان به عنوان ثقه مطرح هستند؛ مانند: عبدالرحمان بن ابی نجران، ابان بن عثمان، ابراهیم بن ابی بلاد، ابراهیم بن مهزیار و ...

اساتید ایشان عبارت اند از: ابراهیم بن هاشم، احمد بن محمد بن خالد برقی، احمد بن محمد بن عیسی اشعری، حسن بن محبوب صراد، حسن بن ابان، سعد بن عبدالله اشعری [ایشان در زمان امام حسن عسکری علیه السلام با امام زمان علیه السلام ملاقات داشت و سؤال های متعددی را از حضرت پرسیده است.]، سهل بن زیاد آدمی و ...

توقیعات و مکاتبات رسیده به شیعیان توسط حسین بن روح

روایت دوم (توقیع دوم)

الف) متن روایت

«قَالَ ابْنُ نُوحٍ وَحَدَّثَنِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنُ مُحَمَّدُ بْنُ سَوْرَةَ الْقُمِّيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ حِينَ قَدِمَ عَلَيْنَا حَاجًّا قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ يُوسُفَ الصَّائِغِ الْقُمِّيِّ وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّيْرَفِيِّ الْمَعْرُوفِ بِابْنِ الدَّلَالِ وَ غَيْرُهُمَا مِنْ مَشَائِخِ أَهْلِ قُمْ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ بْنِ مُوسَى بْنِ بَابُويَةَ كَانَتْ تَحْتَهُ بِنْتُ عَمِّهِ مُحَمَّدِ بْنِ مُوسَى بْنِ بَابُويَةَ فَلَمْ يُزْرِقْ مِنْهَا وَلَدًا. فَكَتَبَ إِلَى الشَّيْخِ أَبِي الْقَاسِمِ الْحُسَيْنِ بْنِ رُفْعٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ يَسْأَلَ الْحَضْرَةَ أَنْ يَدْعُو اللَّهَ أَنْ يَزُقَّهُ أَوْلَادًا فَقَهَاءَ فَجَاءَ الْجَوَابُ. أَنَّكَ لَا تَزُرُقُ مِنْ هَذِهِ وَ سَتَمْلِكُ جَارِيَةً دَيْلَمِيَّةً وَ تَزُرُقُ مِنْهَا وَلَدَيْنِ فَقِيمَيْنِ. قَالَ وَقَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ بْنُ سَوْرَةَ حَفَظَهُ اللَّهُ وَ لِأَبِي الْحُسَيْنِ بْنِ بَابُويَةَ رَحِمَهُ اللَّهُ ثَلَاثَةُ أَوْلَادٍ مُحَمَّدٌ وَ الْحُسَيْنُ

فَقِيهَانِ مَاهِرَانِ فِي الْحِفْظِ وَ يَحْفَظَانِ مَا لَا يَحْفَظُ غَيْرُهُمَا مِنْ أَهْلِ قُمْ وَ لَهُمَا أَخٌ اسْمُهُ الْحَسَنُ وَ هُوَ الْأَوْسَطُ مُشْتَغِلٌ بِالْعِبَادَةِ وَ الزُّهْدِ لَا يَحْتَلِظُ بِالنَّاسِ وَ لَا فِقْهَهُ لَهُ. قَالَ ابْنُ سَوْرَةَ كُلَّمَا رَوَى أَبُو جَعْفَرٍ وَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ابْنَا عَلِيٍّ بِنِ الْحُسَيْنِ شَيْئًا يَتَعَجَّبُ النَّاسُ مِنْ حِفْظِهِمَا وَ يَقُولُونَ لَهُمَا هَذَا الشَّأْنُ خُصُوصِيَّةٌ لَكُمَا بِدَعْوَةِ الْإِمَامِ لَكُمَا وَ هَذَا أَمْرٌ مُسْتَفِيزٌ فِي أَهْلِ قُمْ.^۱

ابن نوح می گوید: «وقتی ابو عبدالله، حسین بن محمد بن سوره قمی عازم حج بود، وارد بر ما شد و این حدیث را از مشایخ و بزرگان اهل قم، از جمله، علی بن حسن بن یوسف صائغ قمی و محمد بن احمد بن محمد صیرفی معروف به ابن دلال و دیگران نقل کرد: علی بن حسین بن موسی بن بابویه با دخترعمویش ازدواج کرده بود و فرزنددار نمی شد. نامه ای به شیخ ابوالقاسم حسین بن روح نوشت تا از حضرت خواهش کند که برای فرزنددار شدن او به درگاه خداوند دعا کند تا خداوند، فرزندان فقیهی به او کرامت فرماید.

جواب نامه به این ترتیب آمد: تواز این همسرت صاحب فرزند نمی شوی؛ اما به زودی، کنیزی از اهل دیلم در اختیار می گیری و از طریق او صاحب دو فرزند فقیه و عالم خواهی شد.»

ابن نوح می گوید: «ابو عبدالله بن سوره - خدا حفظش کند - به من گفت: به همان ترتیب ابوالحسن بن بابویه علیه السلام صاحب سه فرزند شد؛ محمد و حسین که فقیهان ماهری شدند و مهارت در حفظ حدیث و ضبط آن داشتند؛ به نحوی که کسی در قم نظیر آن ها نبود. آن ها برادری نیز داشتند که نامش حسن بود و فرزند وسطی بود؛ وی بیشتر به عبادت و زهد اشتغال داشت و با

مردم معاشرت چندانی نداشت و فقیه نیز نبود.

ابن سوره می گوید: هروقت ابوجعفر و ابوعبدالله، پسران علی بن حسین حدیث روایت می کردند، مردم از قدرت حفظ آن ها تعجب می کردند و به آن ها می گفتند: این منزلتی است که به برکت دعای امام علیه السلام برای شما به وجود آمده است.

این حکایت، بین مردم قم، در حد شهرت و معروفیت است.»

جلسه بیست و یکم

بحث در مورد سفیر سوم، حسین بن روح نوبختی بود. ایشان توقیعاتی را از جانب امام زمان علیه السلام به شیعیان می‌رساند. یکی از آن توقیعات، جریان نامه - ای بود که پدر ابن بابویه برای امام علیه السلام می‌نویسد و امام علیه السلام نیز به آن جواب می‌دهد که همسر دیگری اختیار می‌کند و خداوند از آن همسر، فرزندی به او عطا کرد.

ب) منابع روایت:

۱. صدوق، محمد بن علی، کمال الدین و تمام النعمة (ج ۲، ص ۵۰۲،

ح ۳۱)

۲. نجاشی، احمد بن علی، رجال النجاشی (ص ۲۶۱) بمعناه (قال): «علي بن الحسين بن موسى بن بابويه القمي، أبو الحسن شيخ القميين في عصره و متقدمهم و فقيههم و ثقتهم، كان قدم العراق و اجتمع مع أبي القاسم الحسين بن روح عليه السلام و سأله مسائل، ثم كتبه بعد ذلك علي يد علي بن جعفر ابن الاسود يسأله أن يوصل له رقعة إلى صاحب عليه السلام و يسأله فيها الولد، فكتب إليه:

«قد دعونا الله لك بذلك، و سترزق ولدين ذكرين خيَّرين». فولد له أبو جعفر و أبو عبد الله من أم ولد، و كان أبو عبد الله الحسين بن عبد الله يقول: سمعت أبا جعفر يقول: أنا ولدت بدعوة صاحب الأمر عليه السلام، و يفتخر بذلك.»

نجاشی علیه السلام می گوید: «علی بن حسین بن موسی ابن بابویه قمی ابوالحسن در عصر خود استاد، پیشرو قمیان، فقیه و مورد اطمینان آنان بود. او به عراق سفر کرد و با ابوالقاسم حسین بن روح ملاقات و با او حشرونشر یافته و مسائل مورد نظر خویش را از او می پرسید.

پس از مدتی، توسط محمد ابوجعفر الاسود، به حسین بن روح نامه نوشت و طی آن درخواست کرد که نامه او را به امام علیه السلام برساند. در آن نامه، از حضرت درخواست فرزنددار شدن کرده بود. جواب آمد: در مورد خواسته تو برایت دعا کردیم و در آینده نزدیک، دو فرزند پسر، پر خیر و نیکو نصیب خواهد گردید.

در نتیجه، برای او ابوجعفر و ابوعبدالله از ام ولد (کنیزی) به دنیا آمد؛ به همین لحاظ، شیخ بزرگوار (صدوق) همواره افتخار می کرد^۱ و می فرمود: من به دعای امام زمان علیه السلام زاده شده ام.»

۳. طوسی، محمد بن حسن، الغیبة (ص ۳۰۸، ح ۲۶۱ و ص ۳۲۰، ح ۲۶۶)؛

۴. راوندی، قطب الدین، الخرائج والجرائح (ج ۲، ص ۷۹۰، ح ۱۱۳)، به نقل از الغیبة شیخ طوسی و (ج ۳، ص ۱۱۲۴، ح ۴۲)، به نقل از کمال الدین؛

۵. سید بن طاوس، فرج المهموم فی معرفة نهج الحلال من علم النجوم (فرج المهموم فی تاریخ علماء النجوم) (ص ۲۵۸)؛

۶. طوسی، ابن حمزه، الثاقب فی المناقب (ص ۶۱۴، ح ۵۶۰)؛

۱. به حقیقت، چنین سعادت برای صاحب کمال الدین جای افتخار دارد. امیرالمؤمنین علیه السلام پس از شکست فتنه گران جنگ جمل و ورود به بصره به دیدار علاء بن زیاد رفتند؛ امام به او فرمود: «احساس غرور و فخری نکنی؛ چون ما به دیدن تو آمدم.» علاء گفت: «به خدا قسم، جای فخر هست؛ شخصی چون شما به عیادت من آمده است. خیلی افتخار می کنم.»

۷. طبرسی، فضل بن حسن، اعلام الوری بأعلام الهدی (ص ۴۲۲)؛
۸. نیلی نجفی، بهاء الدین، منتخب الانوار المضيئة (ص ۱۱۳)؛
۹. حرّ عاملی، محمد بن حسن، اثبات الهداة (ج ۳، ص ۶۷۸، ح ۷۶ و ۷۷) به نقل از کمال الدین والغیبة شیخ طوسی (ص ۶۸۹، ح ۱۰۴) عن رواية الغیبة الطوسی الأولى (ص ۶۹۷، ح ۱۳۰) به نقل از الخرائج (ص ۷۰۳، ح ۱۴۹) به نقل از رجال نجاشی؛
۱۰. بحرانی، سید هاشم، تبصرة الولی فی من رأى القوائم المهدی (ص ۱۳۶، ح ۵۶)؛
۱۱. _____، مَدِينَةُ مُعَاجِزِ الْأَئِمَّةِ الْاِثْنِي عَشَرِ وَدَلَائِلِ الْحُجُجِ عَلَى الْبَشَرِ (ج ۸، ص ۱۴۳، ح ۲۷۵۲)؛
۱۲. _____، ینابيع المعاجز وأصول الدلائل (ص ۱۰۷)؛
۱۳. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار (ج ۵۱، ص ۳۰۶، ح ۲۲ و ص ۳۲۴، ح ۴۳) به نقل از الغیبة شیخ طوسی و (ص ۳۳۵، ح ۶۱) به نقل از کمال الدین والغیبة شیخ طوسی؛
۱۴. قمی، شیخ عباس، الأنوار البهیة (ص ۳۵۲) به نقل از الغیبة شیخ طوسی؛
۱۵. معجم الأحادیث الإمام المهدی عجل الله فرجه (ج ۶، ص ۱۴۷)

روایت سوم (توقیع سوم)

الف) متن روایت

«أَخْبَرَنَا جَمَاعَةٌ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ دَاوُدَ الْقُمِّيِّ قَالَ: وَجَدْتُ مَحْطً

أَمَدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ التَّوَجَّحِيَّ وَ إِمْلَاءِ أَبِي الْقَاسِمِ الْحُسَيْنِ بْنِ رَوْحٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَلَى ظَهْرِ كِتَابٍ فِيهِ جَوَابَاتٌ وَمَسَائِلُ أُتِفِدَتْ مِنْ قَمٍ يَسْأَلُ عَنْهَا هَلْ هِيَ جَوَابَاتُ الْفَقِيهِ عليه السلام أَوْ جَوَابَاتُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الشَّلْمَغَانِيِّ لِأَنَّهُ حُكِيَ عَنْهُ أَنَّهُ قَالَ هَذِهِ الْمَسَائِلُ أَنَا أَجَبْتُ عَنْهَا فَكَتَبَ إِلَيْهِمْ عَلَى ظَهْرِ كِتَابِهِمْ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قَدْ وَقَفْنَا عَلَى هَذِهِ الرَّفْعَةِ وَ مَا تَضَمَّنَتْهُ فَجَمِيعُهُ جَوَابُنَا [عَنِ الْمَسَائِلِ] وَلَا مَدْخَلَ لِلْمَخْذُولِ الضَّالِّ الْمُضِلِّ الْمَعْرُوفِ بِالْعَزَاقَرِيِّ لَعَنَهُ اللَّهُ فِي حَرْفٍ مِنْهُ وَ قَدْ كَانَتْ أَشْيَاءُ خَرَجَتْ إِلَيْكُمْ عَلَى يَدَيِ أَمَدُ بْنُ بِلَالٍ وَ غَيْرِهِ مِنْ تُظَرَّائِهِ وَ كَانَ مِنْ ارْتِدَادِهِمْ عَنِ الْإِسْلَامِ مِثْلُ مَا كَانَ مِنْ هَذَا عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ غَضَبُهُ، فَاسْتَشْبُتَ قَدِيمًا فِي ذَلِكَ فَخَرَجَ الْجَوَابُ إِلَّا مَنْ اسْتَشْبُتَ فَإِنَّهُ لَا صَرَرَ فِي خُرُوجِ مَا خَرَجَ عَلَى أَيْدِيهِمْ وَإِنَّ ذَلِكَ صَحِيحٌ.»^۱

شیخ الطایفه در کتاب الغیبه می نویسد: «جمعی از علما از ابوالحسن محمد بن احمد بن داوود قمی برای من نقل کردند که گفت: به خط احمد بن ابراهیم نوبختی و املائی ابوالقاسم حسین بن روح در پشت نامه ای مشتمل بر جواب مسائل اهل قم که از حسین بن روح پرسیده بودند: آیا این جواب ها از وجود اقدس امام زمان علیه السلام است یا از محمد بن علی شلمغانی؟ زیرا که وی گفته بود: جواب این مسائل را من داده ام؛ نوشته بود:

«به نام خداوند بخشنده مهربان، ما برنامه شما واقف شدیم و از مضمون آن اطلاع یافتیم؛ تمام جواب ها از ماست و آن مخذول، گمراه، گمراه کننده، معروف به عزاقری - لعنت خداوند بر او - در یک حرف آن دخالت نداشته است. از قبل، نیز جواب هایی به وسیله احمد بن بلال و افرادی مانند او به شما می رسید؛ بدانید که آن ها و این مرد ملعون (شلمغانی) همه از اسلام

کتاب الغیبه در دوران نبوت صغری (۱) (نور) (اربعه)

برگشته و مرتد شده اند. خدا آن ها را لعنت کند و مورد خشم خود قرار دهد.»
و نیز در نامه نوشته بود: «پیش از این، می خواستم بدانم آن جواب ها را [که احمد بن بلال و غیر او] به ما می دادند از حضرت بود یا نه؟» جواب آن به این مضمون صادر گشت: «آگاه باش، آنچه از قبل به وسیله آن ها به شما رسید، ضرر نداشت و جواب ها درست بود.»

شخصیت احمد بن هلال

از جانب امام زمان علیه السلام نامه ای در محکومیت او صادر گشت:

«عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ قُتَيْبَةَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْمُرَاغِيِّ قَالَ: وَرَدَ عَلَيَّ الْقَاسِمُ بْنُ الْعَلَاءِ نُسْخَةً مَا كَانَ خَرَجَ مِنْ لَعْنِ ابْنِ هَلَالٍ وَكَانَ اثْتِدَاءً ذَلِكَ أَنْ كَتَبَ عليه السلام إِلَى قَوْمِهِ بِالْعِرَاقِ اخَذُوا الصُّوفِيَّ الْمُتَصَنِّعَ...»^۱

احمد بن ابراهیم مراغی می گوید: «نسخه ای درباره لعن ابن هلال به قاسم بن علا رسید. در اول امر، امام علیه السلام به کارداران عراقی خود نوشت: از این صوفی متظاهر پرهیزید.»

جلسه بیست و دوم

یکی از نکته های بارز شخصیت سفیر سوم، حسین بن روح، اعمال تقیه بود؛ به گونه ای که کسی باور نداشت که ایشان جزء پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام است. گاهی اهل سنت در مورد وی مطالبی می شنیدند که آنان را به تردید وامی داشت و به همین دلیل، نزد او رفته و با ملاقات ایشان، نظرشان عوض می شد. شیعه ها علم داشتند که وی وکیل امام علیه السلام است؛ اما ایشان هیچ گاه، این مسئله را بروز نمی داد و متعرض عامه نمی شد و گاهی نیز حرف های آنان را تأیید می کرد.

حسین بن روح و فرهنگ تقیه برای حفظ شیعه

۱. وَكَانَ أَبُو الْقَاسِمِ رَحِمَهُ اللَّهُ مِنْ أَعْقَلِ النَّاسِ عِنْدَ الْمُخَالِفِ وَالْمُؤَافِقِ وَيَسْتَعْمِلُ التَّقِيَّةَ - فَزَوَى أَبُو نَصْرٍ هَبَّةَ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ بْنُ غَالِبٍ وَ أَبُو الْحَسَنِ بْنُ أَبِي الطَّيِّبِ قَالَا «مَا رَأَيْتُ مَنْ هُوَ أَعْقَلُ مِنَ الشَّيْخِ أَبِي الْقَاسِمِ الْحُسَيْنِ بْنِ رَوْحٍ وَ لَعَهْدِي بِهِ يَوْمًا فِي دَارِ ابْنِ يَسَارٍ وَ كَانَ لَهُ حُلٌّ عِنْدَ السَّيِّدِ وَ الْمُفْتَدِرِ عَظِيمٍ وَ كَانَتْ الْعَامَّةُ أَيْضًا تُعَظِّمُهُ وَ كَانَ أَبُو الْقَاسِمِ يَخْضُرُ تَقِيَّةً وَ خَوْفًا فَعَهْدِي بِهِ وَ قَدْ تَنَاطَرَا اثْنَانِ فَرَعَمَ وَاحِدٌ أَنَّ أَبَا بَكْرٍ أَفْضَلُ النَّاسِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ثُمَّ عُمَرُ ثُمَّ عَلِيٌّ وَ قَالَ الْأَخَرُ بَلْ عَلِيٌّ أَفْضَلُ مِنْ عُمَرَ فَزَادَ الْكَلَامَ بَيْنَهُمَا فَقَالَ أَبُو الْقَاسِمِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ الَّذِي اجْتَمَعَتْ عَلَيْهِ الصَّحَابَةُ هُوَ تَقْدِيمُ الصِّدِّيقِ ثُمَّ بَعْدَهُ الْفَارُوقُ ثُمَّ بَعْدَهُ عُثْمَانُ ذُو

در دوران پیشین صلحی (۱) (۲) (۳) (۴) (۵) (۶) (۷) (۸) (۹) (۱۰) (۱۱) (۱۲) (۱۳) (۱۴) (۱۵) (۱۶) (۱۷) (۱۸) (۱۹) (۲۰) (۲۱) (۲۲) (۲۳) (۲۴) (۲۵) (۲۶) (۲۷) (۲۸) (۲۹) (۳۰) (۳۱) (۳۲) (۳۳) (۳۴) (۳۵) (۳۶) (۳۷) (۳۸) (۳۹) (۴۰) (۴۱) (۴۲) (۴۳) (۴۴) (۴۵) (۴۶) (۴۷) (۴۸) (۴۹) (۵۰) (۵۱) (۵۲) (۵۳) (۵۴) (۵۵) (۵۶) (۵۷) (۵۸) (۵۹) (۶۰) (۶۱) (۶۲) (۶۳) (۶۴) (۶۵) (۶۶) (۶۷) (۶۸) (۶۹) (۷۰) (۷۱) (۷۲) (۷۳) (۷۴) (۷۵) (۷۶) (۷۷) (۷۸) (۷۹) (۸۰) (۸۱) (۸۲) (۸۳) (۸۴) (۸۵) (۸۶) (۸۷) (۸۸) (۸۹) (۹۰) (۹۱) (۹۲) (۹۳) (۹۴) (۹۵) (۹۶) (۹۷) (۹۸) (۹۹) (۱۰۰)

التَّوَرَيْنِ ثُمَّ عَلِيٍّ الْوَصِيِّ وَأَصْحَابُ الْحَدِيثِ عَلَى ذَلِكَ وَهُوَ الصَّحِيحُ عِنْدَنَا فَبَقِيَ مَنْ حَضَرَ الْمَجْلِسَ مُتَعَجِّباً مِنْ هَذَا الْقَوْلِ وَكَانَتِ الْعَامَّةُ الْحُضُورُ يُفَعُّونَهُ عَلَى رُؤُوسِهِمْ وَكَثُرَ الدُّعَاءُ لَهُ وَالطَّلَعُ عَلَى مَنْ يَزِمِيهِ بِالرَّفْضِ فَوَقَعَ عَلَيَّ الصَّحْحُ فَلَمْ أَزَلْ أَتَصَبَّرُ وَأَمْنَعُ نَفْسِي وَأَدُسُّ كُفِّي فِي فَبِي فَخَشِيتُ أَنْ أَفْتَضِحَ فَوَثَبْتُ عَنِ الْمَجْلِسِ وَنَظَرْتُ إِلَيَّ فَتَقَفْتُ لِي فَلَمَّا حَصَلْتُ فِي مَنْزِلِي فَإِذَا بِالْبَابِ يَظُرُّنِي فَخَرَجْتُ مُبَادِراً فَإِذَا بِأَبِي الْقَاسِمِ بْنِ رُوحٍ رَاكِباً بَغْلَتَهُ قَدْ وَافَانِي مِنَ الْمَجْلِسِ قَبْلَ مُضِيِّهِ إِلَى دَارِهِ فَقَالَ لِي يَا عَبْدَ اللَّهِ أَيْدَكَ اللَّهُ لَمْ صَحَّكَتْ وَأَرَدْتُ أَنْ تَهْتَفَ بِكَ كَمَا الَّذِي قُلْتُهُ عِنْدَكَ لَيْسَ بِحَقِّ فَقُلْتُ لَهُ كَذَلِكَ هُوَ عِنْدِي فَقَالَ لِي اتَّقِ اللَّهَ أَيُّهَا الشَّيْخُ فَإِنِّي لَا أَجْعَلُكَ فِي حِلٍّ تَسْتَغْطِمُ هَذَا الْقَوْلَ مِنِّي فَقُلْتُ يَا سَيِّدِي رَجُلٌ يَرَى بَأَنَّهُ صَاحِبُ الْإِمَامِ وَوَكِيلُهُ يَقُولُ ذَلِكَ الْقَوْلَ لَا يُتَعَجَّبُ مِنْهُ وَلَا يُضْحَكُ مِنْ قَوْلِهِ هَذَا فَقَالَ لِي وَحَيَاتِكَ لَئِنْ عُدْتُ لَا أَهْجُرَكَ وَوَدَّعَنِي وَانصَرَفَ»^١

ابوالقاسم از داناترین مردم نزد شیعه و اهل سنت بود و او تقیه می کرد. ابونصر رهبة الله بن محمد می گوید: ابوعبدالله بن غالب و ابوالحسن بن ابی الطیب برای من نقل کردند: «خردمندتر از شیخ ابوالقاسم، حسین بن روح ندیدیم. روزی او را در خانه ابن یسار وزیر دیدم. او در نزد بزرگان مملکت و شخص المقتدر بالله، خلیفه عباسی دارای مقام بزرگی بود. اهل سنت نیز او را بزرگ می داشتند. حسین بن روح از روی تقیه و ترس در خانه ابن یسار حاضر می گشت.

روزی در آنجا دو نفر از دانشمندان به گفت و گو پرداختند؛ حسین بن روح نیز حاضر بود. یکی از آن دو شخص معتقد بود که ابوبکر بعد از پیامبر ﷺ با

فضیلت ترین مردم و بعد از او عمرو سپس علی علیه السلام است. دومی گفت: علی علیه السلام از عمر با فضیلت تر بود و در این باره، میان آنان گفت و گوی زیاد در گرفت. در آن میان، ابوالقاسم حسین بن روح - رضی الله عنه - گفت: چیزی که مورد اتفاق اصحاب پیامبر بود؛ صدیق را مقدم داشته و بعد از او، فاروق و سپس عثمان ذوالنورین و آنگاه علی علیه السلام و وصی را مقدم می داشتند. اهل حدیث نیز بر این عقیده اند و در نزد ما شیعه نیز صحیح همین است. آن ها که در مجلس حضور داشتند از این سخن در شگفت ماندند و وی را روی سر خود برداشتند و برای او دعای بسیار نمودند و به کسانی که او را رافضی می دانستند، بد گفتند.

من از این منظره خنده ام گرفت؛ ولی خود داری می کردم و آستین خود را در دهان فرو می بردم که مبادا ضایع شوم؛ سپس برخاستم و از مجلس بیرون رفتم. حسین بن روح نگاهی به من کرد و متوجه وضع من گردید. وقتی به خانه آمدم، دیدم کسی در می زند. در را باز کردم، دیدم ابوالقاسم، حسین بن روح سواره است. پیش از آن که به خانه خود برود نزد من آمده است. مرا مورد خطاب قرار داد و گفت: ای بنده خدا! چرا در مجلس خندیدی؟ می خواستی مرا به خطر بیاندازی؟ آیا آنچه گفتم به نظرتو مناسب آنجا نبود؟

گفتم: چرا مناسبت داشت. گفت: پس، از خدا بترس. اگر این سخن را در چنین شرایط و مجلسی از من بزرگ بشماری، تو را حلال نمی کنم. گفتم: ای آقای من، مردی که خود را نماینده امام می داند؛ اگر این چنین سخنی بگوید، نباید از وی تعجب نمود و به گفته او خندید؟ گفت: به جانت قسم، اگر بار دیگر این سخن را بگویی با توفیق قطع می کنم. سپس، خدا حافظی

کرد و رفت.»

۲. قَالَ أَبُو نَصْرٍ هَبْهُ اللَّهُ بِنِ مُحَمَّدٍ حَدَّثَنِي أَبُو الْحَسَنِ بْنُ كَثِيرٍ يَا التَّوَجَّحِي قَالَ: «بَلَغَ الشَّيْخُ أَبَا الْقَاسِمِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ بَوَّابًا كَانَ لَهُ عَلَى الْبَابِ الْأَوَّلِ قَدْ لَعَنَ مُعَاوِيَةَ وَ شَتَمَهُ فَأَمَرَ بِطَرْدِهِ وَ صَرَفَهُ عَنْ خِدْمَتِهِ فَبَقِيَ مُدَّةً طَوِيلَةً يَسْأَلُ فِي أَمْرِهِ فَلَا وَاللَّهِ مَا رَدَّهُ إِلَى خِدْمَتِهِ وَ أَخَذَهُ بَعْضُ الْأَهْلِ فَشَغَلَهُ مَعَهُ كُلَّ ذَلِكَ لِلتَّقِيَّةِ.»^۱

ابونصر هبة الله بن محمد می گوید: «ابوالحسن بن کبیر یا گفت: به شیخ ابوالقاسم خبر دادند که نگهبان درب اول (دربی که مشرف به محل عبور و مرور مردم است)، معاویه را لعن و نفرین می کند. ابوالقاسم فوری امر کرد تا او را اخراج کردند. مدت زیادی به این ترتیب گذشت. به طور دائم در مورد اواز حسین بن روح خواهش می کردند تا نگهبان را [به محل خدمتش] بازگرداند؛ اما به خدا قسم، ایشان آن خدمت کار را برنگرداند تا این که یکی از نزدیکان ایشان، او را به کار مشغول کرد.

همه این کارها را حسین بن روح به خاطر تقیه انجام می داد. با این که معاویه در بین اهل سنت مورد اختلاف است، حتی برخی از اهل سنت او را قبول ندارند، با این حال، این گونه وی برای حفظ جان شیعه تقیه می کرد.

۳. قَالَ أَبُو نَصْرٍ هَبْهُ اللَّهُ وَ حَدَّثَنِي أَبُو أَحْمَدَ دَرَانَوِيهِ الْأَبْرَصُ الَّذِي كَانَتْ دَارُهُ فِي دَرْبِ الْقَرَّاطِيْسِ قَالَ: «قَالَ لِي إِنِّي كُنْتُ أَنَا وَ إِخْوَتِي نَدْخُلُ إِلَى أَبِي الْقَاسِمِ الْحُسَيْنِ بْنِ رُوحٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ نُعَامِلُهُ قَالَ وَ كَانُوا بَاعَةً وَ نَحْنُ مَثَلًا عَشْرَةَ تِسْعَةً نَلْعُنُهُ وَ وَاحِدٌ يُشَكِّكُ فَنَخْرُجُ مِنْ عِنْدِهِ بَعْدَ مَا دَخَلْنَا إِلَيْهِ تِسْعَةً نَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ بِمَحَبَّتِهِ وَ وَاحِدٌ وَاقِفٌ لِأَنَّهُ كَانَ يُجَارِيَنَا مِنْ فَضْلِ الصَّحَابَةِ مَا رَوَيْنَاهُ وَ مَا لَمْ نَرَوْهُ فَكَتَبْتُهُ لِحُسْنِهِ عَنْهُ

رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ.»^١

ابونصر هبة الله گفت: «ابو احمد در انوبه ابرص (مبتلا به بیماری برص) که خانه اش در دروازه قراطیس واقع شده بود، برای من چنین تعریف کرد: من و چند تن از برادران و دوستانم به خدمت ابوالقاسم، حسین بن روح رفتیم تا با او معامله داشته باشیم. دوستان ما همه بازرگان بودند. ما ده نفر بودیم که نه نفر از آن‌ها، او را لعن کرده و ایشان را مستوجب لعن می‌دانستند و یک نفر باقی مانده نیز نسبت به او تردید داشت؛ ولی زمانی که از محضر او خارج شدیم، نه نفر از آن ده نفر به واسطه محبت حسین بن روح به خداوند تقرب می‌جستند و فقط یک نفر مردد بوده و توقف کرد؛ چرا که او درباره صحابه پیامبر برای ما احادیثی نقل کرد که بخشی از آن‌ها را شنیده بودیم و برخی را نشنیده بودیم. به خاطر حسن نقل و روایت آن‌ها توسط ایشان تمام احادیث را نوشتیم. خداوند از او راضی باشد.»

٤. وَ أَخْبَرَنِي جَمَاعَةٌ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ عَمَّارُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ إِسْحَاقَ الْأُسْرُوشِيِّ قَالَ «حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَبِي صَالِحِ الْمُجَنْدِيِّ وَكَانَ قَدْ أَلَحَّ فِي الْفُحْصِ وَالطَّلَبِ وَسَارِيَ الْبِلَادَ وَكَتَبَ عَلَى يَدِ الشَّيْخِ أَبِي الْقَاسِمِ بْنِ رُوحٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ إِلَى الصَّاحِبِ ع يَشْكُو تَعَلُّقَ قَلْبِهِ وَاشْتِغَالَهُ بِالْفُحْصِ وَالطَّلَبِ وَيَسْأَلُ الْجَوَابَ بِمَا تَسْكُنُ إِلَيْهِ نَفْسُهُ وَيَكْشِفُ لَهُ عَمَّا يَعْمَلُ عَلَيْهِ قَالَ فَخَرَجَ إِلَيَّ تَوْقِيعُ نُسْخَتِهِ مَنْ بَحَثَ فَقَدْ طَلَبَ وَمَنْ طَلَبَ فَقَدْ ذَلَّ وَمَنْ ذَلَّ فَقَدْ أَشَاطَ وَمَنْ أَشَاطَ فَقَدْ أَشْرَكَ. قَالَ فَكَفَفْتُ عَنِ الطَّلَبِ وَسَكَنْتُ نَفْسِي وَ

عُدْتُ إِلَى وَطَنِي مَسْرُوراً وَالْحَمْدُ لِلَّهِ.^۱

ابو محمد عمار بن حسین بن اسحاق اسروشنی می گوید: «ابوالعباس احمد بن حسن بن ابی صالح خجندی برای پیدا کردن حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه بسیار به جست و جو پرداخت و به شهرهای مختلف سفر کرد. سپس، به واسطه شیخ ابوالقاسم حسین بن روح، نامه ای برای وجود مقدس حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه فرستاد و از شیفتگی قلب و زحمت فراوان در جست و جو و پیدا کردن حضرت شکایت کرد و جوابی درخواست کرد که موجب تسکین و آرامش قلب او شود و گشایشی برایش ایجاد کند. خود وی می گوید: توقیعی به این ترتیب، برای من از سوی صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه خارج شد:

«هر کسی مرا جست و جو کند؛ در پی طلب و پیدا کردن من خواهد افتاد؛ هر کسی در پی طلب من باشد، [دشمنان را] راهنمایی کرده است [و من را به مردم نشان می دهد]؛ هر کسی دشمنان را به سمت من راهنمایی کند، باعث قتل من شده و جان من را به خطر خواهد انداخت؛ هر کسی جان من را به خطر بیندازد، مشرک است.»

با دیدن این توقیع از جست و جو دست برداشته و قلبم آرام شد و با خوشحالی به وطن بازگشتم. الحمد لله.»

جلسه بیست و سوم

ادامه موارد التزام حسین بن روح به تقیه

گفته شد، یکی از نکته های بارز حسین بن روح، اعمال تقیه بود. به گونه ای که کسی باور نداشت ایشان جزء پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام است. گاهی اهل سنت در مورد وی مطالبی می شنیدند که آنان را به تردید وامی داشت و به همین دلیل، نزد او رفته و با ملاقات ایشان، نظرشان برمی گشت.

۵. قَالَ ابْنُ نُوحٍ «وَسَمِعْتُ جَمَاعَةً مِنْ أَصْحَابِنَا بِمِصْرَ يَذْكُرُونَ أَنَّ أَبَا سَهْلٍ التَّوَجَّحِي سُئِلَ فَقِيلَ لَهُ كَيْفَ صَارَ هَذَا الْأَمْرُ إِلَى الشَّيْخِ أَبِي الْقَاسِمِ الْحُسَيْنِ بْنِ رُوحٍ دُونَكَ. فَقَالَ هُمْ أَغْلَمُ وَمَا اخْتَارُوهُ وَلَكِنْ أَنَا رَجُلٌ أَلْقَى الْخُصُومَ وَأَنَاظِرُهُمْ وَلَوْ عَلِمْتُ بِمَكَانِهِ كَمَا عَلِمَ أَبُو الْقَاسِمِ وَصَغَطَنِي الْحُجَّةُ [عَلَى مَكَانِهِ] لَعَلِّي كُنْتُ أَذِلُّ عَلَى مَكَانِهِ وَأَبُو الْقَاسِمِ فَلَوْ كَانَتْ الْحُجَّةُ تَحْتَ ذَنَبِهِ وَقُرِضَ بِالْمُقَارِضِ مَا كَشَفَ الذَّنْبُ عَنْهُ أَوْ كَمَا قَالَ»^۱

ابن نوح می گوید: «از جماعتی از بزرگان ما در شهر مصر، شنیدم که می گفتند: از ابوسهل نوبختی پرسیدند: «چرا حسین بن روح نایب امام زمان علیه السلام شد، ولی توبه این مقام نرسیدی؟» گفت: «ایشان (ائمّه علیهم السلام) بهتر

فهرست
در دوران
نخستین
صغری (۱)
چهار
اربعه

می‌دانند و آنچه آن‌ها بیسندند [همان حق است]. من مردی هستم که با مخالفین (اهل سنت) ملاقات و با آن‌ها مناظره و مجادله می‌کنم؛ اگر من وکیل و نایب حضرت می‌شدم و آن‌گونه که ابوالقاسم مکان ایشان را می‌داند، من خبرداشتم، در مقام مجادله، اگر در جواب دلیلی معطل می‌ماندم، چه بسا در آن حالت، مکان آن حضرت را به دیگران نشان می‌دادم؛ ولی ابوالقاسم، اگر حجت خدا در زیر لباسش باشد و او را با قیچی تکه‌تکه کنند، وی را به مردم نشان نمی‌دهد.»

شیخ طوسی رحمته الله توقیعات بسیاری را آورده و در پایان می‌فرماید:

«قد ذكرنا طرفا من الأخبار الدالة على إمامة ابن الحسن عليه السلام وثبوت غيبته ووجود عينه لأنها أخبار تضمنت الإخبار بالغائبات و بالشيء قبل كونه على وجه خارق للعادة لا يعلم ذلك إلا من أعلمه الله على لسان نبيه صلوات الله عليه ووصل إليه من جهة من دل الدليل على صدقه و لولا صدقهم لما كان كذلك لأن المعجزات لا تظهر على يد الكذابين وإذا ثبت صدقهم دل على وجود من أسندوا ذلك إليه ولم نستوف ما ورد في هذا المعنى ثلثا يطول به الكتاب وهو موجود في الكتب.»^۱

تا اینجا برخی از اخبار و روایات را که بر امامت فرزند امام حسن عسکری عليه السلام دلالت داشت، ذکر کردیم و این احادیث، وجود مقدس حضرت و غیبت ایشان را ثابت کرد. به جهت اینکه این اخبار از امور غیبی خبر داده و در ضمن آن‌ها، پیشگویی از حوادث آینده، به صورت غیر عادی وجود دارد، علم به آن‌ها را هیچ‌کس نمی‌داند، مگر اینکه خداوند تبارک و تعالی از زبان و به وسیله علم پیامبرش صلوات الله علیه او را آگاه کند. این روایت‌ها از

جانب کسی به اورسیده که دلیل بر صدق و راست گویی او موجود است. اگر صداقت و درستی آن‌ها نبود، هرگز این‌گونه نمی‌شد [علم به امور غیبی داشته باشند]؛ زیرا معجزه یا کرامت به دست انسان‌های دروغ‌گو ظاهر نمی‌شود.

حاصل کلام؛ وقتی صداقت ایشان (سفیران حضرت ﷺ) ثابت شد؛ همین امر، دلالت بر وجود کسی می‌کند که این علم و معجزات را به او نسبت داده‌اند. البته تمامی آنچه را در این مورد وارد شده است، ذکر نکردیم تا کتاب، طولانی نشود. هرچند در کتب دیگر نیز موجود است.»

کرامت نایب سوم

روایت چهارم

«أَخْبَرَنِي جَمَاعَةٌ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُوسَى بْنِ بَابُوَيْهِ قَالَ حَدَّثَنِي جَمَاعَةٌ مِنْ أَهْلِ بَلَدِنَا الْمُتَقِيمِينَ كَانُوا بِبَغْدَادَ فِي السَّنَةِ الَّتِي خَرَجَتْ الْقَرَامِطَةُ عَلَى الْحَاجِّ وَهِيَ سَنَةُ [تَنَاشُرِ الْكَوَاكِبِ أَنَّ وَالِدِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ كَتَبَ إِلَى الشَّيْخِ أَبِي الْقَاسِمِ الْحُسَيْنِ بْنِ رَوْحٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَسْتَأْذِنُ فِي الْخُرُوجِ إِلَى الْحَجِّ. فَخَرَجَ فِي الْجَوَابِ لَا تَخْرُجُ فِي هَذِهِ السَّنَةِ فَأَعَادَ فَقَالَ هُوَ نَذْرٌ وَاجِبٌ أَفَيَجُوزُ لِي الْقُعُودُ عَنْهُ فَخَرَجَ الْجَوَابُ إِنْ كَانَ لَا بُدَّ فَكُنْ فِي الْقَافِلَةِ الْأَخِيرَةِ فَكَانَ فِي الْقَافِلَةِ الْأَخِيرَةِ فَسَلِمَ بِنَفْسِهِ وَقُتِلَ مَنْ تَقَدَّمَ فِي الْقَوَافِلِ الْأُخْرَى»^۱

ابوعبدالله حسین بن علی بن موسی بن بابویه می‌گوید: «جماعتی از اهل شهر

در دوران پیشین

ماکه در بغداد اقامت داشتند، در سالی که قرامطه^۱ بر ضدّ حجاج قیام کردند و سال پراکنده شدن ستارگان بود، برای من نقل کردند: «پدرم در ضمن نامه ای از محضر شیخ ابوالقاسم، حسین بن روح اجازه خواست تا به حج مشرف شود.» جواب آمد: «امسال از شهر خارج نشو.» پدرم دوباره درخواستش را مطرح کرد و گفت: «حجی که برایش اجازه می خواهم، نذر واجب است؛ آیا نرفتن به حج و نشستن در خانه، جایز است؟» جواب آمد: «اگر چاره ای نیست و باید بروی؛ با آخرین قافله برو.» پدرم با قافله آخری عازم شد و از غارت سالم ماند؛ ولی کسانی که در قافله های قبلی بودند، همگی کشته شدند.»

روایت پنجم (توقیع چهارم)

جریان قاسم بن العلاء

«أَخْبَرَنِي مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ التُّعْمَانِ وَ الْحُسَيْنُ بْنُ عُبَيْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ الصَّفْوَانِيِّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: رَأَيْتُ الْقَاسِمَ بْنَ الْعَلَاءِ وَقَدْ عُمِرَ مِائَةً سَنَةً وَسَبْعَ عَشْرَةَ سَنَةً مِنْهَا ثَمَانُونَ سَنَةً صَحِيحَ الْعَيْنَيْنِ لَقِيَ مَوْلَانَا أَبَا الْحُسَيْنِ وَ أَبَا مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيِّينَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ. وَ حُجِبَ بَعْدَ الثَّمَانِينَ وَ رُدَّتْ عَلَيْهِ عَيْنَاهُ قَبْلَ وَفَاتِهِ بِسَبْعَةِ أَيَّامٍ. وَ ذَلِكَ أَنِّي كُنْتُ مُقِيمًا عِنْدَهُ بِمَدِينَةِ الرَّانِ مِنْ أَرْضِ آذْرَبَايجَانَ وَ كَانَ لَا تَنْقَطِعُ تَوْقِيعَاتُ مَوْلَانَا صَاحِبِ الزَّمَانِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى يَدِ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عُثْمَانَ الْعُمَرِيِّ وَ

۱. قرامطه یکی از فرقه های اسماعیلیه مبارکه، فرقه ای باطنیه هستند که معتقد بودند پس از امام صادق علیه السلام محمد بن اسماعیل، نوه امام جعفر صادق علیه السلام امام است. او همان امام مهدی علیه السلام است که از دنیا نرفته و در اروپا زندگی می کند و از اولوالعزم است. آن ها توانستند در سال ۲۸۸ در بحرین دولتی تشکیل داده و آن را تا شام توسعه دهند.

بَعْدَهُ عَلَى [يَدِ] أَبِي الْقَاسِمِ [الْحُسَيْنِ] بْنِ رَوْحٍ قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُمَا فَانْقَطَعَتْ عَنْهُ
الْمُكَاتَبَةُ نَحْوًا مِنْ شَهْرَيْنِ فَقَلِقَ رَحِمَهُ اللَّهُ لِدَلِكِ.

فَبَيْنَا نَحْنُ عِنْدَهُ نَأْكُلُ إِذْ دَخَلَ الْبَوَابُ مُسْتَبْشِرًا فَقَالَ لَهُ فَيَجِ الْعِرَاقِ لَا يَسْمَى
بِغَيْرِهِ فَاسْتَبَشَرَ الْقَاسِمُ وَحَوْلَ وَجْهَهُ إِلَى الْقَبِيلَةِ فَسَجَدَ وَدَخَلَ كَهْلٌ قَصِيرٌ يُرَى أَثَرُ
الْفُيُوجِ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِ جُبَّةٌ مِصْرِيَّةٌ وَ فِي رِجْلِهِ نَعْلٌ مَحَامِلِيٌّ وَ عَلَى كَتِفِهِ مِخْلَافَةٌ. فَقَامَ
الْقَاسِمُ فَعَانَقَهُ وَ وَضَعَ الْمِخْلَافَةَ عَنْ عُنُقِهِ وَ دَعَا بِطُشْتٍ وَ مَاءٍ فَعَسَلَ يَدَهُ وَ أَجْلَسَهُ إِلَى
جَانِبِهِ فَأَكَلْنَا وَ غَسَلْنَا أَيْدِيَنَا فَقَامَ الرَّجُلُ فَأَخْرَجَ كِتَابًا أَفْضَلَ مِنَ التُّصْفِ الْمُدْرَجِ
فَنَاولَهُ الْقَاسِمَ فَأَخَذَهُ وَقَبَّلَهُ وَ دَفَعَهُ إِلَى كَاتِبٍ لَهُ يُقَالُ لَهُ ابْنُ أَبِي سَلَمَةَ فَأَخَذَهُ أَبُو
عَبْدِ اللَّهِ فَفَضَّضَهُ وَقَرَأَهُ حَتَّى أَحَسَّ الْقَاسِمُ بِنِكَايَةٍ. فَقَالَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ خَيْرٌ فَقَالَ خَيْرٌ
فَقَالَ وَيْحَكَ خَرَجَ فِي شَيْءٍ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مَا تَكْرَهُ فَلَا قَالَ الْقَاسِمُ فَمَا هُوَ قَالَ نَعْيُ
الشَّيْخِ إِلَى نَفْسِهِ بَعْدَ وُرُودِ هَذَا الْكِتَابِ بِأَرْبَعِينَ يَوْمًا وَقَدْ هَمِلَ إِلَيْهِ سَبْعَةُ أَثَوَابٍ
فَقَالَ الْقَاسِمُ فِي سَلَامَةٍ مِنْ دِينِي فَقَالَ فِي سَلَامَةٍ مِنْ دِينِكَ فَضَحِكَ رَحِمَهُ اللَّهُ فَقَالَ مَا
أَوْمَلُ بَعْدَ هَذَا الْعُمْرِ.

فَقَالَ [فَقَامَ] الرَّجُلُ الْوَارِدُ فَأَخْرَجَ مِنْ مِخْلَافَتِهِ ثَلَاثَةَ أَزْوَاجٍ بِنَايَةٍ هَمَاءَ وَ عِمَامَةً
وَ ثَوْبَيْنِ وَ مِنْدِيلًا فَأَخَذَهُ الْقَاسِمُ وَ كَانَ عِنْدَهُ قَبِيضٌ خَلَعَهُ عَلَيْهِ مَوْلَانَا الرِّضَا أَبُو
الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ كَانَ لَهُ صَدِيقٌ يُقَالُ لَهُ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مُحَمَّدٍ الْبَدْرِيُّ وَ كَانَ شَدِيدَ
التَّصَبُّ وَ كَانَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ الْقَاسِمِ نَصْرُ اللَّهِ وَ جِهَةٌ مَوَدَّةٌ فِي أُمُورِ الدُّنْيَا شَدِيدَةٌ وَ كَانَ
الْقَاسِمُ يَوَدُّهُ وَ [قَدْ] كَانَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ وَاقِفًا إِلَى الدَّارِ لِإِصْلَاحِ بَيْنِ أَبِي جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ
الْهُمْدَانِيِّ وَ بَيْنَ حَنْتِهِ ابْنِ الْقَاسِمِ. فَقَالَ الْقَاسِمُ لِشَيْخَيْنِ مِنْ مَشَايِخِنَا الْمُقِيمَيْنِ مَعَهُ
أَحَدُهُمَا يُقَالُ لَهُ أَبُو حَامِدٍ عِمْرَانُ بْنُ الْمُفْلَسِ وَ الْآخَرُ أَبُو عَلِيٍّ بْنُ جَحْدَرٍ أَنَّ أَقْرَبًا هَذَا
الْكِتَابِ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مُحَمَّدٍ فَإِنِّي أَحَبُّ هِدَايَتَهُ وَ أَرْجُو [أَنْ] يَهْدِيَهُ اللَّهُ بِقِرَاءَةِ هَذَا
الْكِتَابِ فَقَالَا لَهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ فَإِنَّ هَذَا الْكِتَابَ لَا يَحْتَمِلُ مَا فِيهِ خَلَقَ مِنَ الشَّيْعَةِ

فَكَيْفَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ^۱»

شیخ مفید و حسین بن عبیدالله از محمد بن احمد صفوانی نقل می‌کنند که گفت: «قاسم بن علا را زیارت کردم که ۱۱۷ سال عمر داشت، ۸۰ سال از عمرش را به طور کامل، بینا بود؛ چشمانش صحیح و سالم بود. او امام هادی و امام حسن عسکری علیه السلام را زیارت کرده بود. ایشان بعد از ۸۰ سالگی نابینا شد؛ اما هفت روز پیش از وفاتش بینایی اش به او بازگردانده شد.»

«ماجرای او چنین است: من در شهر ران، در منطقه آذربایجان، در کنار وی ساکن بودم. توقیعات مولا، حضرت صاحب الزمان علیه السلام به دست ابوجعفر، محمد بن عثمان و پس از او به دست ابوالقاسم، حسین بن روح، سپس، بدون توقف به قاسم بن علامی رسید. حدود دو ماه مکاتبه از سوی حضرت برای او قطع شد؛ قاسم بن علا از این ماجرا ناراحت و غمگین شد.

روزی در خدمت ایشان مشغول خوردن غذا بودیم که دربان با خوشحالی وارد شد و خطاب به قاسم بن علا گفت: پیک عراق آمده است. قاسم با خوشحالی رو به قبله شد و سجده شکر به جا آورد. بعد، پیرمرد کوتاه قدی که مشخصات پیک را داشت و لباس مصری و کفش محاملی پوشیده بود، خورجینی روی دوش داشت؛ داخل شد. قاسم با دیدن او برخاسته و با او روبوسی کرد و خورجینش را از دوش او برداشت، آب و تشت طلب کرد، دست او را شسته و در کنار خودش نشاند. ما نیز غذای خود را خوردیم و دست‌ها را شستیم. مرد قاصد برخاست و نوشته‌ای را که از نصف ورق لوله شده بیشتر بود، بیرون آورد و به قاسم سپرد. قاسم نوشته را گرفت و بوسید

و به کاتبی که اورا ابن ابی سلمة صدا می زد، تحویل داد. ابوعبدالله نامه را باز کرد و خواند. قاسم احساس کرد که کاتب گریه می کند. گفت: «ای اباعبدالله (ابن ابی سلمة) چه شده است؟» گفت: «خیر است.» قاسم گفت: «ای وای! در مورد من چیزی نوشته است؟» ابوعبدالله گفت: «چیز ناخوشایندی نیست.» قاسم گفت: «پس چه نوشته است؟» کاتب گفت: «خبر فوت شیخ است که چهل روز پس از رسیدن این نامه خواهد بود. برای او هفت پارچه کفنی فرستاده است.» قاسم گفت: «آیا در حال سلامت دینم از دنیا می روم؟» گفت: «آری، با سلامت در دینت.» [با شنیدن این کلمات] قاسم خندید و گفت: «پس از این عمر آرزویی ندارم.» پیرمردی که آمده بود، بلند شد و از خورجینش سه پارچه لنگ و یک برد یمنی قرمز و یک عمامه و دو لباس (پارچه برای پیراهن کفن) و یک حوله بیرون آورد و آن ها را تحویل قاسم داد. البته او پیراهنی داشت که امام رضا علیه السلام به او خلعت داده بود، آن را به قاسم داد.

قاسم دوستی داشت به نام عبدالرحمان بن محمد بدری. او دشمنی شدید با اهل بیت علیهم السلام داشت و از نظر مذهب، ناصبی بود؛ ولی بین او و قاسم - که خداوند چهره معنوی او را تازه و بانشاط گرداند - در امور دنیا دوستی شدیدی برقرار بود؛ قاسم او را خیلی دوست می داشت. عبدالرحمان برای اصلاح بین ابوجعفر بن حمدون همدانی و فرزند قاسم، به خانه قاسم آمد. با ورود عبدالرحمان بن محمد، قاسم به دو نفر از بزرگان همراه وی، به نام ابوحامد عمران بن مفلس و علی بن جحد رگفت: «این نامه را برای عبدالرحمان بن محمد نیز بخوانید؛ چون هدایت شدن او را دوست دارم و امیدوارم که خداوند تبارک و تعالی به واسطه خواندن این نامه، او را هدایت

جلسه بیست و سوم

کند.» آن‌ها در جواب گفتند: «الله، الله، الله!» این نامه در توان بسیاری از شیعیان نیست؛ چون آن‌ها ظرفیت تحمل آن را ندارند، چه رسد به عبدالرحمن بن محمد!

جلسه بیست و چهارم

ادامه متن توقیع چهارم

«فَلَمَّا مَرَّ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ وَكَانَ يَوْمَ الْحُمَيسِ لثَلَاثَ عَشْرَةَ خَلَّتْ مِنْ رَجَبٍ دَخَلَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مُحَمَّدٍ وَسَلَّم عَلَيْهِ فَأَخْرَجَ الْقَاسِمُ الْكِتَابَ فَقَالَ لَهُ اقْرَأْ هَذَا الْكِتَابَ وَانْظُرْ لِنَفْسِكَ فَقَرَأَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ الْكِتَابَ فَلَمَّا بَلَغَ إِلَى مَوْضِعِ النَّعْيِ رَمَى الْكِتَابَ عَنْ يَدِهِ وَقَالَ لِلْقَاسِمِ يَا بَا مُحَمَّدٍ اتَّقِ اللَّهَ فَإِنَّكَ رَجُلٌ فَاضِلٌ فِي دِينِكَ مُتَمَكِّنٌ مِنْ عَقْلِكَ وَاللَّهُ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ ﴿وَمَا تَذَرِي نَفْسٌ مَاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَذَرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ﴾^١ وَقَالَ ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا﴾^٢ فَضَحِكَ الْقَاسِمُ وَقَالَ لَهُ أَيْمَ الْآيَةِ ﴿إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ﴾^٣ - وَمَوْلَايَ عَلِيٌّ هُوَ الرِّضَا مِنَ الرَّسُولِ وَقَالَ قَدْ عَلِمْتُ أَنَّكَ تَقُولُ هَذَا وَلَكِنْ أَتَخِ الْيَوْمَ فَإِنْ أَنَا عِشْتُ بَعْدَ هَذَا الْيَوْمِ الْمُؤَخَّرِ فِي هَذَا الْكِتَابِ فَأَعْلَمُ أَيَّ لَسْتُ عَلَى شَيْءٍ وَإِنْ أَنَا مِتُّ فَانْظُرْ لِنَفْسِكَ فَوَرِّخْ عَبْدُ الرَّحْمَنِ الْيَوْمَ وَافْتَرُقُوا.

وَحُمَّ الْقَاسِمُ يَوْمَ السَّابِعِ مِنْ وَرُودِ الْكِتَابِ وَاسْتَدَّتْ بِهِ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ الْعِلَّةُ وَاسْتَدَّتْ فِي فِرَاشِهِ إِلَى الْحَاظِطِ وَكَانَ ابْنُهُ الْحَسَنُ بْنُ الْقَاسِمِ مُدْمِنًا عَلَى شُرْبِ الْخَمْرِ وَ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
قَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مُحَمَّدٍ
فَلَمَّا مَرَّ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ
وَكَانَ يَوْمَ الْحُمَيسِ لثَلَاثَ
عَشْرَةَ خَلَّتْ مِنْ رَجَبٍ دَخَلَ
عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مُحَمَّدٍ
وَسَلَّم عَلَيْهِ فَأَخْرَجَ الْقَاسِمُ
الْكِتَابَ فَقَالَ لَهُ اقْرَأْ
هَذَا الْكِتَابَ وَانْظُرْ لِنَفْسِكَ
فَقَرَأَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ الْكِتَابَ
فَلَمَّا بَلَغَ إِلَى مَوْضِعِ النَّعْيِ
رَمَى الْكِتَابَ عَنْ يَدِهِ
وَقَالَ لِلْقَاسِمِ يَا بَا مُحَمَّدٍ
اتَّقِ اللَّهَ فَإِنَّكَ رَجُلٌ فَاضِلٌ
فِي دِينِكَ مُتَمَكِّنٌ مِنْ عَقْلِكَ
وَاللَّهُ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ ﴿وَمَا
تَذَرِي نَفْسٌ مَاذَا تَكْسِبُ غَدًا
وَمَا تَذَرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ
تَمُوتُ﴾^١ وَقَالَ ﴿عَالِمُ
الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ
أَحَدًا﴾^٢ فَضَحِكَ الْقَاسِمُ
وَقَالَ لَهُ أَيْمَ الْآيَةِ ﴿إِلَّا
مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ﴾^٣ -
وَمَوْلَايَ عَلِيٌّ هُوَ الرِّضَا
مِنَ الرَّسُولِ وَقَالَ قَدْ
عَلِمْتُ أَنَّكَ تَقُولُ هَذَا
وَلَكِنْ أَتَخِ الْيَوْمَ فَإِنْ أَنَا
عِشْتُ بَعْدَ هَذَا الْيَوْمِ
الْمُؤَخَّرِ فِي هَذَا الْكِتَابِ
فَأَعْلَمُ أَيَّ لَسْتُ عَلَى شَيْءٍ
وَإِنْ أَنَا مِتُّ فَانْظُرْ لِنَفْسِكَ
فَوَرِّخْ عَبْدُ الرَّحْمَنِ الْيَوْمَ
وَافْتَرُقُوا.

١. لقمان، ٣٤.

٢. جن، ٢٦.

٣. جن، ٢٧.

كَانَ مُتَرَوِّجًا إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْهَمْدَانِيِّ وَكَانَ جَالِسًا وَرِأْؤُهُ مَسْتُورٌ عَلَى وَجْهِهِ فِي نَاحِيَةِ مِنَ الدَّارِ أَبُو حَامِدٍ فِي نَاحِيَةِ وَأَبُو عَلِيٍّ بْنُ جَعْدَرٍ وَأَنَا وَجَمَاعَةٌ مِنْ أَهْلِ الْبَلَدِ نَبْكِي إِذِ اتَّكَأ الْقَاسِمُ عَلَى يَدَيْهِ إِلَى خَلْفٍ وَجَعَلَ يَقُولُ يَا مُحَمَّدُ يَا عَلِيُّ يَا حَسَنُ يَا حُسَيْنُ يَا مَوْلِي كُونُوا شُفَعَائِي إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَقَالَهَا الثَّانِيَةَ وَقَالَهَا الثَّالِثَةَ.

فَلَمَّا بَلَغَ فِي الثَّالِثَةِ يَا مُوسَى يَا عَلِيُّ تَفَرَّقَتِ أَجْفَانُ عَيْنَيْهِ كَمَا يُفَرِّقُ الصَّبِيَانُ شَقَائِقَ الثُّغْمَانِ وَانْتَفَحَتْ حَدَقَتُهُ وَجَعَلَ يَمْسَحُ بِكُمِهِ عَيْنَيْهِ وَخَرَجَ مِنْ عَيْنَيْهِ شَيْءٌ بِمَاءِ اللَّحْمِ مَدَّ طَرَفُهُ إِلَى ابْنِهِ فَقَالَ يَا حَسَنُ إِلَيَّ يَا بَا حَامِدٍ [إِلَيَّ] يَا بَا عَلِيٍّ [إِلَيَّ] فَاجْتَمَعْنَا حَوْلَهُ وَنَظَرْنَا إِلَى الْحَدَقَتَيْنِ صَحِيحَتَيْنِ فَقَالَ لَهُ أَبُو حَامِدٍ تَرَانِي وَجَعَلَ يَدُهُ عَلَى كُلِّ وَاحِدٍ مِنَّا وَشَاعَ الْخُبْرُ فِي النَّاسِ وَالْعَامَّةِ وَانْتَابَهُ النَّاسُ مِنَ الْعَوَامِ يَنْظُرُونَ إِلَيْهِ وَرَكِبَ الْقَاضِي إِلَيْهِ وَهُوَ أَبُو السَّائِبِ عُثْبَةُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْمُسْعُودِيُّ وَهُوَ قَاضِي الْقُضَاةِ بِبَغْدَادَ فَدَخَلَ عَلَيْهِ فَقَالَ لَهُ يَا بَا مُحَمَّدٍ مَا هَذَا الَّذِي بِيَدِي وَأَرَاهُ خَاتَمًا فَصُّهُ فَيُرَوِّجُ فَقَرَّبَهُ مِنْهُ فَقَالَ عَلَيْهِ ثَلَاثَةُ أَشْطُرٍ فَتَنَاوَلَهُ الْقَاسِمُ رَحِمَهُ اللَّهُ فَلَمْ يُمَكِّنْهُ قِرَاءَتُهُ وَخَرَجَ النَّاسُ مُتَعَجِّبِينَ يَتَحَدَّثُونَ بِخَبْرِهِ وَالتَفَتَ الْقَاسِمُ إِلَى ابْنِهِ الْحَسَنِ فَقَالَ لَهُ.

إِنَّ اللَّهَ مُنْزِلُكَ مَنْزِلَةً وَمُرْتَبُكَ مَرْتَبَةً فَأَقْبَلَهَا بِشُكْرٍ فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ يَا أَبَهْ قَدْ قَبِلْتُهَا قَالَ الْقَاسِمُ عَلَى مَاذَا قَالَ عَلَى مَا تَأْمُرُنِي بِهِ يَا أَبَهْ قَالَ عَلَى أَنْ تَرْجِعَ عَمَّا أَنْتَ عَلَيْهِ مِنْ شُرْبِ الْخَمْرِ قَالَ الْحَسَنُ يَا أَبَهْ وَحَقٌّ مَنْ أَنْتَ فِي ذِكْرِهِ لِأَرْجِعَنَّ عَنْ شُرْبِ الْخَمْرِ وَمَعَ الْخَمْرِ أَشْيَاءٌ لَا تَعْرِفُهَا فَرَفَعَ الْقَاسِمُ يَدَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَقَالَ اللَّهُمَّ أَهْلِمِ الْحَسَنَ طَاعَتَكَ وَجَنِّبْهُ مَعْصِيَتَكَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ ثُمَّ دَعَا بِدِرْجٍ فَكَتَبَ وَصِيَّتَهُ بِيَدِهِ رَحِمَهُ اللَّهُ وَكَانَتْ الصِّبَاغُ الَّتِي فِي يَدِهِ لِمَوْلَانَا وَقَفَّ وَقَفَّهُ أَبُوهُ.

وَكَانَ فِيمَا أَوْصَى الْحَسَنُ أَنْ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنْ أَهْلَتْ هَذَا الْأَمْرَ يَعْنِي الْوَكَالََةَ لِمَوْلَانَا

فَيَكُونُ قُوتُكَ مِنْ نِصْفِ صَيِّعَتِي الْمَعْرُوفَةِ بِفَرْجِيذَةٍ وَ سَائِرِهَا مِلْكٌ لِمَوْلَايَ وَإِنْ لَمْ تُوَهَّلْ لَهُ فَاطْلُبْ خَيْرَكَ مِنْ حَيْثُ يَتَقَبَّلُ اللَّهُ وَقَبِلِ الْحَسَنُ وَصِيَّتَهُ عَلَى ذَلِكَ. فَلَمَّا كَانَ فِي يَوْمِ الْأَرْبَعِينَ وَقَدْ طَلَعَ الْفَجْرُ مَاتَ الْقَاسِمُ رَحِمَهُ اللَّهُ فَوَافَاهُ عَبْدُ الرَّحْمَنِ يَغْدُو فِي الْأَشْوَاقِ حَافِيًا حَاسِرًا وَهُوَ يَصِيحُ وَاسَيِّدَاهُ فَاسْتَعْظَمَ النَّاسُ ذَلِكَ مِنْهُ وَجَعَلَ النَّاسُ يَقُولُونَ مَا الَّذِي تَفْعَلُ بِنَفْسِكَ فَقَالَ اسْكُتُوا فَقَدْ رَأَيْتُمْ مَا لَمْ تَرَوْهُ وَتَشَبَّعَ وَرَجَعَ عَمَّا كَانَ عَلَيْهِ وَوَقَفَ الْكَثِيرُ مِنْ ضِيَاعِهِ. وَتَوَلَّى أَبُو عَلِيٍّ بْنُ جَحْدَرٍ غُسْلَ الْقَاسِمِ وَأَبُو حَامِدٍ يَصُبُّ عَلَيْهِ الْمَاءَ وَكُفِّنَ فِي ثَمَانِيَةِ أَثْوَابٍ عَلَى بَدَنِهِ قَبِيضُ مَوْلَاهُ أَبِي الْحَسَنِ وَمَا يَلِيهِ السَّبْعَةُ الْأَثْوَابِ الَّتِي جَاءَتْهُ مِنَ الْعِرَاقِ. فَلَمَّا كَانَ بَعْدَ مُدَّةٍ يَسِيرَةٍ وَرَدَ كِتَابُ تَعْرِيَةٍ عَلَى الْحَسَنِ مِنْ مَوْلَاتِنَا عليها السلام فِي آخِرِهِ دُعَاءُ أَهْلِكَ اللَّهُ طَاعَتَهُ وَجَبَّكَ مَعْصِيَتَهُ وَهُوَ الدُّعَاءُ الَّذِي كَانَ دَعَا بِهِ أَبُوهُ وَكَانَ آخِرُهُ قَدْ جَعَلْنَا أَبَاكَ إِمَامًا لَكَ وَفَعَالَهُ لَكَ مِثَالًا.

قاسم در جواب آن ها گفت: «می دانم با این کار، رازی را افشا می کنم که اعلان آن برایم جایز نیست؛ لکن چون عبدالرحمان بن محمد را خیلی دوست دارم و میل به هدایت او، توسط خداوند متعال دارم، می خواهم این نامه برای او خوانده شود، پس، نامه را برایش بخوان.» آن روزگشت و روز پنج شنبه سیزده رجب رسید. عبدالرحمان بن محمد آمد و به قاسم سلام کرد، قاسم نامه را بیرون آورد و به او گفت: «این نامه را بخوان و در آن تأمل و فکر کن.» عبدالرحمان نامه را خواند و وقتی که به خبر مرگ قاسم رسید؛ نامه را انداخت و خطاب به قاسم گفت: «ای محمد! تقوی الهی پیشه کن و از خدا بترس، تویک انسان دین دار و نسبت به دیگران بافضیلت تر و برتر هستی؛ عقلت در دست خودت هست و خداوند تبارک و تعالی می فرماید: «هیچ کس نمی داند، فردا چه خواهد کرد و هیچ کس نمی داند، در کدام

زمین خواهد مرد.» همچنین می‌فرماید: «دانای غیب اوست و هیچ‌کس را بر اسرار غیبش آگاه نمی‌سازد.»^۱ قاسم خندید و گفت: «آیه را تمام کن که می‌فرماید: «مگر رسولانی که آنان را برگزیده.» مولا و سرور من ﷺ مثل رسول برگزیده است.» در ادامه گفت: «من می‌دانستم که تو این جمله‌ها را خواهی گفت؛ لکن تاریخ امروز را ثبت کن؛ اگر بعد از این روزی که در این نامه درج شده من زنده ماندم، پس، بدان که اعتقاد من صحیح نیست؛ اما اگر در این تاریخ از دنیا رفتم، آن وقت، به باورهای خودت نگاه کن و در آن‌ها تجدید نظر کن.» عبدالرحمان تاریخ آن روز را ثبت کرد و از یکدیگر جدا شدند.

هفت روز پس از رسیدن نامه، قاسم تب کرد و بیماری او در همان روز شدت گرفت. در بسترش به دیوار تکیه داد و به پسرش، حسن که اعتیاد به خوردن شراب داشت و با دخترابی عبدالله بن حمدون همدانی ازدواج کرده بود، در آن وقت ردایی را بر روی خود کشیده و در گوشه‌ای و ابوحامد نیز در گوشه‌ای دیگر نشسته بودند. ابوعلی بن جحدر، من و تعدادی از اهل شهر نیز گریه می‌کردیم. ناگهان، قاسم به سمت پشت سرش به دست‌هایش تکیه داد و شروع کرد به گفتن «یا محمد، یا علی، یا حسن، یا حسین، ای سروران من، شما در محضر خداوند متعال شفیعان من باشید.» بار دوم و سوم نیز گفت.

۱. علامه امینی ده‌ها شاهد از علمای عامه در باب علم غیب نقل می‌کند که مرگشان را می‌دانستند در چه موقع اتفاق می‌افتد؛ حتی نسبت به خلیفه دوم نقل می‌کنند: کعب به او گفت: «تو تا سه روز دیگر می‌میری. یا امیر المؤمنین اعهدها بآلک میت الی ثلاثة ايام» همین‌طور نیز شد. به همین دلیل، کعب یکی از متهمین به قتل خلیفه است. (الغدیر فی الکتاب والسنة والأدب، ج ۵، ص: ۹۳)

وقتی که مرتبه سوم به یاموسی، یاعلی رسید، مثل بچه ها که غنچه گل را حرکت می دهند، مژه های چشم هایش به حرکت درآمد و حلقه چشمش باز شد و باد کرد. در حالی که آستینش را که به چشم هایش می کشید، آبی از چشم او خارج شد. به پسرش نگاه کرد و گفت: «ای حسن، بیا کنار من، ای اباحامد، ای اباعلی بیایید.»

ما همگی اطراف او جمع شدیم و به دو چشم صحیح و سالم او نگاه می‌کردیم. ابو حامد گفت: مرا می‌بینی؟ دستش را روی تکتک ما گذاشت. خبر بیناشدن قاسم در بین مردم و اهل سنت پیچید. مردم از اهل سنت می‌آمدند و به او نگاه می‌کردند.

قاضی القضاة بغداد، ابوسائب عتبة بن عبيد الله مسعودی، سوار مرکب شد و به دیدن قاسم آمد. وی انگشتی اش را که نگین فیروزه داشت، در دستش گرفت و به قاسم گفت: «ای ابامحمد، این که در دست من است، چیست؟» گفت: «انگشت فیروزه‌ای.» او انگشت را به قاسم نزدیک کرد. قاسم گفت: «روی نگین این انگشتی، سه سطر نوشته شده است.» آن را گرفت تا بخواند؛ اما ضعف اجازه این کار را نداد. مردم از آنجا رفتند و با تعجب، این ماجرا را به دیگران نقل می‌کردند.

بعد از رفتن مردم، قاسم روبه پسرش کرد و گفت: «خداوند تبارک و تعالی تو را به مرتبه و منزلتی می‌رساند. با شکرگزاری به درگاهش، آن را قبول کن.»

حسن گفت: «قبول می‌کنم.» قاسم گفت: «چگونه قبول می‌کنی؟» حسن گفت: «پدرجان، به هر شرط و صورتی که شما امر بفرمایید.» گفت: «به این روش که دیگر شراب نخوری و از آن بازگردی و توبه کنی.» حسن گفت: «پدرجان، قسم به حق کسی که شما اورا ذکر می‌کنید، از شراب خوردن و

کارهای زشت دیگری که توازان‌ها آگاهی نداری، توبه می‌کنم.»

در همین حال، قاسم دست‌هایش را بالا برد و عرضه داشت: «پروردگارا! اطاعت خودت را بر حسن الهام کن و او را از معصیت و نافرمانی خودت دور فرما.» این دعا را سه مرتبه تکرار کرد و بعد از آن کاغذی خواست و با دست خودش وصیتش را نوشت - خدا رحمتش کند - و زمین‌های کشاورزی که وقف امام زمان علیه السلام بود، پدرش آن را وقف کرده بود، آن‌ها را نوشت و بار دیگر، وقف حضرت کرد.

از جمله وصیت‌هایی که به حسن کرد، چنین گفت: «پسرم، اگر تو بر این مقام یعنی وکالت از طرف مولایمان علیه السلام راه پیدا کردی، مخارج زندگی‌ات را از نصف مزارع منطقه معروف به فرجیده، بردار و بقیه زمین‌های کشاورزی ملک مولای ما حضرت حجت علیه السلام است؛ اگر اهلیت آن را پیدا نکردی، برو و خیر و روزی‌ات را از جایی که خداوند خواسته و قبول کند، بخواه.» حسن وصیت پدر را با تمام شرایط پذیرفت. روز چهارم، وقت طلوع فجر، قاسم دار دنیا را وداع گفت. خدا رحمتش کند.

پس از رحلت قاسم، همان روز عبدالرحمان [ناصبی] با سروپای برهنه آمد و در بازارها می‌دوید و با ناله و فریاد می‌گفت: «ای آقا و مولای من» برای مردم، این کار عبدالرحمان خیلی عجیب بود و می‌گفتند: «این چه کاری است که با خودت می‌کنی؟» او گفت: «ساکت باشید؛ من چیزی دیده‌ام که شما ندیده‌اید.» قاسم را تشییع کرد و از اعتقاد فاسدی که داشت، برگشت و بسیاری از زمین‌های کشاورزی‌اش را وقف حضرت کرد.

بدن قاسم را ابوعلی بن جحدر غسل می‌داد و ابوحامد آب می‌ریخت. بعد، با هشت پارچه او را کفن کردند؛ اول پیراهن امام رضا علیه السلام را به او

پوشانیدند و پس از آن، هفت لباس را که از عراق برایش رسیده بود، به عنوان کفن به او پوشانیدند. پس از مدت کوتاهی، نامه تعزیت و تسلیت از طرف مولایمان، حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه به حسن رسید که در آخر آن نامه نوشته بود: «خداوند تعالی اطاعتش را به تو الهام فرماید و از معصیت و نافرمانی خودش، تو را دورگرداند.»

این جمله، همان دعایی بود که پدرش در حق او کرده بود. در انتهای نامه نیز آمده بود: «ما پدرت را برای تو پیشوا و امام، کارها و افعال او را برای تو سرمشق قرار دادیم.»

جلسه بیست و پنجم

نایب چهارم، علی بن محمد سمري

وی چهارمین سفیر و نایب خاص امام زمان عجل الله تعالی فرجه بود. در مورد ایشان، آنچه به دست ما رسیده، توقیعاتی است که حکایت از کرامت های او دارد. نامه هایی که اشاره به تاریخ وفات افراد و خود او نیز دارد. ایشان در نیمه شعبان سال ۳۲۹ هجری رحلت کردند. اگر رحلت سفیر سوم حسین بن روح در سال ۳۲۶ هجری باشد، مدت سفارت سمري مدتی کوتاه، یعنی سه سال بوده است.

در مورد ایشان، مطالب گوناگونی نقل شده است. کرامت هایی را در مورد او نقل می کنند که حکایت از پیوند او با امام زمان عجل الله تعالی فرجه دارد.

توقیعات و کرامات نایب چهارم

روایت اول

«كَتَبَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْبَلْخِيُّ إِلَيَّ يَذْكُرُ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ رُوحِ الثُّمَيِّ أَنَّ أَحْمَدَ بْنَ إِسْحَاقَ كَتَبَ إِلَيْهِ يَسْتَأْذِنُهُ فِي الْحَجِّ فَأَذِنَ لَهُ وَبَعَثَ إِلَيْهِ بِثَوْبٍ فَقَالَ أَحْمَدُ بْنُ

إِسْحَاقَ نَعَى إِلَيَّ نَفْسِي فَأَنْصَرَفَ مِنَ الْحَجِّ فَكَاتِجُ حُلْوَانَ»^۱

کشی رحمته الله در کتاب رجال چنین آورده است: «ابو عبدالله بلخی نامه ای به من نوشت و از حسین بن روح نام برده و نوشته بود که احمد بن اسحاق قمی نامه ای به او نوشت و اجازه رفتن به حج خواست. حسین بن روح از جانب امام رحمته الله به وی اجازه داد و پارچه ای کفن نیز برای او فرستاد. احمد بن اسحاق وقتی آن را دید، گفت: این خبر مرگ من است. وی هنگام بازگشت از سفر حج، در حلوان درگذشت.»

روایت دوم

«وَأَخْبَرَنَا جَمَاعَةٌ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ حمزة بْنِ عَلِيٍّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ الْكَلْبِيُّ قَالَ: كَتَبَ مُحَمَّدُ بْنُ زِيَادٍ الصَّيْمَرِيُّ يَسْأَلُ صَاحِبَ الزَّمَانِ عَجَلَ اللَّهُ فَرَجَهُ كَفَنًا يَتَيَمَّنُ بِمَا يَكُونُ مِنْ عِنْدِهِ قَوْلًا أَنَّكَ تَحْتَاجُ إِلَيْهِ سَنَةً إِحْدَى وَثَمَانِينَ فَكَاتِجُ رَجْمَهُ اللَّهُ فِي [هَذَا] الْوَقْتِ الَّذِي حَدَّثَهُ وَبَعَثَ إِلَيْهِ بِالْكَفَنِ قَبْلَ مَوْتِهِ بِشَهْرٍ»^۲

محمد بن زیاد صیمری در نامه ای از حضرت صاحب الزمان رحمته الله برای تبرک، کفنی درخواست کرد، جواب آمد: «شما در سال ۸۱ به کفن احتیاج خواهی داشت.» [محمد بن زیاد] در همان سالی که حضرت فرموده بودند، دار دنیا را وداع گفت و یک ماه، پیش از آن، کفنی برای او رسید. سید بن طاووس رحمته الله می فرماید:

کتاب
تذکره
الاعقاب
در دوران
غیبت
صغری
(۱) «نوار
اربعه»

۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۰۶.

۲. طوسی، محمد بن حسن، الغیبة، ص ۲۹۷.

«ونقل إلینا سلفنا نقلا متواترا أن المهدي المشار إليه ولد ولادة مستورة لأن حديث تملكه ودولته وظهوره على كافة الممالك والعباد والبلا كان قد ظهر للناس فخيـف عليه كما جرت الحال في ولادة إبراهيم وموسى عليهما السلام وغيرهما و عرفت الشيعة ذلك لاختصاصها بآبائه عليهم السلام فإن كل من يلزم بقوم كان أعرف بأحوالهم وأسرارهم من الأجانب كما أن أصحاب الشافعي أعرف بحاله من أصحاب غيره من رؤساء الأربعة المذاهب.

وقد كان عليه السلام ظهر لجماعة كثيرة من أصحاب والده العسكري ونقلوا عنه أخبارا و أحكاما شرعية وأسبابا مرضية. وكان له وكلاء ظاهرين في غيبته معروفون بأسمائهم وأنسابهم وأوطانهم يخبرون عنه بالمعجزات والكرامات وجواب المشكلات وبكثير مما ينقله عن آباءه عن رسول الله صلى الله عليه وآله من الغائبات منهم عثمان بن سعيد العمري المدفون بقطقطان الجانب الغربي ببغداد ومنهم أبو جعفر محمد بن عثمان بن سعيد العمري ومنهم أبو القاسم الحسين بن روح النوبختي ومنهم علي بن محمد السمري رضي الله عنهم وقد ذكر نصير علي الجهمضي برواية رجال الأربعة المذاهب حال هؤلاء الوكلاء وأسمائهم وأنهم كانوا وكلاء المهدي عليه السلام. ولقد لقي المهدي عليه السلام بعد ذلك خلق كثير من الشيعة وغيرهم وظهر لهم على يده من الدلائل ما ثبت عندهم أنه هو عليه السلام وإذا كان عليه السلام الآن غير ظاهر لجميع شيعته فلا يمتنع أن يكون جماعة منهم يلقونه ويتنفعون بمقاله وفعاله ويكتمونه كما جرى الأمر في جماعة من الأنبياء والأوصياء والملوك والأولياء حيث غابوا عن كثير من الأمة لمصالح دينية أوجبت ذلك»^١

«علما به تواتر نقل كرده اند كه ولادت مهدي عليه السلام به طور پنهانی انجام شد؛ زیرا بر اساس روایات، سلطنت، دولت حضرت و غلبه وی بر همه كشورها،

تمام مردم و شهرها، برای عموم روشن است؛ به همین سبب، ولادت او، همانند ولادت حضرت ابراهیم و موسی علیه السلام، همراه با خطر و ترس بوده است.

این قضیه را شیعیان از راه ارتباط و پیوند با پدران آن حضرت می دانستند؛ چون هر کسی همراه با قومی باشد، از دیگران آشناتر به احوال و اسرار آن ها است؛ هم چنان که اصحاب شافعی از سایر علمای مذاهب چهارگانه اهل سنت به حال او آشناتر هستند. علاوه بر این، امام زمان علیه السلام را بسیاری از اصحاب پدرش، امام حسن عسکری علیه السلام، دیده و از وی احادیث و احکام روایت کرده اند.

ایشان وکلایی داشت که در غیبت او ظاهر بودند. اسم، نسب و وطن آن ها معلوم و معروف بود. آن ها معجزه ها، کرامت ها، جواب مسائل مشکل و بسیاری از اخبار غیبی را که آن حضرت از جدش پیامبر صلی الله علیه و آله روایت نموده، نقل کرده اند. یکی از وکلا، عثمان بن سعید عمری، دفن شده در ققطان، سمت غربی بغداد، است. سه وکیل دیگر، فرزند عثمان بن سعید، ابوجعفر محمد بن عثمان، ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی و علی بن محمد سیمری - رضی الله عنهم - هستند.

نصربن علی جهضمی به روایت علمای چهارگانه اهل تسنن، احوال چهار نفر یاده شده، اسامی آن ها و اینکه هر چهار نفر از وکلای حضرت مهدی علیه السلام بوده اند، ذکر نموده است.^۱

بعد از غیبت صغری، بسیاری از شیعیان و غیر آن ها، حضرت را ملاقات

فهرست اسامی در دوران نبوت صغری (۱) «نوار بر آبی»

کرده‌اند و از معجزه‌ها و کرامت‌های به وقوع پیوسته به دست آن حضرت، پی برده‌اند که او همان مهدی موعود علیه السلام است. بنابراین، اگر امروز از نظر شیعیان و دوستانش غایب است، منافات ندارد که افرادی حضرت را ببینند و از گفتار و کردارش بهره‌مند گردند. در عین حال از مردم پوشیده دارند؛ چنان‌که این معنی، درباره جماعتی از پیامبران، اوصیا، پادشاهان و اولیای حق جریان داشته که مصالح دینی ایجاب می‌کرد، آن‌ها مدتی غایب گردند.

روایت سوم

طبق بیان سید بن طاووس رحمه الله هر چهار سفیر، صاحب معجزه و کرامت بوده‌اند.

«قَالَ حَدَّثَنِي جَمَاعَةٌ مِنْ أَهْلِ قُمْ مِنْهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي بَابُوَيْهٍ قَالَ حَدَّثَنِي جَمَاعَةٌ مِنْ أَهْلِ قُمْ مِنْهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عِمْرَانَ الصَّفَّارُ وَقَرِيبُهُ عَلَوِيَّةُ الصَّفَّارُ وَالْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ رَحِمَهُمُ اللَّهُ قَالُوا حَضَرْنَا بَغْدَادَ فِي السَّنَةِ الَّتِي تُؤْفَى فِيهَا أَبِي عَلِيٍّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ مُوسَى بْنِ بَابُوَيْهٍ وَكَانَ أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّمَرِيُّ قُدَّسَ سِرُّهُ يَسْأَلُنَا كُلَّ قَرِيبٍ عَنْ خَبَرِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ رَحِمَهُ اللَّهُ. فَتَقُولُ قَدْ وَرَدَ الْكِتَابُ بِاسْتِقْلَالِهِ حَتَّى كَانَ الْيَوْمُ الَّذِي قُبِضَ فِيهِ فَسَأَلْنَا عَنْهُ فَذَكَّرْنَا لَهُ مِثْلَ ذَلِكَ. فَقَالَ [لَنَا] أَجْرُكُمْ اللَّهُ فِي عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ فَقَدْ قُبِضَ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ. قَالُوا فَأَتَيْتُنَا تَارِيخَ السَّاعَةِ وَالْيَوْمِ وَالشَّهْرِ فَلَمَّا كَانَ بَعْدَ سَبْعَةِ عَشَرَ يَوْمًا أَوْ ثَمَانِيَّةَ عَشَرَ يَوْمًا وَرَدَ الْخَبَرُ أَنَّهُ قُبِضَ فِي تِلْكَ السَّاعَةِ الَّتِي ذَكَرَهَا الشَّيْخُ أَبُو الْحَسَنِ قُدَّسَ سِرُّهُ.»^۱

عده‌ای از علما از طرف حسین بن علی بن بابویه قمی به من خبر دادند که او

می‌گوید: «برخی علمای قم، از جمله علی بن احمد بن عمران صفار، علویه صفار و حسین بن احمد بن ادریس - خداوند رحمتشان کند - به من گفتند: در همان سالی که پدرم یعنی علی بن حسین بن موسی بن بابویه از دنیا رفت، به بغداد رفتیم و به محضر ابوالحسن علی بن محمد سمری رسیدیم. ایشان همیشه احوال علی بن حسین بن بابویه را از ما جویا می‌شد.

ما نیز به ایشان می‌گفتیم: نامه آمده که ایشان حالش خوب است. تا این که روز رحلت او، احوالش را نیز از ما پرسید و ما نیز همان جواب همیشگی را دادیم. ایشان به ما گفتند: خداوند، در خصوص فوت علی بن حسین به شما پاداش عنایت کند؛ وی همین ساعت از دنیا رفت.

ما تاریخ، ساعت، روز و ماه آن روز را یادداشت کردیم تا این که پس از هفده یا هجده روز خبر رسید که ابن بابویه در همان ساعتی که شیخ ابوالحسن فرموده بود، از دنیا رفت.»

جلسه بیست و ششم

ادامه بحث در مورد نایب چهارم، علی بن محمد سمی است. پیش از این بیان گردید که وی مدت کمی عهده دار سفارت بود. معجزه‌ها، کرامت‌ها و خبرهای بسیاری که جز از معصوم صادر نمی‌شود، به دست ایشان رسیده که حکایت دارد وی با امام معصوم علیه السلام ارتباط داشته و هیچ‌گاه ادعای استقلال نکرد.

روایت چهارم نایب چهارم

الف) متن روایت

«حَدَّثَنَا الْمُظْفَرُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ الْمُظْفَرِ الْعَلَوِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مَسْعُودٍ وَحَبِذُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ السَّمَرَقَنْدِيِّ قَالَا حَدَّثَنَا أَبُو النَّضْرِ مُحَمَّدُ بْنُ مَسْعُودٍ قَالَ حَدَّثَنَا آدَمُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْبَلْخِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ الدَّقَّاقُ وَإِبْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَا سَمِعْنَا عَلِيَّ بْنَ عَاصِمٍ الْكُوفِيَّ يَقُولُ خَرَجَ فِي تَوْقِيعَاتِ صَاحِبِ الزَّمَانِ مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ سَمَّانِي فِي مُحْفَلٍ مِنَ النَّاسِ»^۱

علی بن عاصم کوفی می‌گوید: «در توقیعی از صاحب الزمان علیه السلام آمده

است: ملعون است، ملعون، کسی که نام مرا در محفل مردم ببرد.»

«محفل من الناس»

اگر مراد از «الناس» در این روایت عامه باشد، در این صورت، معنای روایت چنین است: بردن نام ایشان در محافل عامه جایز نیست؛ در نتیجه، در محفلی که مؤمنین باشند، اشکالی ندارد. اما اگر ظاهر روایت را اخذ کنیم (نام حضرت در محافل برده نشود)، می‌توانیم این احتمال را بدهیم که این حکم مربوط به زمان خاصی است؛ البته این احتمال بعید است؛ چون دلیلی برای رفع ید از ظهور روایت نداریم.

«سمانی»

در این روایت القاب مراد نیست. ولی عصر، فقیه، صاحب الزمان و صاحب الدار از القاب حضرت علیه السلام هستند. بلکه منظور همان نام خاص حضرت (م ح م د) یا نام دیگر مقدس پیامبر اکرم (احمد) است؛ ولی گویا، مراد همان (م ح م د) است. به نظر ما، نام حضرت را در محافل بردن جائز نیست.

ب) منابع روایت:

۱. صدوق، محمد بن علی، کمال الدین و تمام النعمة (ج ۲، ص ۴۸۲)؛
۲. حرّ عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة (ج ۱۱، ص ۴۸۸ و ۴۸۹)؛
۳. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار (ج ۵۱، ص ۳۳؛ ج ۵۳ ص ۱۸۴)؛
۴. معجم الأحادیث الإمام المهدي علیه السلام (ج ۶، ص ۱۶۰).

روایت پنجم

الف) متن روایت

«وَعَنْهُ عَنْ غَيَّانَ الْكِلَابِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي نَسِيمٌ خَادِمُ أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام، قَالَ: قَالَ، صَاحِبُ الزَّمَانِ الْمُهِدِيُّ عليه السلام وَقَدْ دَخَلْتُ عَلَيْهِ بَعْدَ مَوْلِدِهِ بَلِيلَةً فَعَطَّشْتُ عَنْدهُ فَقَالَ يَزُحْمُكَ اللَّهُ فَفَرَحْتُ بِكَلَامِهِ لِي بِالْطُّفُولِيَّةِ وَدُعَائِهِ لِي بِالرَّحْمَةِ فَقَالَ لِي: أُبَشِّرُكَ أَنْ [عَنِ] الْعُطَّاسِ، قُلْتُ بَلَى يَا مَوْلَايَ فَقَالَ: هُوَ أَمَانٌ مِنَ الْمَوْتِ لثَلَاثَةِ أَيَّامٍ.»^۱

نسیم، خادم امام حسن عسکری علیه السلام می گوید: «یک شب، پس از ولادت صاحب الزمان علیه السلام بر او وارد شدم و عطسه کردم.» فرمود: «یرحمک الله» نسیم می گوید: «من بدان شاد شدم.» فرمود: «آیا تو را درباره عطسه کردن بشارت بدهم؟» گفتم: «آری.» فرمود: «کسی که عطسه کند، تا سه روز از مرگ در امان است.»

ب) منابع روایت:

۱. خصیبی، حسین بن حمدان، الهدایة الکبری (ص ۸۶ و ۸۷)؛
۲. مسعودی، حسین بن علی، إثبات الوصیة (ص ۲۲۱)، همان نص الهدایة، با کمی تفاوت (... بعد مولده بليلة)؛
۳. صدوق، محمد بن علی، کمال الدین و تمام النعمة (ج ۲، ص ۴۳۰، ح ۵ و ص ۴۴۱، ح ۱۱ به طریق دیگر)؛

۴. طوسی، محمد بن حسن، الغيبة (ص ۲۳۲، ح ۲۰۰)، همان نص الهدایة، با کمی تفاوت (... بعد مولده بعشر لیلال) به تواتر معنوی. این جریان، در دوران نوزادی حضرت بوده است؛
۵. راوندی، قطب الدین، الخرائج والجرائح (ج ۱، ص ۶۵، ح ۱۱؛ ج ۲، ص ۶۹۳، ح ۷)؛
۶. طبرسی، فضل بن حسن، اعلام الوری بأعلام الهدی (ص ۳۹۵)؛
۷. طوسی، ابن حمزه، الثاقب فی المناقب (ص ۲۰۳، ح ۱۸۰)؛
۸. اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمّة (ج ۲، ص ۵۰۰)، به نقل از الخرائج؛
۹. شدقمی، حسن بن علی، زهرة المقول (ص ۶۶)؛
۱۰. نیلی نجفی، بهاء الدین، منتخب الانوار المضيئة (ص ۱۶۰)، به نقل از الخرائج؛
۱۱. عاملی نباطی، علی بن محمد، الصراط المستقیم (ج ۲، ص ۲۳۵)؛
۱۲. حرّ عاملی، محمد بن حسن، إثبات الهداة (ج ۳، ص ۶۶۸، ح ۳۵)؛
۱۳. _____، وسائل الشیعة (ج ۸، ص ۴۶۱، ح ۱)؛
۱۴. _____، هداية الأمة (ج ۵، ص ۱۵۲، ح ۹۷۶)؛
۱۵. بحرانی، سید هاشم بن سلیمان، حلیة الابار (ج ۵، ص ۱۸۵، ح ۶)؛
۱۶. _____، تبصرة الولی فی من رأى القائم المهدی، (ص ۴۵، ح ۱۱)؛
۱۷. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار (ج ۵۱، ص ۵، ح ۷ و ۸) به نقل از الغيبة شیخ طوسی و (ج ۵۲، ص ۳۰، ح ۲۴) به نقل از کمال الدین و (ج ۷۶، ص ۵۴ و ۵۵، ح ۱۲) به نقل از کمال الدین؛

۱۸. نوری، حسین بن محمد تقی، مستدرک الوسائل (ج ۸، ص ۳۸۳، ح ۹۷۴۵)؛
۱۹. نجفی مرعشی، سید شهاب الدین، ملحقات احقاق الحق (ج ۲۹، ص ۶۴۰)؛
۲۰. صافی گلپایگانی، لطف الله، منتخب الأثر (ص ۳۴۴، ح ۱۶)؛
۲۱. معجم الأحادیث الإمام المهدي عجل الله تعالی فرجه (ج ۶، ص ۱۶۰).

روایت ششم (میراث ماندگار شیعه)

مهم ترین ویژگی که در مورد سفیر چهارم رسیده و در حقیقت، میراث ماندگار شیعه شد و مرز بین شیعه و غیر شیعه را جدا می کند، توقیعی از جانب امام زمان علیه السلام است که وی آن را شش روز قبل از رحلتش برای مردم قرائت کرد. مضمون آن بدین شرح است که سفارت خاص تمام شد و هر کسی که ادعای سفارت خاص بکند، دروغ گواست و غیبت کبری شروع شد. ظهور بستگی به دو علامت حتمی: صیحه آسمانی و خروج سفیانی دارد. قبل از آن، هر کسی در این زمینه ادعایی بکند، دروغ گواست. از نظر علمای شیعه این توقیع تلقی به قبول است؛ البته نوری رحمه الله بنا بر نظری که دارد، در سند آن تشکیک می کند.

الف) متن روایت

«وَأَخْبَرَنَا جَمَاعَةٌ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ بَابُوَيْهٍ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ أَحْمَدَ الْمُكْتَبِ قَالَ: كُنْتُ بِمَدِينَةِ السَّلَامِ فِي السَّنَةِ الَّتِي تُؤَقَّى فِيهَا الشَّيْخُ أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّمَرِيُّ قُدَّسَ سِرُّهُ فَحَضَرْتُهُ قَبْلَ وَفَاتِهِ بِأَيَّامٍ فَأَخْرَجَ

إِلَى النَّاسِ تَوْفِيعاً نُسَخَّتُهُ:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّمَرِيِّ أَعْظَمَ اللَّهُ أَجْرَ إِخْوَانِكَ فِيكَ فَإِنَّكَ مَيِّتٌ مَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ سِتَّةِ أَيَّامٍ فَاجْمَعْ أَمْرَكَ وَلَا تُوصِ إِلَى أَحَدٍ فَيَقُومَ مَقَامَكَ بَعْدَ وَفَاتِكَ فَقَدْ وَقَعَتِ الْغَيْبَةُ النَّامَةُ فَلَا ظَهْرَ إِلَّا بَعْدَ إِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ وَذَلِكَ بَعْدَ طُولِ الْأَمَدِ وَقَسْوَةِ الْقُلُوبِ وَامْتِلَاءِ الْأَرْضِ جُوراً وَسَيِّئَاتِي شِيعِيٍّ مَنْ يَدْعِي الْمُشَاهَدَةَ [أَلَا فَنِي أَدْعَى الْمُشَاهَدَةَ] قَبْلَ خُرُوجِ الشُّفِيَانِيِّ وَالصَّيْحَةِ فَهُوَ كَذَّابٌ مُفْتَرٍ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ قَالَ فَتَسَخَّنَا هَذَا التَّوْقِيعَ وَخَرَجْنَا مِنْ عِنْدِهِ فَلَمَّا كَانَ الْيَوْمُ السَّادِسُ عُذْنَا إِلَيْهِ وَهُوَ يَجُودُ بِنَفْسِهِ فَقِيلَ لَهُ مَنْ وَصِيَّتُكَ مِنْ بَعْدِكَ فَقَالَ اللَّهُ أَمْرُهُو بِالْعَهْ وَقَضَى فَهَذَا آخِرُ كَلَامٍ سَمِعَ مِنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَأَرْضَاهُ»^۱

ابو محمد حسن بن احمد مکتب (معلم خط و کتابت) می گوید: «من در سالی که شیخ ابوالحسن علی بن محمد سمري از دنیا رفت، در بغداد بودم. چند روز قبل از رحلت شیخ به خدمتش رفتم. وی توفیعی را خارج کرد و آن را به مردم نشان داد که بدین شرح است:

«به نام خداوند بخشنده مهربان، ای علی بن محمد سمري، خداوند متعال به برادران دینی تو در مصیبت رحلت تو اجر و پاداش بزرگی عطا فرماید. شما تا شش روز دیگر از دنیا می روی؛ بنابراین، کارهایت را جمع کرده و به کسی برای جانشین خود، وصیت نکن؛ زیرا که غیبت کبری واقع شده است. پس، دیگر ظهوری نخواهد بود، مگر به اذن و اجازه حق تعالی. آن هم پس از مدت بسیار طولانی. وقتی که قلبها را قساوت فرا گیرد و زمین مملو از جور و ستم شود. به زودی، از شیعیان من کسانی می آیند که مدعی دیدن

کتاب در دوران نبوت صغری (۱) (نوار برابره)

من هستند. بدانید هر کسی پیش از خروج سفیانی و رسیدن زمان صیحه آسمانی، ادعای دیدن مرا بکند، دروغ گو و افترازننده است ولا حول ولا قوة الا بالله العلیّ العظیم.»

ابو محمد حسن بن احمد مکتب می گوید: «این توقیع شریف را نسخه برداری کردیم و از خدمت شیخ خارج شدیم. وقتی روز ششم شد، به محضر اورفتیم، دیدیم در حال احتضار است. به او گفته شد: «جانشین و وصی شما چه کسی است؟» گفت: «امری برای خداوند هست که خود آن را به سرانجام می رساند.» در آن هنگام، از دنیا رفت.»

این، آخرین کلامی بود که از ایشان شنیده شد. خداوند از او راضی شود و ایشان را بخشنود فرماید.

جلسه بیست و هفتم

ب) منابع آخرین توقیع نایب چهارم

۱. صدوق، محمد بن علی، کمال الدین و تمام النعمة (ج ۲، ص ۵۱۶، ح ۴۴)،
به صورت مسند با یک واسطه نقل می کند؛
۲. طوسی، محمد بن حسن، الغیبه (ص ۳۹۵، ح ۳۶۵)؛
۳. طبرسی، فضل بن حسن، تاج الموالید (ص ۱۴۴)؛
۴. _____، اعلام الوری بأعلام الهدی (ص ۴۱۷)؛
۵. طبرسی، احمد بن علی، الإحتجاج (ج ۲، ص ۴۷۸)، وی این روایت را
به صورت مرسل نقل می کند. روش ایشان این است که سند روایات را
نمی آورد؛ دلیل آن را در مقدمه کتابش ذکر می کند: به این جهت که
اجماع یا مطابقت با عقل و یا این که شهرت دارند؛ مگر تفسیر امام حسن
عسکری علیه السلام که سند آن را می آورد؛ به خاطر این که از نظر ایشان اعتبار این
کتاب با کتاب های دیگر فرق می کند.
۶. راوندی، قطب الدین الخرائج والجرائح (ج ۳، ص ۱۱۲۸، ح ۴۶)؛
۷. طوسی، ابن حمزه، الثاقب فی المناقب (ص ۶۰۳، ح ۵۵۱)؛
۸. اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمّة (ج ۲، ص ۵۳۰)؛
۹. عاملی نباطی، علی بن محمد، الصراط المستقیم (ج ۲، ص ۲۳۶)؛

۱۰. نیلی نجفی، بهاء الدین، منتخب الانوار المضيئة (ص ۱۳۰)؛
۱۱. فیض کاشانی، محمد محسن، نوادر الاخبار (ص ۲۳۳، ح ۲)؛
۱۲. _____، معادن الحکمة (ج ۲، ص ۲۸۸)؛
۱۳. حرّ عاملی، محمد بن حسن، اثبات الهداة (ج ۳، ص ۶۹۳، ح ۱۱۲)؛
۱۴. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار (ج ۵۱، ص ۳۶۱، ح ۷؛ ج ۵۲، ص ۱۵۱، ح ۱)؛
۱۵. صافی گلپایگانی، لطف الله، منتخب الاثر (ص ۳۹۹، ح ۱۳)؛
۱۶. معجم الأحادیث الإمام المهدي عجل الله تعالی فرجه (ج ۶، ص ۱۵۸).

اشکال مرحوم نوری رحمه الله

نوری رحمه الله کتابی با عنوان «جنة المأوى فى ذكر من فاز ببقاء الحجة عليه السلام او معجزاته فى الغيبة الكبرى» تألیف کرده اند که ملاقات ها و معجزه های امام زمان عجل الله تعالی فرجه در دوران غیبت کبری را در آن بیان می کنند. درباره انگیزه تألیف این کتاب می فرماید: «این مستدرک برای بابی از ابواب بحار الانوار و متممی برای اثبات این مهم است. نام عده ای در بحار الانوار آمده است که خدمت امام زمان عجل الله تعالی فرجه رسیده اند. اگر ایشان همه ملاقات ها را جمع می کرد، یک دانش نامه می شد. ما بخش دیگری از آن ملاقات ها را به عنوان مستدرک بر آن باب از بحار الانوار آورده ایم.»

تلقى نوری رحمه الله از مشاهده ای که در توقیع نقل شده، مطلق دیدارها است، نه ملاقات خاص بر نحو نیابت خاص. به همین دلیل، این روایت را با مطالب

کتابشان در تعارض دیده و در نتیجه، بین رفع ید از همه ملاقات‌ها^۱ و رفع ید از این روایت، رفع ید از روایت را مقدم و توجیه‌های متعددی را برای آن بیان کرده است.

توجیهات نوری رحمته الله علیه در مورد این روایت

«و هذا الخبر بظاهرة ينافي الحكايات السابقة و غيرها مما هو مذكور في البحار و الجواب عنه من وجوه:

الأول: أنه خبر واحد مرسل، غير موجب علما، فلا يعارض تلك الوقائع و القصص التي يحصل القطع عن مجموعها بل و من بعضها المتضمن لكرامات و مفاخر لا يمكن صدورهما من غيره عليه السلام، فكيف يجوز الاعراض عنها لوجود خبر ضعيف لم يعمل به ناقله، و هو الشيخ في الكتاب المذكور كما يأتي كلامه فيه، فكيف بغيره و العلماء الأعلام تلقوها بالقبول، و ذكروها في زبرهم و تصانيفهم، معولين عليها معتننين بها.

الثاني: ما ذكره في البحار بعد ذكر الخبر المزبور ما لفظه: لعله محمول على من يدعي المشاهدة مع النيابة، و إيصال الأخبار من جانبه إلى الشيعة على مثال السفراء لثلا ينافي الأخبار التي مضت و سيأتي فيمن رآه عليه السلام و الله يعلم.

الثالث: ما يظهر من قصة الجزيرة الخضراء، قال الشيخ الفاضل علي بن فاضل المازندراني: فقلت للسيد شمس الدين محمد و هو العقب السادس من أولاده عليه السلام يا

كتاب
تاريخ
الشيخ
في
البحار
در دوران
تأليف
صغری
(۱) «جواب»
اربعه

۱. ملاقات‌های غیر اختیاری و اتفاقی اشکالی ندارد. اگر شخص مورد اعتماد بود و چنین ادعایی کرد؛ ممکن است بپذیریم؛ به شرطی که آن کسی که دیده از رجال غیب یا از ابدال نباشد. اما بحث در مورد ملاقات اختیاری است؛ یعنی شخصی خودش هرگاه اراده کند، برای ملاقات امام رحمته الله علیه برود؛ اگر کسی چنین ادعایی کند، باید او را رسوا کرد؛ البته برای افراد استثنایی؛ مانند ابن طاووس رحمته الله علیه و علامه بحر العلوم رحمته الله علیه که شکی در عظمت آن‌ها نیست، امکان ملاقات‌های اختیاری وجود داشته است.

سیدی قد روینا عن مشایخنا أحادیث رويت عن صاحب الأمر عليه السلام أنه قال: لما أمر بالغيبة الكبرى: من رأي بعد غيبي فقد كذب، فكيف فيكم من يراه؟ فقال: صدقت إنه عليه السلام إنما قال ذلك في ذلك الزمان لكثرة أعدائه من أهل بيته، وغيرهم من فراعنة بني العباس، حتى أن الشيعة يمنع بعضها بعضا عن التحدث بذكره، وفي هذا الزمان تطاولت المدة وأيس منه الأعداء، وبلادنا نائية عنهم، و عن ظلمهم و عنائهم، الحكاية. وهذا الوجه كما ترى يجري في كثير من بلاد أوليائه عليه السلام.

الرابع: ما ذكره العلامة الطباطبائي في رجاله في ترجمة الشيخ المفيد بعد ذكر التوقيعات المشهورة الصادرة منه عليه السلام في حقه ما لفظه: وقد يشكل أمر هذا التوقيع بوقوعه في الغيبة الكبرى، مع جهالة المبلغ، ودعواه المشاهدة المنافية بعد الغيبة الصغرى، ويمكن دفعه باحتمال حصول العلم بمقتضى القرائن، واشتمال التوقيع على الملاحم والإخبار عن الغيب الذي لا يطلع عليه إلا الله وأوليائه باظهاره لهم، وأن المشاهدة المنفية أن يشاهد الامام عليه السلام ويعلم أنه الحجة عليه السلام حال مشاهدته له، ولم يعلم من المبلغ ادعاؤه لذلك.

الخامس: ما ذكره رحمه الله فيه أيضا بقوله: وقد يمنع أيضا امتناعه في شأن الخواص وإن اقتضاه ظاهر النصوص بشهادة الاعتبار، ودلالة بعض الآثار»^۱

ظاهر این روایت با حکایت های گذشته و غیر آن ها از آنچه در بحار الانوار ذکر شده، منافات دارد؛ از این رو به چند وجه می توان از آن ها جواب داد:

اشکال اول:

این خبر، واحد و مرسل است و موجب علم نیست. پس، بین این روایت و

آن وقایع و قصه ها که از مجموع آن ها بلکه از بعضی از آن ها که متضمن کرامات و مفاخر است، صدورشان را از امام قطعی می کند، تعارض وجود ندارد؛ بنابراین، چطور از آن وقایع، در مقابل خبر ضعیفی که ناقل آن نیز به آن عمل نکرده، اعراض کنیم؟ و چطور شیخ طوسی رحمته الله در کتاب مذکور، همچنان که کلام او خواهد آمد و علمای دیگر، این روایت را تلقی به قبول کردند و آن را در کتابهایشان ذکر کرده اند؟

جواب:

اولاً: نوری که این گونه توجیه کرد، کسی است که سعه مشرب دارد و کتاب ها و روایاتی مشکل دار را به نحوی قبول می کند. بنابراین، چطور از روایتی که قوت متن دارد، رفع ید می کند و قائل به مرسل بودن آن می شود؟ به هیچ وجه تنافی بین آن ها نیست که ناچار به رفع ید از این روایت باشیم. ثانیاً: چرا از منابعی همچون احتجاج که این روایت را مرسل آورده، نقل می کند؟ علاوه بر این که مبنای صاحب احتجاج در مرسل نقل کردن روایات مشخص بوده، این روایت با سند کامل در کمال الدین نقل شده است.

ثالثاً: نوری روایت را ضعیف می داند، چه بسا، تضعیف ایشان به جهت حسن بن احمد مکتب باشد. گرچه او توثیق ندارد، اما از صدوق ترضی دارد. مبنای نوری این است که ترضی و ترحم را در توثیق قبول دارد. ایشان علاوه بر ترضی داشتن، استاد شیخ صدوق نیز بوده است.

رابعاً: این یک مسئله اعتقادی است، مسئله معمولی نیست. به همین علت، توجه بیشتری را می طلبد. کتاب کمال الدین که به دستور یا اشاره

امام زمان علیه السلام نگارش یافته، در موضوع مهدویت است، وقتی در چنین کتابی این روایت آمده باشد؛ بعید است نویسنده آن، هیچ اشکالی به آن نگیرد؟ شیخ صدوق رحمه الله اگر نظری خلاف این روایت داشت، بیان می کرد.

اشکال دوم:

علامه مجلسی رحمه الله در بحار بعد از نقل این خبر می گوید: شاید مصداق این روایت، فردی است که ادعای دیدن امام علیه السلام را دارد و در ضمن آن، ادعای نیابت و رساندن اخبار از جانب امام علیه السلام به شیعیان را نیز، همانند سفره دارد. در این صورت، منافاتی با اخبار و روایات نقل شده و ذکر خواهد شد که امام علیه السلام را دیده اند، ندارد.

این توجیه خوبی است و سؤال در روایت نیز که راوی از صاحب منصب بعد از سفیر چهارم، سؤال می کند، این وجه را تأیید می کند. پس، سؤال در مورد خصوص مشاهدات نیست.

اشکال سوم:

از قصه جزیره خضرا برمی آید که شیخ فاضل علی بن فاضل مازندرانی می گوید: «به سید شمس الدین محمد گفتم: ای سرورم، از اساتید ما احادیثی روایت شده که امام علیه السلام فرمودند: کسی که بعد از غیبت من ادعای دیدن مرا بکند، دروغ گفته است. پس چطور در بین شما کسانی ایشان را دیده اند؟» گفت: «راست گفتمی، امام علیه السلام آن کلام را در زمان کثرت دشمنان شان از اهل بیتش و غیر آن ها از فراعنه بنی عباس فرمودند، تا این که عده ای از شیعیان برخی دیگر را از ذکر نام حضرت نیز منع می کردند. اما در این زمان، مدت غیبت طولانی شده و دشمنان نیز از امام علیه السلام مأیوس شدند

و شهرهای ما از دشمنان و ظلم آن‌ها دور است.»

جواب:

قصه جزیره خضرا داستانی بیش نیست. جای تعجب است که شخصیتی مانند نوری به یک چنین قصه‌ای استدلال کند. آن هم قصه‌ای که شامل مواردی برخلاف اعتقادات است؛ مانند: سهو پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، تحریف قرآن و... در نتیجه، استدلال به چنین قصه‌ای که اساس ندارد، صحیح نیست. این بحث را در کتاب «تا ظهور»^۱ به طور مشروح نقد کردیم.

اشکال چهارم:

علامه طباطبایی رحمته الله در کتاب رجالش در ترجمه شیخ مفید رحمته الله بعد از ذکر توقیعات مشهوری که از امام علیه السلام در حق او صادر شد، می‌فرماید: «به تحقیق، وقوع این توقیع در زمان غیبت کبری مورد اشکال است. علاوه بر جهالت نامه‌رسان، ولادت شیخ مفید پایان غیبت صغری بوده است. پس، چه کسی این نامه را به دست ایشان رسانده است؟

علامه طباطبایی رحمته الله در مقام جواب می‌فرماید: «شاید شیخ مفید رحمته الله علم به صدور این نامه‌ها از طریق قرائین پیدا کرده است. در این توقیع ملاحم، اخبار از غیب بوده که هیچ‌کسی از آن‌ها اطلاع ندارد، مگر خداوند و اولیای او که آن‌ها را آشکار کنند. مشاهده‌ای که در روایت نفی شده، مشاهده‌ای است که شخص ادعا کند امام علیه السلام را دیده و در حال مشاهده نیز می‌دانسته که او امام است؛ چنین ادعایی از نامه‌رسان معلوم نیست.»

فهرست
زبان
در دوران غیبت صغری
(۱) «نوار» (۴۱)

اشکال پنجم:

ممکن است مشاهده‌ای که در روایت نفی شده، مشاهده عموم مردم است نه خواص مردم.

اشکال ششم:

مقصود از نفی مشاهده در روایت، ندانستن مکان امام است و کسی به او راه ندارد. غیر از فرزندش کسی آنجا را نمی‌داند.

جواب:

اولاً: این توجیه ایشان نیز جای بحث است؛ در روایت «ولیه» است نه «ولده»؛

ثانیاً: به طور کل، فرزند داشتن امام علیه السلام ثابت نیست. ایشان می‌فرماید: «این روایت، هیچ منافاتی با ملاقات‌های غیراختیاری ندارد.»

شبهاتی پیرامون امام زمان علیه السلام و پاسخ سید مرتضی به آن‌ها

تعدادی اشکال در مورد امام زمان علیه السلام به سید مرتضی گرفته‌اند و ایشان به آن‌ها جواب داده‌اند که در ادامه به آن‌ها اشاره می‌شود.

اشکال اول:

«وقال السيد المرتضى في كتاب تنزيه الأنبياء في جواب من قال فإذا كان الإمام عليه السلام غائباً بحيث لا يصل إليه أحد من الخلق ولا ينتفع به فما الفرق بين وجوده وعدمه إلخ.»^۱

جلسه بیست و هفتم

جواب:

اشکال دوم:

«اگر علت غیبت امام عجله الله تعالی فرجه ترس از دشمنان و مخالفان است؛ پس، این علت در مورد دوستان او منتفی است؛ بنابراین، واجب است برای آن‌ها ظاهر باشد؟»

جواب:

198

یعلم کل واحد من شیعته حال نفسه ولا سبیل له إلى العلم بحال غيره.

وقال الشيخ الطوسي رضوان الله عليه في كتاب الغيبة في الجواب عن هذا السؤال بعد كلام له والذي ينبغي أن يحاب عن هذا السؤال الذي ذكرناه عن المخالف أن نقول إنا أولا لا نقطع على استتاره عن جميع أوليائه بل يجوز أن يبرز لأكثرهم ولا يعلم كل إنسان إلا حال نفسه فإن كان ظاهرا له فعلته مزاحة وإن لم يكن ظاهرا علم أنه إنما لم يظهر له لأمر يرجع إليه وإن لم يعلمه مفصلا لتقصير من جهته. إلخ.»

«محال نیست که امام علیه السلام برای بعضی از اولیا خود ظاهر شود؛ قطع بر نفی آن نداریم. هر کسی از وضع خودش خبر دارد و ممکن است کسانی ملاقات داشته باشند؛ ولی نمی گویند. راهی برای علم به ملاقات دیگران نیست. نظیر این جواب را شیخ طوسی علیه السلام نقل می کنند که می فرماید: «ما یقین نداریم که امام علیه السلام از همه دوستانش مخفی باشد؛ بلکه امکان دارد که ظاهر بشود؛ ولی هر کسی به وضع خود علم دارد.»

نتیجه

با پایان یافتن سفارت نایب خاص چهارم، دیگر سفارت خاص بین امام زمان علیه السلام و شیعیان نیز به پایان رسید. اما در دوران سفارت نواب خاص و قبل وبعد از آن ها، سفارت های موضعی و مقطعی بوده است؛ مانند حکیمه خاتون، حسن بن محمد بن قطة صیدلانی،^۱ محمد بن عبدالله حائری،^۲ جعفر بن متیل،^۳ محمد بن علی الاسود،^۱ محمد بن عباس قمی^۲ و... که

۱. مامقانی، عبدالله، تنقیح المقال، ج ۲۱، ص ۳۶.

۲. تستری، محمد تقی، قاموس الرجال، ج ۹، ص ۳۹۵.

۳. مامقانی، عبدالله، تنقیح المقال، ج ۱۶، ص ۵۲.

پیرامون آن‌ها بحث خواهد شد. ان شاء الله.

اما بحث نیابت عامه و ولایت فقها را ده سال قبل در درس خارج فقه به آن پرداخته‌ام. امسال نیز به مناسبتی در دو جلسه به صورت مختصر بحث کرده‌ایم. شاید آن را به این بحث‌ها ملحق سازیم. ان شاء الله.

«والسلام علیکم ورحمة الله»

۱. خویی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، ج ۱۶، ص ۲۹۳ و قاموس الرجال، ج ۹، ص ۳۵.

۲. خویی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، ج ۱۶، ص ۱۳۸.

فهرست منابع

قرآن کریم.

۱. ابن طاووس، علی بن موسی، *فرج المهموم فی تاریخ علماء النجوم*، متوفای ۶۶۴ هجری قمری، انتشارات امیر ۱۳۶۳، قم، ایران.
۲. ابن عبد ربّه الاندلسی، احمد بن محمد، *عقد الفرید*، متوفای ۳۲۸ هجری قمری، دار الکتب العربی، چاپ سوم، ۱۳۸۴ هجری قمری، بیروت، لبنان.
۳. اربلی، ابوالحسن علی بن عیسی- بن ابی الفتح، *کشف الغمّة فی معرفة الائمة الطاهرة*، متوفای ۶۹۲ هجری قمری، بنی هاشمی، چاپ اول، ۱۳۸۱ قمری، تبریز، ایران.
۴. امینی، عبدالحسین، *الغدير فی الكتاب والسنة والأدب*، متوفای ۱۳۹۰ هجری قمری، مرکز الغدير للدراسات الإسلامية، چاپ اول، ۱۴۱۶ هجری قمری، قم، ایران.
۵. بحرانی اصفهانی، عبدالله، *عولم الامام الصادق علیه السلام*، متوفای ۱۱۰۷ هجری قمری، موسسه امام مهدی علیه السلام، قم، ایران.
۶. بحرانی، سید هاشم بن سلیمان. *ینایع المعاجز و اصول الدلائل*

۷. _____، حلیۃ الابرار فی فضائل محمد وآله الاطهار علیهم السلام، متوفای ۱۱۰۷ هجری قمری، موسسه معارف اسلامی، چاپ اول ۱۴۱۳ هجری قمری، قم، ایران.
۸. _____، مدینة معاجز الأئمة الإثنی عشر علیهم السلام ودلائل الحجج علی البشر، متوفای ۱۱۰۷ هجری قمری، موسسه معارف اسلامی قم، چاپ اول ۱۴۱۳ هجری قمری، قم، ایران.
۹. _____، تبصرة الولی فی من رأى القائم المهدي علیه السلام، موسسه معارف اسلامی، چاپ اول ۱۴۱۱ هجری قمری، قم، ایران.
۱۰. بخاری، محمد بن إسماعیل، صحیح بخاری، محقق: محمد زهیر بن ناصر الناصر، دار طوق النجاة، چاپ اول، ۱۴۲۲ هجری قمری.
۱۱. جمعی از نویسندگان، معجم الاحادیث الإمام/المهدي علیه السلام، بنیاد معارف اسلامی قم، چاپ دوم ۱۴۲۸ هجری قمری، قم، ایران.
۱۲. حر عاملی، محمد بن حسن، اثبات الهداة، متوفای ۱۱۰۴ هجری قمری، مطبعة العلمية، قم، ایران.
۱۳. _____، هدایة الأئمة الی احکام الأئمة علیهم السلام، متوفای ۱۱۰۴ هجری قمری، مجمع بحوث اسلامی، چاپ اول ۱۴۱۲ هجری قمری، مشهد، ایران.
۱۴. خصبی، حسین بن حمدان، الهدایة الکبری، متوفای ۳۳۴ هجری قمری، موسسه البلاغ، چاپ اول ۱۴۰۶ هجری قمری. بیروت، لبنان.
۱۵. خوئی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحديث و تفصیل طبقات الرواة، منشورات مدینة العلم، قم، ایران.
۱۶. _____، موسوعة الإمام الخوئی، متوفای ۱۴۱۳ هجری قمری، موسسه احیاء آثار الامام الخوئی، ۱۴۱۸ هجری قمری، قم، ایران.

۱۷. ذهبی، محمد بن احمد، *سير اعلام النبلاء*، متوفای ۷۴۸ هجری قمری،
موسسه الرسالة، محقق: شعيب الارنؤوط و محمد نعيم العرقسوسى، چاپ
يازدهم، ۱۴۱۷ هجری قمری، بیروت، لبنان.
۱۸. راوندی، قطب الدين، *الخرائج والجرائح*، متوفای ۵۷۳ هجری قمری،
موسسه امام مهدی ۷، ۱۴۰۹ هجری قمری، قم، ایران.
۱۹. رضى الدين على بن يوسف بن مطهر حلى، *العدد التقوية لدفع المخاوف
اليومية*، متوفای ۷۲۶ هجری قمری، مكتبة آيت الله مرعشى-نجفى، قم،
ایران.
۲۰. سبزواری، سيد عبدالاعلى، *مهذب الأحكام في بيان الحلال والحرام*،
موسسه المنار، چاپ چهارم، ۱۴۱۶ هجری قمری، قم، ایران.
۲۱. شوشتری، محمد تقی، *قاموس الرجال*، متوفای ۱۴۱۶ هجری قمری، دفتر
انتشارات جامعه مدرسين حوزه علميه قم، چاپ دوم، ۱۴۱۰ هجری
قمری، قم، ایران.
۲۲. صافی گلپایگانی، لطف الله، *منتخب الأثر في الإمام الثاني عشر عليه السلام*،
معاصر، مكتبة صدر، چاپ دوم، ۱۴۲۸ هجری قمری، تهران، ایران.
۲۳. صدوق، محمد بن على بن بابويه، *من لا يحضره الفقيه*، متوفای ۳۸۱
هجری قمری، جامعه مدرسين حوزه علميه قم، قم، ایران.
۲۴. _____، *كمال الدين وتمام النعمة*، متوفای ۳۳۸۱ هجری قمری،
دفتر انتشارات جامعه مدرسين حوزه علميه قم، محقق: على اكبر غفاری،
چاپ پنجم، ۱۴۲۹ هجری قمری، قم، ایران.
۲۵. طبرسی، احمد بن ابيطالب، *الاحتجاج*، متوفای ۵۲۰ هجری قمری، دار
الاسوة چاپ دوم ۱۴۱۶ هجری قمری، قم، ایران.

۲۶. طبرسی، فضل بن حسن، *إعلام الوری بأعلام الهدی*، متوفای ۵۴۸ هجری قمری، موسسه آل البيت:، ۱۴۱۷ هجری قمری، قم، ایران.
۲۷. طوسی مشهدی، عماد الدین محمد بن علی بن حمزة، *الثاقب فی المناقب*، از علمای قرن ۶، مكتبة آیت الله مرعشی-نجفی، نسخه خطی، قم، ایران.
۲۸. طوسی، محمد بن حسن، *الاستبصار*، متوفای ۴۶۰ هجری قمری، دار الكتب الاسلامیة، چاپ چهارم ۱۳۶۳ هجری شمسی، تهران، ایران.
۲۹. ———، *الغیبة*، متوفای ۴۶۰ هجری قمری، بنیاد معارف اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۱ هجری قمری، قم، ایران.
۳۰. عاملی نباطی، زین الدین ابو محمد علی بن یونس، *الصراط المستقیم الی مستحق التقدیم*، متوفای ۸۷۷ هجری قمری، مكتبة مرتضویة، محقق: محمد باقر بهبودی، چاپ اول، ۱۳۸۴ هجری قمری، تهران، ایران.
۳۱. عاملی نبطی جزینی، محمد بن جمال الدین مکی (شهید اول)، *الدرة الباهرة من الاصداف الطاهرة علیها السلام*، موسسه نشر آستان قدس رضوی ۱۳۶۵ هجری شمسی، مشهد، ایران.
۳۲. عاملی، محمد بن حسن، *وسائل الشیعة*، متوفای ۱۱۰۴ هجری قمری، موسسه آل البيت:، چاپ دوم، ۱۴۱۴ هجری قمری، قم، ایران.
۳۳. عروسی حویزی، عبد علی بن جمعه، *تفسیر نور الثقلین*، متوفای ۱۱۱۲ هجری قمری، المطبعة العلمیة، چاپ دوم، ۱۳۸۳ هجری شمسی، قم، ایران.
۳۴. علی بن حسن بن شذقم، *زهرة القول فی نسب ثانی فرعی الرسول*، متوفای ۱۰۳۳ هجری قمری، نجف اشرف، عراق.

۳۵. عینی، ابو محمد بن احمد، *عمدة القاری شرح صحیح بخاری*، متوفای ۸۵۵ هجری قمری، دار احیاء التراث العربی، بی تا، بیروت، لبنان.
۳۶. فیض کاشانی، محمد محسن بن مرتضی، *نوادر الأخبار فیما يتعلق بأصول الدین*، متوفای ۱۰۹۱ هجری قمری، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۱ هجری شمسی، تهران، ایران.
۳۷. قلی، شیخ عباس، *الانوار البهیة فی تواریخ الحجج الالهیة*، متوفای ۱۳۹۵ هجری قمری، موسسه نشر اسلامی، چاپ اول ۱۴۱۷ هجری قمری، قم، ایران.
۳۸. قلی، علی بن ابراهیم، *تفسیر القمی*، قرن سوم، کتاب فروشی علامه، قم، ایران. بی تا، بی جا.
۳۹. قندوزی حنفی، سلیمان بن ابراهیم، *ینابیع المودة*، متوفای ۱۲۹۴ هجری قمری، دار الاسوة للطباعة والنشر، چاپ دوم، ۱۴۲۲ هجری قمری، قم، ایران.
۴۰. کاشانی، محمد بن محسن بن مرتضی، *معادن الحکمة فی مکاتیب الائمة علیهم السلام*، متوفای ۱۱۱۵ هجری قمری، موسسه نشر اسلامی ۱۴۰۷ هجری قمری، قم، ایران.
۴۱. کشی، محمد بن عمر، *رجال کشی- (اختیار معرفة الرجال)*، متوفای ۴۶۰ هجری قمری، موسسه چاپ و نشر وزارت فرهنگ، محقق / مصحح: طوسی، محمد بن الحسن / مصطفوی، حسن، چاپ اول ۱۴۲۴ هجری قمری، تهران، ایران.

۴۲. کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، متوفای ۳۲۸ یا ۳۲۹ هجری قمری، دار الکتب الاسلامیه، محقق: علی اکبر غفاری، چاپ پنجم، ۱۳۹۱ هجری قمری، تهران، ایران.
۴۳. مامقانی، عبدالله، *تنقیح المقال فی علم الرجال*، متوفای ۱۳۵۱ هجری قمری، موسسه آل البیت: لإحياء التراث، چاپ اول، ۱۴۲۶ هجری قمری، قم، ایران.
۴۴. مجلسی، محمد باقر، *بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار*، متوفای ۱۱۱۱ هجری قمری، موسسه الوفاء، چاپ دوم، ۱۴۰۳ هجری قمری، بیروت، لبنان.
۴۵. ———، *مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول ﷺ*، متوفای ۱۱۱۱ هجری قمری، دار الکتب الاسلامیه، چاپ دوم، ۱۴۰۴ هجری قمری، تهران، ایران.
۴۶. مروجی طبسی، نجم الدین، *تأظهور بنیاد فرهنگى حضرت مهدى موعود*، چاپ پنجم، ۱۳۹۶ هجری شمسی، قم، ایران.
۴۷. مسعودی، علی بن حسین، *اثبات الوصية*، متوفای ۳۴۶ هجری قمری، مطبعة الحيدرية، نجف اشرف، عراق.
۴۸. مفید، محمد بن محمد، *الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد*، متوفای ۴۱۳ هجری قمری، دارالمفید، چاپ دوم، ۱۴۱۴ هجری قمری، بیروت، لبنان.
۴۹. نجاشی کوفی، احمد بن علی بن عباس، *رجال نجاشی (فهرست اسماء و مصنفی الشيعة)*، دفتر انتشارات جامعه مدرسين حوزه علمیه قم، قم، ایران.

۵۰. نجفی مرعشی، سید شهاب الدین، *ملحقات إحقاق الحق*، مكتبة آيت الله مرعشی نجفی، چاپ اول ۱۴۰۸ هجری قمری، قم، ایران.
۵۱. نمازی شاهرودی، علی بن محمد، *مستدرکات علم رجال الحديث*، متوفای ۱۴۰۵ هجری قمری، موسسه بعثت، چاپ اول، ۱۴۱۲ هجری قمری، تهران، ایران.
۵۲. نوری طبرسی، میرزا حسین، *مستدرک الوسائل ومستنبط المسائل*، متوفای ۱۳۲۰ هجری قمری، چاپ قدیم موسسه آل البيت: لاهياء التراث، قم، ایران.
۵۳. _____، *جنة المأوی فی ذکر من فاز ببقاء الحجة علیها*، در جلد ۵۳ از کتاب بحار الانوار چاپ شده است.
۵۴. نیلی نجفی، سید بهاء الدین علی بن عبدالکریم بن عبد الحمید، *منتخب الأنوار المضيئة فی ذکر القائم الحجة علیها*، موسسه امام هادی ۷، چاپ اول ۱۴۲۰ هجری قمری، قم، ایران.